نصف الاجزاء الى آخرها
بخط العلامة نظام الدين محمد حسين
ساوجي القرشي تلميذ الشيخ البهائي
متمم الجامع العباسي و مؤلف نظام
الاقوال في احوال الرجال فرغ من بعضها
(١٠١٣)
اوله تحفة الاخوان ترجمة وشرح لعقايد الصدوق
وثانيه ادكار الايمان للشيخ احمد
من مختصر تحفة الكلامية

محمد الموسوي

۱

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین بجمیع محامده علی جمیع نعمه حمداً
یوافی نعمه ویکافی مزیده کما هو اهله ومستحقه الذی
هدینا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله
وعلی ما هدینا والصلوة والسلام علی سید المصطفی
رسوله المجتبی محمد وآله المعصومین من النسیان والخطأ
فی کل وقت وآوان علی کل حال فی کل زمان اما بعد
این رساله ایست تحفة الاخوان نام او کرده شده مبنی از عقاید
واصول دین اهل البیت صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین که بی
دانستن واعتقاد بدینها ایمان واضح نباشد ومعقول مبنی بر پنج فصل
هر فصلی در اصلی از اصول دین فصل اول در توحید ودرو ده
بحث اول در توحید وبیان صفات صانع تعالی وتقدس
دوم در تکلیف سیم در افعال عباد چهارم در جبر وتفویض
واستطاعة پنجم در مشیت وارادت ششم در قضا وقدر
هفتم در فطرت وهدایت هشتم در لوح وقلم نهم در کسب جد
دهم در افعال الهی فصل دوم در عدل ودرین فصل شش

بحث ا

۲

بحث اول در عدل دوم در حساب ومیزان سیم در صراط چهارم
در عقبات حشر پنجم در بهشت ودوزخ ششم در اعراف فصل سیم
در وعد ووعید ودرین فصل هفت بحث اول در وعد ووعید
دوم در نفوس وارواح سیم در مرگ چهارم در سوال گور پنجم در باز
گشتن وزنده شدن بعد از مرگ ششم در حوض وشفاعت هفتم
در آنچه هر بنده بپرسند فصل چهارم در نبوت ودرین پنج بحث
اول در بیان انبیا ورسل علیهم السلام دوم در نزول وحی سیم در
حقیقت قرآن وکیفیت نزول آن چهارم در جمع قرآن پنجم در ام
حروف ولی منکر فصل پنجم در امامت ودرین فصل ده بحث
اول در عدد ائمه دوم در عصمت سیم در منع از غلو وتفویض چهارم
در تبرا وتولی پنجم در تقیه ششم در آبا نبی وائمه علیهم السلام
هفتم در حد تنهایی که وارد است ومخالف یکدیگر شند هشتم در ارزاق
وآجال نهم در آثار ائمه علیهم السلام دهم در نکات متفرقه فصل اول
ودرین فصل ده بحث بحث اول در توحید وبیان صفات
حضرت واجب الوجود تعالی وتقدس بدانکه اول چیزی که بر مکلف
واجب میشود شناختن خدای تبارک وتعالی است واثبات
ذات او واین حاصل نشود الا بنظر وفکر در موجودات چنانچه
گوییم که هر چه موجود است از دو قسم بیرون نیست یا ممکن الوجود است
یا واجب الوجود زیرا که وجود آن موجود از وست آفریننده
وپیدا کننده خود بخود است وغیر او را از موجودات وجود
از وست یا وجود آن موجود از غیر اوست وبی آن غیر محال است

که موجود شود اول واجب الوجود است دوم ممکن الوجود وجمیع ممکنات
در این شریکند یعنی وجود داشتن از غیر ایشان است ولی ان غیر موجود
نمی شوند پس اگر ممکن الوجود را موجدی نباشد هیچ ممکنی موجود نشود
وحال انکه ما می بینیم که ممکنات موجودند پس ممکن الوجود را موجدی باشد
وان موجد نشاید که ممکن الوجود بود والا دور یا تسلسل لازم اید
واین هر دو باطل است پس ممکنات را موجدی باشد واجب الوجود وهو
المطلوب و واجب الوجود را بیست صفت است ده صفت
ثبوتی که حضرت عزت تعالی وتقدس بدان موصوف است وده صفت
سلبی که نشاید نسبت دادن بدان حضرت کردن اما ده صفت
ثبوتی که خدای تعالی را ثابت است اول انکه قادر است که اگر قادر نباشد
عاجز باشد وعاجز خدایی را نشاید دوم انکه عالم است که اگر عالم
نباشد جاهل باشد وجاهل خدایی را نشاید سیم انکه زنده است زیرا که
قادر وعالم است واین هر دو بی زندگی تصور نتوان کرد چهارم انکه موجود است
زیرا که قادر وعالم وزنده است وانها تعلق نگیرد الا بوجود پنجم انکه سمیع است
یعنی شنوا واگر نه ناقص باشد وناقص خدایی را نشاید ششم انکه بصیر است
یعنی بینا واگر نه ناقص باشد وناقص خدایی را نشاید هفتم انکه مدرک است
یعنی دریابنده واگر اینچنین نباشد احوال برو پوشیده ماند واینچنین
کس خدایی را نشاید هشتم انکه مرید است یعنی خواهنده زیرا که نه
بسیار چیزها امر کرد وبدان فرمود واین بی ارادت نباشد نهم انکه
کاره است یعنی نا خواهنده زیرا که از بسیار چیزها نهی کرد وباز داشت
و منع کارها وان بی کراهت نباشد دهم انکه قدیم ازلی وباقی ابدی است

یعنی همیشه بوده وخواهد بود زیرا که اگر چنین نباشد حادث باشد وحادث
محتاج ومحتاج خدایی را نشاید وبعضی ازین صفات صفت ذات است
پس قدیم باشد وازین تعدد قدما لازم نیاید پس توان گفتن که خدای تبارک
وتعالی همیشه قادر وعالم وحی وموجود وسمیع وبصیر وحکیم وعزیز وواحد
وقدیم است وبعضی دیگر ازین صفات صفت افعال است وان صفت حادثست
چنانچه نشاید گفت که خدای تعالی همیشه خالق یا رازق ومرید وراضی
وکاره وواهب ومتکلم است چنانچه در قران مجید وارد است
کل یوم هو فی شان وتحقیق این مبحث در افعال الله ذکر کرده شود
انشاء الله العزیز واما ده صفات سلبی که نشاید نسبت بخدای تعالی
کردن اول انکه جسم نیست که اگر جسم باشد قابل قسمت باشد
در طول وعرض وعمق وهرچه قابل قسمت باشد حادث باشد وحادث
خدایی را نشاید دوم انکه جوهر نیست واگر محتاج باشد بمکان
ومکان حادث است او محتاج بحادث حادث وحادث خدایی را
نشاید سیم انکه عرض نیست که اگر عرض باشد در محل باشد وان محل
اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم اید وان باطل است واگر حادث باشد
لازم اید تعلق قدیم بحادث وان نیز باطلست چهارم انکه او را
جای ومکانی نیست واگر نه لازم اید که مکان قدیم باشد یا واجب الوجود
قدیم متعلق بحادث واین هر دو باطلست پنجم انکه با غیر متحد نیست
زیرا که اتحاد انست که دو چیز یکی گردد واین باطلست زیرا که
یا هر دو موجودند یا هر دو معدوم یا یکی موجود است ودیگری معدوم وهیچ
ازین سه قسم اتحاد نیست پس اتحاد محال باشد ششم انکه او را

شریک نیست که اگر شریک داشته باشد هر دو در خدایی شریک باشند و مابه الاشتراک
مابه الامتیاز اگر غیر مابه الامتیاز را پس لازم آید احتیاج هر یک و محتاج
خدایی را نشاید نهم آنکه مرکب و اگر نه محتاج باشد باجزای خود و محتاج
خدایی را نشاید دهم آنکه ضعیف نیست و اگر نه خایف باشد و خایف
خدایی را نشاید یازدهم آنکه زحمت و راحت و الم و لذت برای
روا نیست زیرا که اینها لازم جسم است و ثابت شد که خدای تعالی
جسم نیست دوازدهم آنکه دیدنی نیست زیرا که هر چه دیده شود
ببینند در جهتی باشد و هر چه در جهت باشد محتاج بجهت و محتاج خدایی را
نشاید بحث دوم در تکلیف اعتقاد اهل بیت مصطفی آنست
که خدای تعالی هیچکس را زیاده از قدرت او تکلیف نکرد چنانچه
میفرماید لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً اِلَّا وُسْعَهَا و از حضرت امام
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایتست که در تفسیر این آیه
وارد شده که والله که خدای تبارک و تعالی تکلیف نکرد بندگان را الا کمتر
از آنچه طاقت آن داشتند چنانچه آنکه در شبانه روزی ایشان را تکلیف
به پنج وقت نماز و در سالی سی روز روزه داشتن و یکبار حج کردن
و در دویست درهم که یکسال در تصرف مالک باشد پنج درهم زکوة
این تکلیف کرد و حال آنکه بندگان بیشتر ازین میتوانند طاقت
دارند و تکلیف طلب فعل است یا منع از آن بجهتی که در فعل یا ترک
آن مشقتی باشد و تکلیف کننده حقیقی غیر باری تعالی نیست زیرا که
تکلیف کردن را چند شرط است اول آنکه تکلیف کننده بر ایصال

ثواب و عقاب قادر باشد دوم آنکه داند که بندگان بر آن مکلف به
قادر هستند یا نه سیم آنکه اصول نعمتهای مکلفان از عطای او باشد
چون حسن و قدره و قدرت و کمال عقل و امثال آن چهارم آنکه حکیم
باشد تا ظلم و قبیح از او صادر نشود و خدای تعالی هیچ بنده را تکلیف نکند
مگر بعد که او را قدرت و تمکین داده باشد و سایر ما یحتاج آن تکلیف دریغ
نداشته باشد و جمیع موانع دفع نموده بحث سیم در عدل اعتقاد
اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و آله آنست که افعال عباد از روی خلق و تقدیر
مخلوق خدای تعالی است که خدای تعالی مقادیر اشیاء پیش از وجود ایشان
عالم بود و اما از روی خلقت تکوین و ایجاد منسوب به بندگان است
چنانچه افعالی که ظاهر از بندگان صادر میشود و تابع مقاصد و متعلق
مصالح ایشانست هر آینه محدث و پیدا کننده آن ایشانند
و احکام اینها از مدح و ذم راجع بایشانست و اگر نه تکلیف با وامر
و نواهی لغو حاصل باشد و وعد و وعید را فایده نماند و عقاب
بر جاهل ظلم باشد تعالی الله عما یقول الظالمون بحث چهارم در جبر
و تفویض استطاعت اعتقاد اهل بیت علیهم السلام درین باب آنست
که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود که نه جبر است که هیچکس را
در کار خود اختیار نباشد و نه تفویض است که مجموع کارهای بندگان
باختیار و اراده ایشان باشد ولیکن امر بین الامرین است
پرسیدند که چیست امر بین الامرین او علیه السلام فرمود که این
چنانست که تو کسی را بینی که بمعصیتی مشغولست و او را از آن نهی
کنی و او قبول نکند و منتهی نشود پس تو او را بگذاری و او آن معصیت

بکند پس نه تو او را فرموده باشی و آن معصیت نه بامر تو کرده باشد
چون تو منع کردی و او قبول نکرد اما افعال و احوال عباد دو نوع است
یکی اضطراری چون ارزاق و شادی و غم و امثال و دیگری اختیاری
چون عبادت کردن و خراب کردن و عدل و ظلم و نیکی و بدی کردن
و عطا و منع و امثال آن که اگر خواهند کنند و اگر نخواهند نکنند اینها را
نسبت کردن بخدای کفر است مگر بلفظ تقدیر که راجع با علم است و استطاعة
از حضرت امام عالم موسی الکاظم صلوات الله وسلامه علیه پرسیدند
که بنده صاحب استطاعه هست یا نی فرمود که هرگاه بنده چهار
چیز درست باشد و تمامت جوارح او بسلامت باشد و باختیار
خود باشد و پیغام خدای تعالی بوی رسیده باشد هر آینه او را
استطاعه باشد گفتند آن چه گونه باشد امام علیه السلام فرمود
که هرگاه بنده صحیح الجسم و سلیم الجوارح و مختار باشد نتواند که زنا
کند مگر وقتی که زنی یابد و چون زنی یافت از دو حال بیرون نیست
یا خود را نگاه دارد و ممتنع شود چنانچه یوسف علیه السلام خود را از
زلیخا نگاه داشت و فرمان برداری خدای کرد نه باکراه بلکه باختیار
خود و آنکه زنا کند نافرمانی کرد هیچکدام باکراه و غلبه بر آن نبوده است
و در توریه مذکور است که ای موسی من ترا آفریدم و برگزیدم و قوت دادم
و امر کردم بطاعت خود و نهی کردم از معصیت خود پس اگر طاعت
کنی مدد دهم و اگر معصیت کنی ترا امید ندهم و در طاعت منت
منست بر تو و در معصیت حجت منست بر تو و خدای تعالی در کلام
مجید فرموده که مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ

سیئة

سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ یعنی هر نیکی که بتو می رسد از خدای تعالی آمده است بدی که
بتو می رسد از نفس تو است بحث پنجم در مشیت و ارادت
اعتقاد اهلبیت صلوات الله وسلامه علیهم آنست که حضرت امام
صادق فرموده که خواست خدای تعالی و مراد او بود و دوست
نداشت و راضی نبود خواست که هیچ چیز نباشد الا که علم او
محیط باشد بآن و مراد او چنین بود و دوست نداشت که او را
سه خدا گویند و راضی نبود که بندگان کافر شوند و اعتقاد اهلبیت
علیهم السلام آنست که خدای تعالی خواست که معصیت عاصیان بخلاف
طاعت مطیعان باشد و معاصی از جهة فعل منسوب باو نباشد و علم او
بر همه اشیا محیط باشد چنانچه گوییم خواست و اراده خدای تعالی
آن بود که قتل امیر المومنین حسین بن علی ابن ابی طالب علیهما السلام
معصیت باشد بخلاف طاعت و از آن نهی فرمود و بآن امر نکرد و نزد
حضرت حق تعالی قبیح بود و مستحسن نبود و خواست که قتل او
سبب خشم خدای باشد نه رضای او و خواست و اراده او
آن بود که بجبر و قدرت قتل او را دفع نکند چنانچه بقول نهی فرمود دارد
مندفع نشود چنانچه سوختن از ابراهیم علیه السلام دفع کرد
و کشتن از عیسی ع و همیشه حضرت خدای تعالی عالم بود می باید او
کشته شود و بسبب درجه شهادت سعادت ابدی یابد و کشنده
او بسبب مباشرت قتل او شقاوت ابدی یابد پس هر چه او
خواست چنان شد و هر چه او نخواست چنان نشد ما شاء الله
کان و ما لم یشأ لم یکن بحث ششم در قضا و قدر در روایات
صحیحه ثابت شده که زراره از حضرت امام صادق سلام الله علیه

سوال کرد از قضا و قدر حضرت امام فرمود که بدرستی که خدای تعالی چون
جمع کند بندگان را روز قیامت ایشانرا سوال کند از عهدی که با ایشان کرده
یعنی از اوامر و نواهی که پیغمبرانرا برای آن با ایشان فرستاده و سوال نکند
از انچه بر ایشان قضا و قدر تقدیر کرده و از سر هیئت شریعت و کشتی گرداب
طریقت سوال کرد شخصی از قدر جواب داد که دریاییست بی پایان آن در ر
قدم منه دوم بار سوال کرد فرمود که قدر راهی تاریکست
دران راه مرو دیگر بار سوال کرد فرمود که قدر سر خدای است آنرا
کشف مکن و هم از وی روایتست که فرمود قدر نقطه ایست که خاص خاص
حضرت خدای راست عمق آن گنج چندانست که میان آسمان و زمین
و عرض آن چندانست که میان مشرق و مغرب در سیاهی و ظلمت همچو
شب تاریک بود پر است از مار و ماهیان گاه میل بلندی کند
و گاه میل پستی در قعر آن آفتابیست تابان سزاوار نیست که کسی
بران مطلع شود مگر واحد فرد بی همتا پس هر کس که خواهد که بران مطلع
شود هر آینه برابری کرده باشد با خدای تعالی و پرده از سر او کشف
کرده باشد و هر که چنین کند بازگشت او بخشم خدای تعالی باشد
و قرارگاه وی دوزخ باشد و دوزخ بد قرارگاهی است روزی امیر المومنین
علی علیه السلام کو بدیوار شکسته دیواری میل کرده عدول کرد و بجای
دیگر استاد گفتند یا امیر المومنین از قضای خدای تعالی میگریزی
فرمود که از قضای خدای تعالی میگریزم بقدر او بحث نهم در فطرت
و هدایت اعتقاد اهلبیت مصطفی صلوات الله وسلامه علیهم درین باب
است که خدای تعالی مجموع خلایق را بر فطرت و هدایت و اسلام و توحید
آفریده چنانچه قرآن مجید بدان ناطق است فطرة الله التی فطر الناس

[illegible]

علیها

علیها و حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که هر فرزند
که زاییده میشود بر فطرت ایمان و توحید زاییده میشود پس پدران
و مادران ایشان ایشانرا یهود و مجوس و نصرانی میگردانند بحث
ششم در لوح و قلم و عرش و کرسی اعتقاد اهلبیت مصطفی صلوات
الله وسلامه علیهم است که لوح و قلم نام دو فرشته است که خدای تعالی
مخفیات علوم برایشان کشف کرده و ایشانرا بر علوم غیب اطلاع
بخشید و عرش ظرفیست مر جمیع مخلوقات را و کرسی ظرفیست عرش
با همه مخلوقات یعنی عرش محیطست بر جمیع موجودات و کرسی محیطست
بر عرش و هر چه عرش بان محیطست بحث هفتم در ترک جدال
اعتقاد اهلبیت مصطفی صلوات الله وسلامه علیهم است که
جدال و مناظره در خدای تعالی نه رواست تا بجایی که موقوف شود بجایی
که آنحضرت نباشد و حضرت مصطفی ص فرمود که بدرستی که
شیطان می آید نزد یکی از شما و میگوید که آفریده این را
و که آفریده آنرا تا آنکه گوید که آفرید خدا را تا بانجا رسد باید که
پناه بخدای تعالی گیرد و سه نوبت آب دهن بجانب چپ خود بیندازد
و در روایتی دیگر آمده که قل هو الله احد بخواند و از امام جعفر صادق
علیه السلام روایتست که در خطبها بر سبیل تمثیل فرمودی که ای پسر
آدم نظر کن که اگر چشم ترا بالای بران نهند چشم ترا بپوشد
و تو میخواهی که ملکوت آسمانها و زمینها بان به بینی اگر راست
میگویی نظر کن بآفتاب که یکی از مخلوقات خدای تعالی است اگر آنرا
به بینی و چشم خود را از ان پر کنی پس حیران باشد که تو میگویی
و همچنین نزد اهلبیت علیهم السلام جدال در امور دینی منهی عنه است

و امیر المؤمنین علی علیه صلوات الله وسلامه فرمود که هر کس که بجدال در
طلب دین کند زندیق شود و اما مجادله بحجت کردن بر مخالفان بقول
امامان معصوم علیهم سلام الله کسی که ادای سخن ائمه نیکو تواند کرد در
مطلقاً جایز باشد و کسی که ادای سخن ائمه نیکو نتواند کرد حرام است
بر او مجادله کردن و ترک تقیه کردن با آنکه استطاعتش پیدا شود در
چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود که بحجت کیرید بر خردمان فهمی محال
سخن من که اگر غالب شوند بر من غالب مغالب شده باشند و مغلوب بر
باشم و هم و هما فرمود که سخن کفتن در حق بهتر است از خاموشی در
باطل که خاموشی نوعی از رضا است بحث دهم در اعمال الهی اعتقاد اهل
بیت مصطفی صلوات الله وسلامه علیهم که اعمال الله مخلوق است چنانچه
خدای تعالی روزی زنده میکرداند و روزی می میراند و بخشی اوری
میدهد و از وی باز میگیرد و روزی بیمار میسازد و حضرت عزت تعالی
و تقدس هر روز در کاری است چنان که در کلام مجید واقع است که
کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ هر خواست کرد و هر چه خواهد کند از آن
که ثابت فرموده بکو کند هر چه خواهد چنانچه فرمود یَمْحُوا اللّٰهُ مَا یَشَاءُ و
یُثْبِتُ اعمال الله همه باختیار حضرت اوست و همه موافق حکمت
است و هیچ کس را هیچ نوع بی رضای او در مملکت او تصرف نیست

فصل دوم در عدل شش بحث است بحث اول در عدل بدانکه عدل
فعل حسن است و ظلم فعل قبیح و بدانکه خدای تبارک و تعالی بر فعل حسن
قادر است بر فعل قبیح نیز قادر است که اگر قادر نباشد عجز لازم آید و عاجز
خدائی نشاید و لیکن فعل قبیح بر خدای تعالی جایز نیست چه آنکه [illegible]

مطلقاً

که ان

که آن قبیح است و از آن بی نیاز است و چون خدای تعالی حکیم است هر چیز که
داند قبیح است و از آن بی نیاز باشد هر آینه مباشر آن نشود اگر
چه از فعل آن بسیار حسن نیز بی نیاز است فاما بمباشرت فعل قبیح مذموم
شود و بمباشرت فعل حسن ممدوح پس ظلم بر خدای تعالی روا نباشد و تکلیف
فعل حسن است و وجه حسن او آنست که در مقابل او ثواب موعود است
و وعده کریم در وصول است و طلب ایمان از کافر با وجود آنکه علم
حاصل است بعدم قبول او قبیح نیست به جهت آنکه عقلا مستحسن دارند که دعوت
کنند بطعام کسی را که معلوم باشد عدم اکل او و همچنین اگر بر سبیل
فرض فرض مجموع کفار در تحمل حج آیند مستحسن داریم که ایشان را با ایمان
دعوت کنیم با وجود آنکه علم ما حاصل است که همه را قابلیت قبول ایمان نیست
پس چون معلوم شد که تکلیف حسن است و واجب باشد بر تکلیف کننده
باری گردن مکلف تا تکلیف ما لا یطاق نباشد چنانچه در بحث تکلیف
مذکور است پس لطف و تمکین واجب باشد و چنانچه منع هر دو قبیح است
منع هر یکی از هم قبیح است و قبیح بر حضرت خدای تعالی روا نیست اما
وجوب لطف و تمکین نباشد الا در امور اخروی که تکلیفات متعلق
است که اگر در امور دنیوی نیز لطف و تمکین واجب باشد هر آینه
مستوجب وجوب ما لا نهایه باشد و لازم آید که واجب الوجود
تعالی و تقدس در هیچ حالی خالی از اخلال بواجب نباشد و آن مطلقاً جایز نیست
والهما و فرضا که حواله عباد منشود از قبیل قبیح نباشد چه آنکه
مرتکب از آنچه مستحق عوض باشد و هم در مقابل عوض و هیچ نوع از حکمتی

حالی نباشد و بدرجه در مقابله عوض باشد یا متضمن غرض قبیح نباشد والجملة
محال فعلی مشتمل از خصلتین بیرون نیست مدح و ثواب و شکر و ذم و عقاب
و عوض اما مدح عبارت از نطقیست که دلالت بر تعظیم ممدوح کند و استحقاق
آن باداکردن فعل واجب و مندوب باشد یا اجتناب از کردن
از قبایح و ثواب نفعی است مستحق استحقاق که مقارن تعظیم و اجلال باشد
و استحقاق آن باسباب استحقاق مدح است بشرط آنکه مشقت مقارن باشد
و شکر اعتراف است بنعمت منعم با مقارنه نوعی از تعظیم و استحقاق آن بانعام
و احسان باشد اما ذم عبارت از نطقیست که دلالت کند بر تحقیر مذموم و تنقیص
او و استحقاق بمباشرت قبیح یا ترک واجب باشد و عقاب عبارت از ضرری
یا قولی است که دلالت کند بر اهانت مستحق و استحقاق آن باسباب ذم است بشرط
آنکه فاعل اختیار را با بر وجهی کند که او را در آن منفعتی یا مصلحتی باشد
نگفتیم که ترک واجب مستحق ذم شود چنانچه فعل قبیح مستحق آن شوند جهه آنکه
عقلا و حکما مذمت کنند کسی را که ترک کند چیزی را که بر وی واجب بود
و اما عوض عبارت از نفعی است خالی از تعظیم و اجلال چنانچه سابقا ذکر آن رفت
و احوال عباد در عبودیت یا طاعت محض است یا معصیت محض یا هر دو باهم
اما طاعت مطیع سبب استحقاق ثواب و مدح است جهه آنکه خدای تعالی ما را تکلیف
کرده و از مشقت خالی نیست پس در مقابل آن البته نفعی باید و آن نفع از قبیل
عوض نیست زیرا که عوض در مقابل آن باشد چنانچه الم ابتدائی باشد الم ابتدائی
چون الم انبیا و اوصیا و حیوانات و اطفال و الم غیر است چون المی که بر عبید
بالغ عاقل رسد و این نشاید که کفاره گناهان او باشد یعنی مسلمی مکلف باشد
و اخلال بر واجب از عباد سبب استحقاق عقاب و ذم است جهه آنکه خدای تعالی
فعلی واجب گردانید که مشتمل بر مشقت است و ایجاب فعلی چنین از حکیم

قبح

جهه مجرد دنیا باشد بلکه باید که بر ترک آن مستحق ضرری باشد که عقاب عبارت از آن است
و از روی عقل هیچ دلیلی بر دوام ثواب و عقاب نیست بلکه بسمع حواله میشود یعنی بدلیل
نقلی چون آیات و احادیث لکن اسقاط عقاب از مستحق آن بتفضل و کرم
مستحسن است و اسقاط آن نباشد الا با آنکه نهایت علت حضرت
الوهیت از موجب عقاب عفو باشد اما آنکه جمع کنند میان طاعت
و معصیت برای طاعت او سبب استحقاق ثواب و عقاب و ذم باشد و ممکن است
و ممکن است که هر دو یا دو را اصل شود بر وجهی که ممکن باشد لکن عقاب
اهل کفر در اهل عقوبت تعلیه مخلد علیه و عقاب فاسقان اهل ایمان مقطوع علیه
نیست جهه آنکه عفو از آن مجوز است و دلیل قطعی بر عقاب ایشان وارد
نیست بلکه عفو از آن بسبب توبه یا بتفضل و عقاب در آیات و اخبار وارد است
قال الله تعالی اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات یعنی اهل توبه را خدای
تعالی بدیها ایشان را بنیکویی بدل کند و عفو از جمیع گناهان انسان غیر از شرک
موقوف و متوقع و متصور است چنانچه فرموده قوله تعالی ان الله لا یغفر
ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی خدای تعالی نیامرزد
شرک را و بیامرزد غیر از شرک را هر کسی را که خواهد و جای دیگر فرمود
و ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم و جای دیگر فرمود ان الله یغفر
الذنوب جمیعا یعنی بدرستی و تحقیق که خدای تبارک و تعالی بیامرزد گناهان همه را
و شفاعت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله مرجو است در اسقاط
عقاب نه در ازدیاد ثواب جهه آنکه اگر شفاعت مشترک کند میان
اسقاط عقاب و ازدیاد ثواب پس هر آینه ما شافع باشیم حضرت را
چون مزید درجات و منازل او از حضرت خداوند تعالی میطلبیم
بدعا و صلوات و مستغنی ایشان از شفاعت ما بی نیاز است پس حکم

[illegible]

ایمان نفسی از مومن ساقط نشود بنا بر حدیثی که از حضرت مصطفی صلوات
الله وسلامه علیه واله ثابت شده که دوستی علی نیکویی است که هیچ بدی
با وی زیان ندارد و دشمنی علی بدی است که هیچ نیکویی با وی سود ندارد

بحث دوم در حساب و میزان و آنکه اعتقاد اهلبیت مصطفی
صلوات الله وسلامه علیهم است که حساب کردن حضرت خداوندی
تبارک و تعالی بندگان را روز قیامت حق است و لیکن حساب بر دو نوع است
بعضی را حضرت خداوندی خود بتصدی خود حساب نموده و بعضی را انبیا
و ائمه علیهم صلوات الله و حضرت خداوندی تعالی و تقدس بخودی خود
حساب انبیا و رسل کند و خود بران گواه باشد و انبیا حساب
اوصیا و ائمه کنند و خود بران گواه شوند و ائمه حساب امتان
کنند و خود بران گواه باشند چنانچه در کلام مجید وارده است
که لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا
خطابست با ائمه در مقام مدح ایشان که شما گواه باشید بر مردمان
و پیغمبر بر شما و جایی دیگر میفرماید و جئنا بک علی هولاء شهیدا
یعنی چگونه باشد آن زمان که بیاریم از هر امتی گواهی و بیاریم ترا ای
محمد تا بر ایشان گواهی دهی و سوال کرده شد از حضرت امام صادق
سلام الله علیه از موازین که در این آیه واقع است که ونضع الموازین
القسط لیوم القیامة فلا تظلم نفس شیئا که ترجمه این آیت
که بنهیم ترازوها راستی را از برای روز قیامت پس بر هیچکس هیچ
چیز ظلم نکرده فرمود علیه السلام که مراد از این موازین انبیا و اوصیاند
و اعتقاد اهلبیت علیهم السلام است که بسیاری از امت که ایشان را
کمال معرفت و متابعت انبیا و اوصیا نبود و سع خود حاصل

شده

شده باشد بی حساب به بهشت روند و اعتقاد است که شیخ جیلانی را
از عهد توحید و معرفت سوال کنند چنانچه فرمود ان العهد کان مسئولا
اما از گناه سوال نکنند مگر کسی را که حساب کنند و حضرت امام
صادق علیه السلام فرمود که این آیه که فیومئذ لا یسئل عن ذنبه
انس ولا جان یعنی در آن روز سوال نکنند از گناه ما و نه
از انس و نه از جن در شیعه اهل البیت وارد شده است و مراد معنی این
روایتست آنچه در مصحف عبدالله بن مسعود بوده و این چنین بود که
فیومئذ لا یسئل منکم عن ذنبه انس ولا جان و عبادت بندگان
مر خدا را سه گونه است بعضی بندگان عبادت میکنند از برای رغبت در
ثواب و این طریق عبادت حریصانست و بعضی عبادت میکنند از
ترس دوزخ و این طریق عبادت بندگانست از زرخریدگان و بعضی عبادت
میکنند از برای دوستی خدای تعالی و این عبادت کریمانست و خدای تعالی
در حق ایشان فرموده وهم من فزع یومئذ آمنون یعنی ایشان
از فزع روز قیامت ایمنند و در عذاب دوزخ مویّد و مخلد نمانند
الا کافر و مشرک و منافق و اما گناهکاران اهل توحید از دوزخ
خلاص یابند بعضی بشفاعت و بعضی برحمت و عنایت و از حضرت
امام صادق صلوات الله وسلامه علیه روایتست که فرمود هیچ المی
نرسد باهل توحید در دوزخ چون در آنجا باشند در آنجا ولیکن
متالم شوند چون از دوزخ در وقت بیرون آمدن و آن الم
جزای اعمالست که کسب کرده اند و خدای تبارک و تعالی
ظلم کننده نیست مر بندگان را اما کسانی که در دوزخ مخلد و جاوید
مانند هرگز نمیرند از آن خلاص نیابند یعنی نمیرند و عذاب ایشان

کم نشود و هر لحظه که از روی تخفیف کنند عذاب ایشان مضاعف شود
چنانچه در کلام مجید مذکور است لَا یَذُوقُونَ فِیهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا
إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا و جای دیگر فرموده وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي
الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا و جای دیگر فرموده كُلَّمَا أَرَادُوا
أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا و جای دیگر مذکور است که هرگاه
دوزخیان گویند رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ
بعد مدتی جواب شنوند که اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ و همچنین هرگاه
که مالک دوزخ را گویند لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ مالک در جواب گوید
إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ و از حضرت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه و آله
روایت است که فرمود روز قیامت بعض مؤمنان را جهت کثرت معاصی
بدوزخ فرمایند چون ایشان قدم در دوزخ نهند آتش از ایشان گریزان
شود مالک چند آن آتش را حمله فرماید آتش بیشتر از ایشان گریزد مالک
از آن بحضرت عزت تعالی و تقدس شکایت کند خطاب آید
که از آتش سوال کن که سبب گریختن چیست مالک از آتش سوال کند
آتش جواب گوید که نور محبت علی از دل ایشان تابان است چگونه نگریزم پس
حضرت خداوند تعالی بیامرزد ایشان را و به بهشت امر فرماید بحث سیم
در صراط اعتقاد اهل بیت مصطفی صلوات الله وسلامه علیهم است که
صراط حقیقت و آن پلیست در دوزخ در دوزخ و آن داخل دوزخ است
چنانکه در قرآن مجید وارد است که وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ
حَتْمًا مَقْضِيًّا و حضرت امام صادق علیه السلام فرموده که مراد از صراط
المستقیم که در فاتحة الکتاب میخوانند و میجویند ولایت اهل بیت است

وازین جهه

وازین جهه خدای تعالی پل بر روی دوزخ کشید و آن را صراط نام کرد تا هر کس که ائمه
اهل بیت را علیهم السلام که حجتهای خدای تعالی اند شناسد و در دنیا متابعت
ایشان کرده باشد خدای تعالی او را جوازی بر صراط که پل دوزخ است
بدهد و از حضرت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه و آله ثابت شده
که با امیر المؤمنین علیه السلام گفت که ای علی چون روز قیامت باشد
بنشانند مرا و ترا و جبرئیل را بر سر صراط تا نگذرد بر صراط الا کسی
که او را براتی از دوزخ باشد بولایت تو بحث چهارم در عقبات جسر
اعتقاد اهل بیت مصطفی صلوات الله وسلامه علیهم است که از حضرت
امام صادق صلوات الله علیه ثابت شده است که فرموده که خدای تعالی بر صراط
که پل دوزخ است عقبها آفریده است اسم هر عقبه موافق اسم فرضی یا امر الهی
که هرگاه کسی بآن عقبه رسد که فرض است چون نماز یا غیر آن اگر تقصیر کرده باشد
در آن او را آنجا باز دارند و مطالبه حق خدای کنند از وی اگر عمل صالحی
کرده باشد که تلافی کند آن را یا رحمتی از خدای تعالی او را دریابد از آن
عقبه خلاص شود تا بعقبه دیگر رسد همچنین از عقبه بعقبه میرود و در
هر عقبه باز داشته میشود و از آن اسم می پرسند و از جهت تقصیر در آن
معاقب و محبوس میشود اگر بعنایت خدای از جمیع خلاص یابد جای وی
دار البقا بهشت است پس در آنجا حقیقی باید که هرگز نمیرد و سعادتی یابد
که هرگز بعد از آن بشقاوت مبتلا نگردد و در جوار عنایت خدای تعالی
با انبیا و اولیا و صدیقان و شهیدان و صالحان ساکن گردد
و اگر نعوذ بالله من غضبه در عقبه از آنها او را مطالبه کنند تقصیر
کرده باشد و هیچ عملی صالح تلافی آن نکند و رحمت خدای او را
در نیابد بر آید در آن عقبها پای وی بلغزد و بدوزخ افتد

واتش دوزخ چون گرگ گرسنه او را دریابد تا آن زمان که خواست
خدای تعالی باشد و اسم عقبهٔ اول ولایت است که در آن عقبه از ولایت
امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه می پرسند هر که در آن عقبه ایشان
را نگذشت دیگر عقبها بروی آسان گردد و دشوار نگردد و هر که در آن عقبه
گرفتار شود در هر عقبه عقوبت او زیاده تر باشد و اخیر آخرترین
عقبه مرصاد است و در آن عقبه از امامت و عدد ائمه سؤال کنند
و فرشته بر آن عقبه استاده منادی میکند که به درستی که خدای تعالی میفرماید
به عزت و جلال من که بگذرد بر من ظلم هیچ ظالمی پس هر کسی که اقرار نکند از دوازده
امام کرده باشد در آن عقبه گرفتار شود و متوقف شود و چون از آنجا
بگذرد بعضی را تعجیل کنند تا از هر در که خواهد در بهشت رود و بعضی را
از هر یکی جای دهند تا در آیند بهشت بحث پنجم در بهشت و دوزخ
اعتقاد اهلبیت محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیهم است که بهشت
و دوزخ هر دو آفریده است موجود است و حضرت مصطفی صلوات الله علیه و آله
فرمود که هیچ یک از شما بیرون نرود تا جای خود را از بهشت و دوزخ
ببیند و به درستی که مؤمن بیرون نرود از دنیا تا دنیا را بخوبترین صورتی
بوی نمایند و جای او را از بهشت باو نمایند و او را مخیر سازند
چون بهشت را اختیار کند روح او را قبض کنند و از شرق
بهشت جان بر او افشانند اما بهشتی که آدم را در آن جای داده بودند
و او را از آنجا بیرون کردند از بهشتهای دنیا بوده که در وی آفتاب
بر می آمد و فرو می شد و به یقین بهشت باقی نبود که اگر بهشت باقی
می بود هرگز از آن بیرون نیامدی و بعد از آن که بهشتیان در بهشت شوند
نعیم بهشتیان و بهشت فانی نشود و دوزخ و عذاب دوزخیان هم
فانی
دوزخیان

[illegible]

و دوزخیان هم فانی نشوند و از حضرت امام صادق علیه السلام ثابت شده
که فرمود هیچ یکی از کافران و منافقان را به دوزخ نبرند تا جای او را در بهشت
باو ننمایند و او را گویند که این جایی است که اگر تو فرمان برداری خدا
و رسول خدا و ولی خدا میکردی این جای تو بودی پس فرمان برداران آن
جای ایشان را میراث گیرند و این است که خدای تعالی فرمود در صفت
مؤمنان که أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ یعنی ایشان میراث گیرندگان اند که میراث گرفتند و
ایشان در بهشت دائم و مخلد باشند و حضرت مصطفی صلوات الله
و سلامه علیه و آله ثابت شده که فرمود که از مؤمنان کسی که مرتبت
او در بهشت کمتر باشد از همه بهشتیان که او را برابر مملکت دنیا
ده برابر مملکت باشد از بهشت بحث ششم در اعراف اعتقاد
اهلبیت مصطفی صلوات الله و سلامه علیهم است که اعراف سوری است
میان بهشت و دوزخ که بر آنجا غرفها و کنگرهای عالی باشد که هم
بر بهشت و هم بر دوزخ مطلع باشند و این حق بعضی کلام الله مجید
مبین است که وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ
یعنی بر اعراف مردانی باشند که ایشان همه خلایق را شناسند
و از حضرت امام صادق صلوات الله و سلامه علیه سؤال کردند که آن
مردمان که بر اعراف باشند همه را شناسند چه کسانند امام
علیه السلام فرمود که پیغمبر است با دوازده امام که اوصیاء
او بند در بهشت نرود الا کسی که ایشان او را شناسند و شناختن
ایشان آن باشد که بامامت ایشان اقرار کرده تولی باشان کرده

باشد و از دشمنان ایشان تبرا نموده فصل پنجم در وعد و وعید
و توابع آن و درین فصل هشت بحث است بحث اول در وعد و وعید
اعتقاد اهلبیت مصطفی صلوات الله وسلامه علیهم آنست که هر کس را که خدای
تعالی بعملی وعده ثواب فرمود چون آن عمل بجا آورد البته آن ثواب
باو واصل شود و هر کس را که بر عملی وعید عقاب فرمود چون آن
عمل از وصادر شود حضرت خداوندی تعالی و تقدس فاعل مختار است
اگر خواهد اورا بعدل خود عقوبت فرماید و اگر خواهد بفضل خود اورا
عفو فرماید چنانچه در کلام مجید تصریح فرموده که ان الله لا یغفر
ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی بدرستی که خدای
تبارک و تعالی نیامرزد آنکس که بوی شرک آورده باشد و بیامرزد
هر گناهی را که غیر از شرک است هر که خواهد و تحقیق این در بحث عدل مذکور است
بحث دوم در نفوس و ارواح اعتقاد اهلبیت مصطفی صلوات
الله وسلامه علیهم آنست که نفوس و ارواح عین یکدیگرند چنانچه در
قرآن مجید ذکر نفس کرده و اراده ارواح نموده اینجا که فرموده الله
یتوفی الانفس حین موتها باتفاق مراد ازین انفس ارواحست
لیکن بر حسب اوصاف مختلفه باعمال و صفات مختلفه اسامی مختلفه حاصل
کرده اند چنانکه اگر بر قاعده عهد قدیم که در الست بربکم کرده
ثابت بوده و متابعت بدن نموده که مایل سفلیت نکرده و بایمان و ایقان
اطمینان یافته اورا لقب نفس مطمئنه باشد که یا ایتها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و اگر این نفس عروج
نبود هر آینه سفلی بودی پس رجوع مناسب نبودی و اگر چنانچه بر عهد دوام

ثابت

ثابت باشد و در بعضی اوقات میل بوطن خویش که عالم علویست کند و اگر
احیانا میلی سفلی کند و چیزی نقایض در خاطر او خطور کند فی الحال از آن
رجوع کند و متذکر عهد الهی شود آن روح را نفس ملهمه خوانند و خدای تعالی
در کلام مجید یاد فرموده که و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها
و روحی که در بعضی اوقات متابعت بدن کند و عهد ازلی فراموش کند
و چون متذکر شود پشیمان شود و باز رجوع باحوال و اعمال مناسب
کند اورا نفس لوامه خوانند چنانچه خدای بآن قسم یاد کرده
لا اقسم بالنفس اللوامة و اگر نعوذ بالله بیکبارگی عهد الهی فراموش کرده
و متابعت بدن شد و زیر دست شیطان گشت بلکه نایب او شد آن
روح را نفس اماره خوانند چنانچه خدای تعالی در کلام مجید یاد فرموده
که ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی اما روح غیر حیوانست
چه آنکه بنص قرآن ثابت شده که چون کسی در خواب شود روح از او
مفارقت نماید و معین است که حیوة مفارقت نمیکند پس روح غیر حیوة باشد
و اعتقاد اهلبیت صلوات الله وسلامه علیهم آنست که ارواح اول
جمیع مخلوقاتست چه آنکه حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله فرموده
که بدرستیکه اول چیزی که خدای تعالی بیافرید ارواح کنند بود پاک و پاکیزه
... المعروف بر حمد خود بمزید لطف ارزانی داشت پس بعد از آن
باقی مخلوقات را بیافرید و این ارواح برای بقا آفریده نه برای فنا
چنانکه حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله فرموده که شما نه از برای فنا
آفریده اند بلکه از برای بقا آفریده اند ولیکن بسبب مرگ صورت فنا

وارد شما را نقل میکنند از خانه بخانه و بدرستی که روحهای شما در زمین
غریب اند و در بدنها مسجون و زندانی و اعتقاد آنست که ارواح چون
از بدن مفارقت کنند همچنان باقی یا در نعیم ابد یا در عذاب ابد تا آن زمان
که خدای تعالی بقدرت کامله خود ارواح ببدنها باز رساند و از حضرت عیسی علیه السلام
روایتست که با حواریون گفت که بحق میگویم با شما میل عالم علوی نکند الا چیزی
که از و آمده باشد یعنی ارواح و عبارت عیسی این بود که با حواریون گفت
که بحق اقول لکم انه لا یصعدوا الی السماء الا ما نزل منها
و حضرت خدای تبارک و تعالی در کلام مجید میفرماید که و لو شئنا
لرفعناه بها ولکنه اخلد الی الارض واتبع هواه
یعنی اگر میخواستیم او را بعالم علوی رفع میکردیم ولیکن او در زمین
ماند و او مناسب هوای بدن خود کرد و مراد ازین ارواح اشقیاست
پس ارواحی که رجوع بملکوت علوی نکرد باز آمد و در درکات هاویه
فرو رفت چنانکه بهشت درجاتست و دوزخ درکات پس هر چه
میل علوی کند بهشتی باشد و هر چه میل سفلی کند دوزخی باشد و بتعبیر
حضرت عزت تعالی و تقدس میفرماید که تعرج الملائکة والروح الیه
و جای دیگر میفرماید ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر مراد از متقین ارواح ایشانست و همچنین
کلام مجید تصریح بر حضور شهداء اهل ایمان فرموده که ولا تحسبن
الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
فرحین بما آتیهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا

بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولاهم یحزنون یعنی مپندار ای پیغمبر کسانی را
که در راه خدای کشته شدند مرده گانند بلکه ایشان زنده گانند در حضرت پروردگار
خود روزی داده میشوند و شاد اند با آنچه خدای تعالی بفضل خود با ایشان عطا کرده
و شادی میکنند با آن کسانی که ملحق نشده اند به ایشان و از عقب ایشان در دنیا
مانده اند با این که هیچ خوفی بر ایشان نیست و هیچ اندوهگین نشوند یعنی هنوز حصول مانده
خشنود که بسبب فرصت عمل آبا قیست امید هست که عملی حاصل کنند که
مستوجب آن باشند که از خوف و اندوه هر دو سرا ایمن باشند و امثال این
در کلام الهی بسیار است و حضرت مصطفی صلوات الله و سلامه علیه و آله فرموده که ارواح
لشکرها بودند آراسته پس هر چه آشنایی کردند با یکدیگر الفت گرفتند و هر چه
آشنایی نکردند مختلف و بی الفت ماندند و از حضرت امام صادق صلوات الله و سلامه علیه
ثابت شده که فرمودند بدرستی که خدای تعالی برادری داد میان ارواح در سایهای
کنگرهای عرش پیش از آنکه بدنها را بیافریند بدو هزار سال چون قائم اهلبیت ما
ظهور کند میراث رساند میان برادری که خدای تعالی میان ایشان برادری داده باشد
در سایه کنگرهای عرش و میراث نرسد میان برادری که از روی ولادت برادر
باشند و از حضرت امام باقر صلوات الله و سلامه علیه روایتست که فرمود
که ارواح بهم میرسند در هوا و یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سوال میکنند
پس چون روحی از زمین [illegible] خلاص یافته است جمعی از ان سوال کنند از ارواح کسانی که
در دنیا مانده اند امید دارند که با ایشان ملحق شوند و نجات یابند اگر گویند
مرده آگویند در درکات هاویه فرو رفت [illegible] گفت و من یحلل علیه
غضبی فقد هوی و جای دیگر فرمود و اما من خفت موازینه فامه
هاویه وما ادراک ماهیه نار حامیة یعنی هر کس میزان عمل او سبک

این بیچاره‌ای از ماویه‌ای و هیچ دوایی که آن حب آتش است گرم سوزان
و نقلست از لقمان حکیم که وصیت فرزند خود را گفت ای پسرک من
که دنیا دریایی است بی پایان که هلاک شده است در وی خلق بسیاری در آن دریا
کشتی توحید و ایمان سوار شو و زاد خود در آن کشتی تقوی و پرهیزکاری
از برای خدای کردن و بجای بادبان کشتی توکل بحضرت خدای تعالی کن پس
اگر نجات یافتی به رحمت خدای تعالی باشد و اگر هلاک شوی بگناه تو باشد
در اینجا احوال بنی آدم سه حالت است مشکل ساعتی که متولد شود و ساعتی
که بمیرد و ساعتی که پس از مرگش برانگیزند و تحقیق روح از جنس [illegible]

تحقیق روح

است اگر خدای تعالی میفرماید ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله احسن
الخالقین [illegible] ازان ائمه معصومین صلوات الله وسلامه علیهم ثابت شده که انبیا
و رسل و ائمه را علیهم السلام سه روح است روح قدسی و روح ایمانی و روح
حیوانی که عبارت است از روح قوه و روح شهوه و روح نباتی و مومنان را
دو روح است روح ایمانی و روح حیوانی و کافران و منافقان و بهائم را یک
روح است روح حیوانی اما آن روح که خدای تعالی در قرآن مجید یاد فرمود
که قل الروح من امر ربی [illegible] از مقربان ملکوت اعلا از جبرئیل و میکائیل
علیهما السلام بزرگتر که خدای تعالی او را بحضرت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه
فرستاده بود و دائم که حضرت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه و آله در حیات بود
همیشه ملازم آنحضرت بود بعد وفات او را بوجود حضرت امیر المومنین علیه السلام
و تا روز قیامت مشرف ملازم امام زمان باشد بحث سیم در مرگ
اعتقاد اهلبیت مصطفی صلوات الله وسلامه علیهم آنست که از حضرت امیر المومنین
علی علیه السلام سوال کردند و گفتند که مرگ را از برای ما صفت کن

فرمود که مرگ یکی از سه کار است که بمؤمن میرسد یا بشارت است به نعیم ابد
یا بشارت است بعذاب ابد یا گرفتاریست ترس و بیم اما دوستان ما که
مطیع امر ما بوده‌اند او را بشارت است بنعیم ابد و اما دشمنان ما که مخالف باشند
او را بشارت است بعذاب ابد اما آنکه محبت ما دارد و نمیداند که عاقبت حال
او مومنیست که اسراف کرده و ظلم بر نفس خود نمیداند که مآل حال او
چه باشد پس [illegible] خدای تعالی در عذاب با دشمنان ما برابر نکند و بیکی
شفاعت ما او را از دوزخ خلاص فرمایند پس عمل کنید و فرمان بردار [illegible]
و تکیه بر مجرد محبت اهلبیت مکنید و عقوبت خدای تعالی را آسان مگیرید که
بسیاری را از مسرفان اهل ایمان که شفاعت ما او را در نیابد الا بعد از
عذاب و از حضرت امیر المومنین حسن بن علی صلوات الله وسلامه علیهما پرسیدند
که حقیقت این مرگ که کسی حقیقت او نمیداند فرمود که مرگ بزرگترین
شادی است که بر مومنان وارد شود چون نقل کنند از خانهٔ محنت بخانهٔ
نعیم ابد و بزرگترین هلاکتست برکافران چون نقل کنند از بهشت خود
بسوی آتشی که هرگز هلاک و فانی نشود و [illegible] از حضرت امام حسین صلوات الله
وسلامه علیه روایتست که فرمود دنیا زندان مومنست و بهشت کافر و مرگ
جسر ایشان است به بهشتها و ایشان و جسر ایشانست بدوزخ ایشان
و از امام سید العابدین و سید الزاهدین امام زین العابدین صلوات الله
وسلامه علیه سوال کردند که صفت کن ما را که مرگ چیست فرمود علیه السلام
فرمود که مرگ مومن را بمنزله کندن جامه‌های چرکین است که شپش باشد
و خلاص یافتن از غلها و بندهای گران و بعوض آن جامه‌های فاخر پوشیدن
و بر رهوارترین مرکبها سوار شدن و خوش آینده بهترین منزلها فرود
آمدن و کافر را بمنزله آنست که بکنند جامه‌های فاخر و نقل کردن از منزلهای
خوش آینده و بعوض آن جامه‌های چرکین پلید پوشیدن و به بدترین منزل

نزد او آمدن و بدترین عذاب گرفتار شدن و از حضرت امام صادق
صلوات الله وسلامه علیه سؤال کردند از مرگ فرمود که مرگ مومن را چون
خوشبوترین بوی باشد که ببوید و بخوابد از خوشبوئی آن و بوی خواب آید
و آنچه درد و الم بیکبار از او منقطع شود و کافر را چون گزیدن مارها
و نیش زدن عقرب و بدترین عقوبت گشتن و بدتر است که مردمی را حمل کرده
که بدترین چیزی باشد پاره بریدن و بعوض آن پوست و گردن را عضاء او
سنگ کوفتن و سوزن در دیده فرو بردن بلکه مرگ او را از جمیع عذابهای
دنیا سخت تر باشد گفتند پس چون است که می بینیم کافر را که جان کندن
بروی آسان میگذرد و او میمیرد و در آن حالت سخن میگوید و میخندد
و در میان مومنان هم بعضی هستند که چنین باشند و در میان مومنان
و کافران کسانی باشند که انواع رنج و زحمت میکشند در حالت نزع
امام علیه السلام فرمود که هر راحتی که مومن می بیند در حالت نزع پیشی
روی ثواب او است و هر سختی که در آن حالت می بیند از جهت پاک شدن
او است از گناه تا با آخرت پاک و پاکیزه آید و از گناه و مستحق ثواب
ابد گردد که هیچ چیز او را از آن مانع نشود و هر راحتی و آسانی که کافر را
در حالت نزع می بیند از برای آنست که او حسنات کند در دنیا
خود تا با آخرت رود و او را نباشد الا چیزی که باعث عذاب شود و هر
سختی و زحمت که کافر در حالت نزع می بیند ابتدای عقوبت کردن
خدای تعالی است او را بعد از آنکه او را هیچ نیکی نمانده که خدای تعالی عادل است
و ظلم و جور در حضرت وی نیست حضرت امام موسی الکاظم صلوات
الله علیه بعیادت یکی از اصحاب خود رفت و او در سکرات نزع بود گفتند
یابن رسول الله ما میخواهیم و دوست میداریم که بدانیم که مرگ چیست

وحال صا

و حال صاحب ما چگونه است فرمود که مرگ صیقلیست که میزداید مومنان را
از زنگ و چرک ایشان را مانند حمام و چشمه که کسی را که بگناه چرک آلوده
شده باشد و اما صاحب شما پاک شد از گناهان او و از جمیع بدیها صاف
و خالص و پاک گشت چنانکه جامه از چرک شود و صاف شد که صاحب ما شربت
و نعمتیهای که اهلبیتم داشته باشد در خانه ما خانه ابدی ملاقی گشت و حضرت
امام علی بن موسی الرضا صلوات الله وسلامه علیهما بعیادت یکی از اصحاب خود
رفت و او در حالت نزع بود او را گفت چگونه یافتی مرگ را گفت در غایت
سختی فرمود علیه السلام که از آن نترسیدی الا آنکه تو داری بدترینی که حال مردمان در مرگ
دو نوع است کسی باشد که بمرگ خلاصی یابد و کسی باشد که مردمان از او خلاصی یابند
پس گفت ایمان بخدا و رسول تازه کردان تا بجای آورد و آنکس چنین کرد
و سکرات نزع بروی آسان شد و کسی از ابوذر غفاری را گفت که چرا مرگ را
مکروه میداریم گفت برای آنکه شما دنیا را عمارت کرده اید و آخرت را
خراب و مکروه میدارید نقل کردن از عمارت بخرابی بحث چهارم در سؤال قبر
اعتقاد اهلبیت مصطفی صلوات الله وسلامه علیهم آنست که چون بنده را
در قبر کنند دو فرشته سیاه ازرق قوی هیبت یکی را نام منکر
و دیگری را نکیر بیایند و او را در قبر بنشانند و بهیبت تمام از او سؤال کنند
که خدای تو کیست و پیغمبر و رسول تو کیست و امام تو کیست اگر جواب بصواب گفت
گور را بروی فراخ کنند و دریچه از بهشت در قبر او بگشایند و اگر جواب
بصواب نتواند گفت قبر را بروی تنگ گردانند چنانچه استخوانهای پهلوی
راست و چپ او بهم آمیخته گردد و مارها و عقربها و دوزخ بروی بگمارند تا
روز قیامت و بسیار عذاب قبر اهل ایمان را از سخن چینی و بدخلقی باشد
و آنکه خود را از بول نگاه ندارد و دشوارترین عذابها که مومنان را باشد

در گور چنان باشد که خاشاکی در چشم می خلد یا مقابل نیش حجامی و اما پیمان را
کفاره باشد از گناهانی که باقی مانده بود در دنیا و غم و اندوه و رنجوری
و زحمتها و سختی جان کندن کفاره آن شده باشد و سلمان فارسی رضی الله عنه
روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله مادر امیر المؤمنین علی را فاطمه بنت اسد
رضی الله عنها بجامهٔ خود کفن فرمود بعد از آن زنان از شستن او فارغ شدند
و جنازهٔ او را نکردن خود بر دوش و همچنان در شیب جنازهٔ او می رفت تا او را
بکنار قبر بنهادند پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در قبر او در آمد
و در قبر او بخسبید پس برخاست و او را بدست مبارک خود در قبر نهاد
و بر سر او دوتاه شد و با او سخن می گفت اما آنگاه که گفت پسرت پسرت
پس از قبر او بیرون آمد و مسطح کرد و خشت بر قبر او بنهاد و شنیدند که گفت
لا اله الا الله خدایا بتو سپردم او را پس مسلمانان گفتند که یا رسول الله ما دیدیم
که امروز چیزها کردی که هرگز نکرده بودی پس امروز فرمود صلی الله علیه و آله
که امروز گم کردم ابوطالب را که بر من مهربان بود که این فاطمه اگر چیزی پیش او
بودی ایثار کردی و از خود و فرزندان خود با من بکرفتی و لباس دادی و چون
یاد برهنگی قیامت کردمی او بنالیدی و گفتی وای رسوائی من چنان شدم
که خدای تعالی او را پوشیده بر انگیزد و چون تنگی قبر کردمی او بنالیدی و گفتی
وای ضعیفی من چنان شدم که خدای تعالی او را از آن نگاه دارد ازین جهت
بجامهٔ خود او را کفن کردم تا فردای قیامت برهنه نباشد و خود در قبر او
خسبیدم تا او را تنگی قبر نباشد و خود بر سر او ایستادم و تلقین میکردم او را
آنچه سوال میکردند و اول سوال کردند از خدای او گفت الله و سوال کردند
از پیغمبر او گفت محمد و سوال کردند از ولی و امام عاجز شد و در ماند او را گفتم
پسرت پسرت پس جواب گفت و بیاسود بخش پنجم در بازگشتن و زنده شدن
پس از مرگ اعتقاد اهلبیت مصطفی صلوات الله و سلامه علیهم است

که بازگشتن حقست چنانچه خدای تعالی از آن خبر میدهد که الم تر الی الذین
خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم
از ائمه معصومین صلوات الله علیهم روایتست که ایشان هفتاد هزار خانه بودند
که هر سال این بلا و با افتادی در شهرهای ایشان که توانگران ایشان بیرون رفتندی
که قوت داشتندی و درویشان که ضعیف بودندی بجای بماندندی پس وبا
کمتر شدی در میان آنها که رفته بودندی و بسیار شدی در میان آنها که مانده
بودندی گفتند اگر ما هم بیرون رویم بوبا گرفتار نمی شویم پس اتفاق کردند که چون
وقت وبا شود همه بیرون روند پس همه یکبار بیرون رفتند و بکنار دریائی
فرود آمدند چون بارها بگشودند حکم شد از خدای تعالی که همه یکبار بمردند
چون همه مردند مدتی برین برآمد یکی از پیغمبران از بنی اسرائیل که او را ارمیا
گفتندی بر ایشان بگذشت و بر حال ایشان وقوف یافت پس مناجات کرد
و گفت یا رب خدایا چه شود که اینها را زنده گردانی تا مملکت ترا معمور دارند
و بندگان تو از ایشان متولد شوند و با این بندهٔ تو به بندگی مشغول باشند
پس خدای تعالی بدعای او ایشانرا زنده کردانید و مدتی دیگر در دنیا بودند
و باجل خود مردند و همچنین خدای تبارک و تعالی در کلام مجید یاد فرمود که
او کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه
الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت
قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام تا آخر آیه
و در اکثر احوال از بن عزیر است که خدای تبارک و تعالی او را صد سال مرده
و باز زنده گردانید و بدنیا رجوع کرد و مدتی زنده بود و باجل خود مرد و همچنین
خدای تعالی در کلام مجید خود خبر میدهد از قصهٔ کسانی که موسی علیه السلام
ایشان را از بنی اسرائیل اختیار کرد و بمیقات بکوه طور برد الجاکه
میفرماید ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون و قصهٔ ایشان

چنان بود که چون ایشان کلام خدای را که با موسی علیه السلام می گفت بشنیدند
گفتند ما این را تصدیق نکنیم تا خدا را آشکارا نه بینیم پس خدا صاعقه ایشان را در یافت
و همه را هلاک کرد پس موسی علیه السلام مناجات کرد که بار خدایا چون باز کردم
بنی اسرائیل را چه گویم پس خدای تعالی ایشان را زنده کرد بعد و بدنیا باز آمدند
و فرزندان از ایشان حاصل شد پس باطل خواهد بود و همچنین خدای تبارک و تعالی
با عیسی علیه السلام گفت و اذ تخرج الموتی باذنی و مراد است که چندین کس
که بدعای عیسی علیه السلام زنده شدند همه بدنیا رجوع کردند و باز مردند و قصه
اصحاب کهف خود مشهور است که سیصد و نه سال مردند و باز زنده شدند
پس بدین دلایل ثابت شد که امتان گذشته را بدنیا رجوع بوده از حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود هر چیزی که در امتان پیشین بوده
در این امت نیز باشد چنانچه نعل با نعل برابر باشد و بندها دل با یکدیگر
پس ثابت شد که در این امت نیز باشد چنانچه قصه ابو ایوب انصاری که بدعای
حضرت رسالت علیه السلام زنده شد و بدنیا رجوع کرد و مشغول ملکی که بعد
از سیصد سال بدعای امیر المومنین علیه السلام زنده شد و بدنیا رجوع کرد و ملازم
حضرت بود تا در حرب صفین شهید شد و امثال این بسیار است
و همچنین باتفاق مسلمانان چون مهدی صلوات الله علیه خروج کند عیسی فرود آید
و در عقب او نماز گذارد و همچنین فرود آمدن او باز گشت است بدنیا
و همچنین باتفاق مسلمانان است که حضرت مصطفی علیه السلام فرمود که دجال کسی را
بکشد و زنده گرداند و این زنده گشتن باز گشتن است
بدنیا و حضرت ایزد تعالی وعده در کلام مجید فرموده که و حشرناهم
فلم نغادر منهم احدا و جای دیگر فرموده و یوم نحشر من کل
امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا یعنی این آیه اول است که

حشر

حشر کردانیم ایشان را و یکی فرو نگذاریم و معنی آیت دوم است که حشر کردانیم
از هر امتی گروهی را کسانی که بدروغ باز میدارند آیات ما را پس معلوم شد
که روزی که همه را حشر کنند غیر آن روزی است که حشر کنند از هر امتی گروهی و این
باز گشتن بر سبیل تناسخ نیست چه تناسخ است که هر روحی که از بدنی جدا
میشود در حال به بدن دیگر داخل میشود و در عالم بعضی شد و این اعتقاد
باطل است و صاحب این اعتقاد نزد اهل بیت علیهم السلام کافر است چه که از این بطلان
بهشت و دوزخ و عدم ثواب و عقاب لازم می آید و این کفر است و اعتقاد
اهل بیت علیهم السلام است که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرموده که ای فرزندان عبد المطلب
بدرستی که دیده بان با اهل خود دروغ نگوید شما را بحق آن کسی که مرا بحق
نبی و پیغمبر فرستاده هر آینه بمیرید شما چنانچه بخواب میروید و هر آینه زنده میشوید
چنانچه بیدار میشوید از خواب و بعد از مرگ هیچ خانه نیست الا بهشت
یا دوزخ و اعتقاد اهل حق آنست که اول همه خلائق و هر کسی انسان
چون بر انگیختن و آفریدن یک نفس است چنانچه در کلام مجید فرموده ما
خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحدة بحث ششم در حوض و شفاعت
اعتقاد اهل بیت علیهم السلام آنست که حوض حق است و عرض او چندان است که میان
ایله که از بلاد شام است و صنعا که از بلاد یمن است و بعدد ستارگان
بر کنار آن کوزه ها باشد و ساقی بر سر آن حوض امیر المومنین علی صلوات
الله علیه باشد که از آن شربت دهد دوستان خود را و براند از سر
حوض دشمنان خود را و هر که شربت از دست او بخورد هرگز بعد از آن
تشنه نشود و از حضرت مصطفی علیه السلام روایت است و در مصابیح و غیره
از کتب معتبره اهل سنت مذکور است که بدرستی که محجوب شوند از من قومی

از اصحاب حق و من بر سر حوض باشم پس ایشان را از دست چپ ببرند یعنی نزد اهل
دوزخ پس می گویم اصحاب من اصحاب من گویند تو نمی دانی که بعد از تو چه کار کردند
و همچنین اعتقاد اهلبیت مصطفی ع آنست که شفاعت حق است در حق کسانی
که خدای تعالی از اعتقاد و دین ایشان راضی باشد هر چند بگناهان صغیره
و کبیره آلوده باشند اما کسانی که از گناهان خود توبه کرده باشند احتیاج
ایشان موقوف نباشد بشفاعت که حضرت رسالت ع فرموده که شفاعت کننده
رهاننده‌تر از توبه نیست و اول کسی که شفاعت کند حضرت مصطفی ع
باشد که فرموده است که هر کسی که ایمان بشفاعت من ندارد در آن روز نکند خدای
تعالی او را شفاعت من و بعد از حضرت مصطفی ع پیغمبران دیگر شفاعت
کنند پس اوصیاء یعنی ائمه معصومین علیهم السلام پس فرشتگان و حضرت مصطفی ع
فرموده است که هر کسی که از مومنان کسی باشد که شفاعت او قبول کنند
در حق گناه کاران بقدر ربیعه و مضر و این دو اسم اسم دو قبیله است
در عرب که مثل شده اند به بسیاری دیگر و فرمود کمتر کسی که شفاعت او
قبول کنند در حق سی کس از اهل بیت باشد و اعتقاد اهلبیت ع آنست که شفاعت
نباشد اهل شرک و شک و کفر و انکار را بلکه شفاعت خاص است بگناه
کاران اهل ایمان نه کافران و منافقان را الحث نعیم در آنچه مربوط کرده
بنویسند اعتقاد اهلبیت مصطفی صلوات الله علیهم آنست که هیچ بنده نیست
الا که دو فرشته بر او موکلند که می نویسند بر او هر چه میگوید و میکند
و می شنود و می بیند پس اگر بنده قصد کرد که عمل نیک کند تا کرده یک نیکی
نویسند و چون بجای آرد یکی را ده نویسند و اگر قصد کرد که عمل بد کند
هیچ ننویسند و چون در عمل آرد آن بدی را یک بدی می نویسند و حضرت حق تعالی

و العلی

ذلک بحسب در قرآن مجید یاد فرموده و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین
یعلمون ما تفعلون و حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام روزی
میگذشت کسی را که سخن بی فایده می گفت ای فلان بدرستی که تو املا میکنی بر دو
فرشته که نزد تواند مکتوبی بحضرت خدای خود پس سخنی گوی در آنچه ترا
بکار آید حضرت مصطفی ع فرمود که همیشه مرد مسلمان را نیکی می نویسند
مادام که خاموش باشد پس چون سخنی گوید یا نیک نویسند یا بد و از ائمه معصومین ع
ثابت شده که جای آن دو فرشته بر دو کنار دهن بنی آدم است آنکه بر جانب
راست است عملهای نیک می نویسد و آنکه در جانب چپ است عملهای بد می
نویسد بدانکه

فصل چهارم در نبوه

و درین فصل پنج بحث است بحث
اول در انبیا و رسل اعتقاد اهل بیت مصطفی علیهم السلام آنست که انبیا
و ائمه از همه ملائکه فاضلترند از جهت آنکه خدای تعالی فرشتگان را بسجده آدم
علیه السلام امر کرد و اگر از ایشان فاضلتر نبودی بسجده کردن او مأمور
نگردیدندی و از حضرت مصطفی ع روایت است که فرمود که من فاضلترم
از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و از جمیع فرشتگان و مخلوقات خدای و من
سید و سرور فرزندان آدم و چون ائمه معصومین علیهم السلام از نور
مصطفی اند و آنحضرت از فرشتگان فاضلتر است ایشان نیز فاضلتر باشند
اما اعتقاد آنست که فرشتگان روحانیانند و معصوم اند چنانچه خدای تعالی
در بیان احوال ایشان خبر داده که لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون
یعنی نافرمانی نمیکنند خدا را در آنچه ایشان را فرموده اند و میکنند آنچه
ایشان را امر میشود و نخورند و نیاشامند و الم و رنج بایشان نرسد
و پیری و ضعف نگردند و شراب ایشان تسبیح و تقدیس حضرت خدای تعالی
باشد و عیش ایشان نسیمی باشد که از جانب عرش وزد و حضرت خداوند

حق جلاله ایشانرا بقدرت کامله خود از نور و روح آفرید چنانچه آزادی
او بود و هر صنفی از ایشان نوعی از مخلوقات خدای تعالی را از گناه
و آنچه گفتیم که انبیا و اوصیا از ایشان فاضلتر اند نظر با عاقبت
که آخر احوال انبیا و اوصیا نهایت [illegible] عنایت حضرت خدا [illegible]
که فرموده کمتر از ایشان خواهد بود چون ایشان منزه اند چند روزی
بلا ایشانرا ابتلا فرماید هیچ قدحی در فضیلت ایشان نشود پس بحقیقی
که ایشان فاضلترند و خدای تعالی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
بخلق فرستاد از ایشان سیصد و سیزده مرسل اند یعنی جبرئیل علیه السلام بایشان
آمده و وحی آورده و از ایشان پنج اولوالعزم اند یعنی صاحب شریعت
و فاضلترین ایشان حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله که دین همه بدین
منسوخ شد و آن پنج نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله
علیه و علیهم اجمعین و کتابها پنج اند توریة موسی انجیل عیسی صحف ابراهیم زبور داود
داود و فرقان محمد صلی الله علیهم و فاضلترین همه قرآن است از برای
حکم همه بحکم قرآن منسوخ شد اختلاف در میان کتابها در فروعست
اما در اصول اعتقاد همه موافق اند بحث دوم در نزول وحی
اعتقاد اهلبیت مصطفی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام سوال کردند که خدای تعالی وحی به پیغمبر چگونه
میفرستاد فرمود که بدرستی که میان دو چشم اسرافیل لوحیست که
هرگاه که خواهد خدای تعالی که به پیغمبری وحی فرستد آن بر پیشانی اسرافیل
زند و در آن نظر کند و آنچه به بیند بخواند و بمیکائیل رساند و میکائیل
بجبرئیل رساند و او به پیغمبران رساند و ثابت شده است که جبرئیل

هرگاه که به پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدی بی اجازت در نیامدی و چون در آمدی
بنشستی چون بندگان نزد خواجگان یا چون شاگردان نزد استادان
اما آنچه روایتست که در حال بر مصطفی ص دیگر شدی در حالت وحی آن بودی
الا در حالتی که با حضرت خداوند سبحانه و تعالی بی واسطه سخن گفتی که در آن حالت
رنگ و صورت وی ص متبدل شدی و مانند گرسنگی اثر وحی ظاهر شد بحث
سیم در حقیقت قرآن و کیفیت نزول آن اعتقاد اهلبیت مصطفی صلوات
الله و سلامه علیهم است که قرآن کلام خدای تبارک و تعالی است و وحی و فرستاده
اوست و حقیقت و پیدا کننده و نگاه دارنده و گوینده حضرت او
تعالی و تقدس و مجموع قرآن یکبار از لوح محفوظ در ماه رمضان به بیت المعمور
در شب قدر فرود آمد و آنرا بجبرئیل داد در بیست و سه سال بحضرت مصطفی ص
فرود آمد و علم آنرا یکبار بحضرت مصطفی ص و آله عطا فرمود و ازین جهة
خدای تعالی میفرماید و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه
بحث چهارم در جمع قرآن اعتقاد اهلبیت مصطفی صلوات الله و سلامه علیهم
است که تمام قرآن که بحضرت مصطفی ص فرود آمده بود آنست که با شان
حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام بعد از وفات او جمع کرد که او را گفته بود
یا علی ما بین الدفتین کلام الله فاجمعه کما تحفظه و بعد از آنکه
جمع کرد پیش دیگری ابوبکر آورد و گفت اینست کلام الله که به پیغمبر فرستاده
گفتند پیش ما هست آنچه پیش تو هست پس حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام
برگشت و گفت فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا فبئس
ما یشترون پس در آن روزی که در جنگ مسیلمه کذاب دوازده هزار
صحابه حافظ قرآن کشته و مقتول شدند جمعی اجتماع کردند که عثمان قرآن را
جمع کند او جمع کرد و مجموع سورها و آیتها متفرقه از هر کس مطلب [illegible]

و عنف می‌شند و با مصحف خود برابر میکرد و شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله
که از مجتهدان امت است میگوید که تغییر و تبدیل که میگویند در قرآن واقع شده است
نزد من ثابت نشده و الله اعلم اما آنچه مشهور است صد و دوازده سوره است
چه آنکه والضحی و الم نشرح یکسوره اند و همچنین الم ترکیف و لایلاف یکسوره اند
و ائمه معصومین صلوات الله علیهم نهی کرده اند که دو سوره بعد از فاتحه در یک رکعت
نماز نخوانند اگر نماز فریضه بود و همچنین نهی کرده اند که قرآن را در کمتر ختم کنند
و کم از سه روز جایز نداشته اند و ثابت شده که بسیاری وجهی هست که
آنرا با قرآن جمع کنند نیز در یک مصحف برابر آیه باشد و اعتقاد اینست که هر جا
که در قرآن عتاب و تهدید با پیغمبر رفته مراد تنبیه امتست و هر جا که در قرآن
لفظ او و باشد صاحبان امر در آن مخیر باشند و هر جا که در قرآن آیه
رحمت باشد و بیان احوال اهل جنت آن در حق حضرت پیغمبر و اوصیا و اتباع
و اشیاع ایشانست صلوات الله علیهم اجمعین و هر جا که در قرآن آیه عذاب
و وعید و بیان اهل دوزخ است آن در شان دشمنان ایشانست بحث پنجم
در امر معروف و نهی منکر بر همه واجبست فرضست بر سبیل کفایه به شرط آنکه
امر معروف منقسم است بواجب و سنت و چون منکر امر بواجب واجب است
نهی و امر سنت سنت باشد و چون منکر یکقسم بیش نیست نهی منکر نیز یک قسم
و این امر و نهی به دل کردن مطلقا واجبست یعنی هر فاعل معروف را چه معروف
معروف دوست داشتن و فاعل منکر را چه فعل آن دشمن داشتن و تارک
آنرا اخص دوست داشتن واما بدست و زبان واجبست هرگاه که
حاصل شد اول آنکه امر کننده و نهی کننده داند که معروف کدامست

و منکر

و منکر کدام دوم آنکه بیعت داند که این مرجع این امر و نهی او اثر خواهد
کرد سیم آنکه مودی بضرری نشود که ضرر آن بیشتر باشد از ترک معروف
و فعل منکر چنانچه امر کند کسی را بسنتی که سنت آن بتواتر ثابت شده باشد
و او گوید که این اصلا سنت نیست چنین که این انکار از ترک آن بدتر است
و کسی را از صغیره نهی کند و او قبول نکند و گوید که فعل حرام را گناه نیست
این اصرار را گناه بود از فعل او بدتر است چنانچه مصطفی صلی الله علیه و آله فرموده که
هر کس از شما منکری ببیند باید که بدست منع کند پس اگر ترسد که مودی شود
بضرری زیاده تر بزبان منع کند پس اگر نتواند بدل انکار کند و این ضعیف
ترین ایمانست یعنی هرگاه که امر معروف و نهی منکر بدست و زبان نتوان
کرد آن ضعیف ترین ایمانست. فصل پنجم در امامت و درین
فصل ده بحثست بحث اول در عدد ائمه و اوصیا اعتقاد
اهل بیت مصطفی صلوات الله و سلامه علیهم اینست که اوصیا بعدد انبیا اند
یعنی هر پیغمبری را وصی بود چنانچه پیغمبر ما فاضلترین پیغمبرانست وصی او نیز
فاضلترین علما و اوصیا است و واجبست اعتقاد کردن که حضرت عزت تعالی
و تقدس هیچ مخلوقی فاضلتر از محمد و اهل بیت او علیهم السلام نیافریده و نزد حضرت
حق تعالی دوست ترین خلق و گرامی ترین بندگان ایشانند و اول کسی که در ازل
در روز میثاق الست بربکم اقرار کرد حضرت محمد ص بود و اهل بیت او علیهم السلام
و خدای تعالی هر چه آفریده برای ایشان آفریده نه برای ایشان یعنی خدای تبارک
و تعالی نه زمین و نه آسمان و نه بهشت و نه دوزخ و نه آدم و نه حوا و نه
فرشتگان و نه هیچ چیز و ایشان حجت خدای تعالی بر بندگان و نگاه دارنده ایمان
و دین و امام بحق و بعد از حضرت رسالت ص دوازده امام اند اول

ایشان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بن امیر المؤمنین حسن پس امیر المؤمنین حسین
پس علی بن زین العابدین پس محمد بن علی الباقر پس جعفر بن محمد الصادق پس
موسی بن جعفر الکاظم پس علی بن موسی الرضا پس محمد بن علی التقی پس علی
بن محمد النقی پس حسن بن علی العسکری پس محمد بن الحسن القائم المهدی صاحب
الزمان صلوات الله علیهم اجمعین و ایشان خلیفهای حضرت خدای تعالی اند در زمین
و همه خلقان بفرمان برداری ایشان مأمور اند و ایشان خزینهٔ علم و نگاهدارندهٔ
دین اند و از جمیع گناهها و خطاها معصوم و پاک اند خدای تبارک و تعالی ایشان را
از جمیع پلیدیها پاک کرده آفریده و ایشان بزرگوارانند و دلایل از آن فرموده
و امامان اهل زمین گردانیده و مثل ایشان در زمین چون کشتی نوح است که بمحبت
ایشان از طوفان عذاب خدای خلاص توان شد و دوستی ایشان اصل ایمان است
و دشمنی ایشان اصل کفر و فرمودهٔ ایشان فرموده خداست و فرمان برداری ایشان
فرمان برداری خداست و دوستی ایشان دوستی خدای و دشمنی
ایشان دشمنی خدای و هرگز خدای تعالی زمین را از حجتی خالی نگذارد و حجت در این
زمان امام دوازدهم ابو القاسم محمد بن الحسن صلوات الله و سلامه علیهما که غایب است
نبی و حضرت مصطفی صلوات الله و سلامه علیه و آله بارها از حال
او خبر داده و به قدوم شریف وی وعدها فرموده و با نام و کنیت او تصریح
نموده که چون او ظاهر شود زمین را پر از قسط و عدل کند چنانکه
پر از جور و ظلم شده باشد و خدای تبارک و تعالی دین خود را بوی قوی
و ظاهر گرداند و مشارق و مغارب روی زمین او را فتح شود چنانکه در روی
زمین جایی نماند که در آنجا بانگ نماز نگویند و جمیع اهل زمین خداپرست
شوند و از نشانهای مهدی که چون خروج کند عیسی علیه السلام از آسمان نزول کند

و زمین را خالی نگذارد چنانچه از حضرت مصطفی صلوات الله علیه و آله گذارد
و او در غیبت شود که حضرت رسالت صلعم و امیر المؤمنین علی و سایر ائمه با اسم
و نسب او تصریح نموده‌اند و وعده نموده که او غیبت نماید و مدتی غایب
باشد و چون ظهور کند از ظلم و کفر و نفاق نشان نماند و دین نبوی قوت گیرد
و آخر عمر او آخر دنیا باشد و بقاء تکلیف به بقاء او موقوف است و از حضرت
امام زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه روایت است که فرمود در قائم
ما اهل محمد شش سنت است از سنتهای پیغمبران اول از نوح و آن درازی عمر او
و سنتی از ابراهیم و آن پنهان زاییده شدن اوست از مادر و سنتی از یوسف
و آن دور افتادن اوست از خویشان و سنتی از موسی و آن ترس
اوست از دشمنان و سنتی از عیسی و آن خلاف کردن مردمان است در مردن
و کشتن او و سنتی از محمد و آن بیرون آمدن اوست و خروج کردن او
بشمشیر صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و تحقیق این باب شیخ طوسی رحمه الله
رحمة واسعة در کتاب هدایة کرده‌اند بحث دوم در عصمت اعتقاد
اهل بیت مصطفی صلوات الله و سلامه علیه آنست که پیغمبران و اوصیا صلوات
الله علیهم معصوم اند و از همه پلیدی پاک و بر ایشان گناه صغیره و کبیره جایز
نیست و هرگز سر موئی نافرمانی حضرت حق تعالی نکرده اند نه عمدا و نه سهوا
و جمیع اوامر و نواهی بوده اند که اگر نوعی از انواع سهوا و عمدا
خطا بر ایشان جایز بودی هر آینه اعتقاد امامت را از ایشان بیفتادی چه جواز
سهو در جزئیات مؤدی شود بجواز سهو در کلیات و جواز صغیره مؤدی
شود بجواز کبیره و عاصی و گناهکار محافظت و نگاهداشتن دین را
نشاید پس غرض بعثت انبیا و نصب اوصیا فوت شود و اعتقاد
حق آنست که هر کس که در حالی از احوال نفی عصمت ایشان کند او ایشان را
نشناخته باشد و ایمان با ایشان نیاورده و ایشان از اول عمر تا

بجمیع علوم و کمالات موصوف اند و هیچ وجهی از وجوه ایشان را بجهل و نقصان
و غفلت و عصیان نسبت نتوان کردن تحت قسم دوم از غلو و تفویض
اما آنکه در نصوص وارد شده باشد ولی این را ... در علم حواله باید
کرد اهل غلو کسانی اند که نسبت الوهیت با ائمه معصومین صلوات الله علیهم
کنند و اهل تفویض کسانی اند که میگویند که خدای تبارک و تعالی محمد و علی را
ساخت و بعد مجموع کارها را با ایشان تفویض کرد و ایشان اند که ...
می سازند و روزی میدهند و میمیرانند و زنده میکنند اعتقاد اهل بیت ع
است که ایشان کافر اند بخدای تبارک و تعالی و ایشان از یهود
و مجوس و نصاری بدتر اند چنانچه حضرت خدا عز و جل تعالی و تقدس میفرماید
که ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب و الحکم و النبوة ثم یقول
للناس کونوا عبادا لی من دون الله و لکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون
الکتاب و بما کنتم تدرسون و لا یأمرکم ان تتخذوا الملائکة و النبیین
اربابا ایأمرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون یعنی نرسد هیچ آدمی را که
خدای تعالی او را کتاب و حکم و نبوت بخشیده باشد پس او گوید مردمان را
که بنده من باشید نه از آن خدای بلکه خدای باشید چنانچه تو آنسته اید
از کتاب و میخوانید و همچنین نرسد کسی را که خدای تبارک و تعالی او را
کتاب و حکم و نبوت داده باشد که امر کند شما را که ملائکه را خدای گیرید
ای شما امر بکفر کند بعد از آنکه مسلمان باشید و خدای تبارک و تعالی نهی
کرده است از غلو کردن در دین چنانچه فرموده لا تغلوا فی دینکم و اعتقاد
حق است که پیغمبر را ص در غزای خیبر زهر دادند و بعد سال اثر زهر عود کرد
تا بدان سبب شهید شد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را عبد الرحمن

ابن ملجم

ابن ملجم علیه اللعنه شهید کرد و حضرت امام حسن را علیهما السلام زن او
جعده بنت اشعث زهر داد و شهید کرد و حضرت امام حسین ع
در کربلا سنان بن انس نخعی شهید کرد و حضرت امام زین العابدین را صلوات
الله و سلامه علیه ولید بن عبد الملک زهر داد و شهید کرد و حضرت امام
محمد باقر ع را ابراهیم ولید و بروایتی هشام عبد الملک شهید کرد
و حضرت امام جعفر صادق را ع منصور که دوم خلفاء عباسیه بود
زهر داد و شهید کرد و حضرت امام موسی کاظم را ع هارون الرشید
زهر داد و شهید کرد و حضرت امام علی بن موسی الرضا را علیهما السلام مأمون
زهر داد و شهید کرد و حضرت امام محمد تقی را ع معتصم زهر داد و شهید
کرد و حضرت امام علی نقی را ع متوکل زهر داد و شهید کرد و حضرت
امام حسن العسکری را ع معتمد زهر داد و شهید کرد و اعتقاد
است که این مجموع بتحقیق بود که مزید درجات ایشان و آنچه جماعتی از
اهل غلو میگویند که عوض ایشان فرشته یا غیر آن کشته شد و ایشان
کشته نشدند و غایب شدند هیچ اصلی ندارد بلکه کشتن ایشان بتحقیق
بی شک و شبهه و هر که در این شک کند او از دین امامیه بهیچ
نیست و ما از وی بیزاریم چه آنکه حضرت مصطفی ص خبر داد
بکشتن ایشان قایل شد و سایر ائمه دیگر نیز او را خبر داده اند
پس هر که نفی آن کند ایشان را تکذیب کرده باشد و هر که انبیا را ع
تکذیب کافر باشد و روایتست که حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام در دعا
میگفت خدایا ما بندگان و بنده زادگان توایم و مالک نیستیم از برای
نفسهای خود نفع و ضرری را و نه مردگی و نه زندگی را و نه برانگیختن را
خدایا هر کسی که گمان برد که خداییم ما از وی بیزاریم چنانچه عیسی از نصاریان

بنیز آن است خدا ابا ما اثبات نیز ابراهان دعوی نکردیم که ایشان گمان می‌برند یعنی مارا
گرفتار یکی بود آنچه ایشان میگویند و بیزاریم از آنچه ایشان دعوی میکنند
و همچنان از ایشان پا بر زمین و تا بر که آسمان ایشان را انکار سیدکان را اکراه
سازند و ایشان نیز آیینه الا فاجر و کافر و در زمان گفت رضی الله عنه
که مردی از اولاد عبدالله سبا تفویضی قایل است حضرت امام صلوات الله
علیه فرمود که مراد از تفویض چیست گفتم یعنی میگویند که خدای تعالی محمد و علی را
پیدا فرمود و کار با ایشان گذاشت که ایشان پیدا فرینند و روزی دهند
و بمیرانند و زنده کردانند حضرت امام ع فرمود که دروغ گفت دشمن
خدای چون نمی‌پرسی این آیه را بر وی خوان که در سوره رعد است که ام جعلوا
لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله خالق کل
شیء و هو الواحد القهار از آن رضی الله عنه گفت رفتم بنزد دیگر آن مرد
و آن آیه بر وی خواندم و سخن امام را بوی رسانیدم چون سنگ گنگ شد
و متحیر ماند و اعتقاد آنست که خدای تبارک و تعالی امور دینی حضرت
پیغمبر ص تفویض فرمود که ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه
فانتهوا یعنی هرچه رسول ص بشما آورد قبول کنید و هرچه شمارا از آن
نهی کند بگذارید و همچنین حضرت مصطفی ص تفویض به ائمه علیهم
السلام تفویض کرد که ایشان یعنی خدا و رسول خدا بجا نطق الله شوند
شوند و علامت غلو و تفویض آنست که دعوی کنند که ما دایم بعبادت
مشغولیم و نماز و روزه و تسبیح و ابقی فرو نگذاریم چهارم در تولی
و تبرا اعتقاد اهل بیت مصطفی ص آنست که اعتقاد کنند که
محبت آل محمد یعنی اولاد علی و فاطمه علیهم السلام را دوستی

بیرسم

بر همه خلایق واجب است چنانچه خدای تعالی فرمود که قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد که نمیخواهم مزد پیغمبری خود از شما
الا دوستی خویشان و فرزندان من و در کشاف در این محل آورده است که حضرت
امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه و آله فرمود که بحضور حضرت رسالت ص
شکایت کردم از حسد مردمان رسول ص فرمود که ای علی تو راضی نیستی که چهارم
چهار باشی اول کسی که به بهشت در آید من باشم و تو باشی و حسن و حسین و ازواج
ما از دست راست و چپ ما و ذریه ما از پس ازواج ما و حرام است
بهشت بر کسی که ظلم کند بر اهل من و برنجاند مرا در عترت من هر که بر دوستی
آل محمد بمیرد شهید مرده باشد هر که بر دوستی آل محمد بمیرد تایب مرده
هرکه بر دوستی آل محمد بمیرد کامل الایمان مرده باشد هر که بر دوستی بمیرد
ملک الموت او را بشارت دهد به بهشت پس منکر و نکیر هر که بر دوستی
آل محمد بمیرد دو در از بهشت در گور وی بگشایند هر که بر دوستی آل محمد
بمیرد حضرت حق تعالی گور وی را مزار یعنی زیارتگاه فرشتگان رحمت
کرداند هر که بر دوستی آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده باشد
هرکه بر دشمنی آل محمد بمیرد روز قیامت بر پیشانی وی نوشته باشد که
آیس من رحمة الله یعنی نومید از رحمت خدای تعالی هر که بر دشمنی آل محمد
بمیرد کافر مرده باشد و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت نشنود و روایت
که حضرت رسالت ص فرمود که چهار کس اند که من شفیع ایشانم
روز قیامت و اگرچه بیایند و گناهان اهل دنیا کسی که اکرام کند
ذریه مرا و کسی که سعی کند برای ایشان در کارهای ایشان در وقتی
که مضطر باشند و کسی که محبت ایشان را بدل و زبان دوست دارد
فردوس آورده است و آورده که ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده

که حضرت مصطفی صلعم فرمود که دوستی آل محمد بکروز بهتر است از عبادت یکساله و هرکه
بر دوستی آل محمد بمیرد داخل شود در بهشت و در کتاب کشف الغمه
آمده است نقل از موید خوارزمی که در کتاب مناقب خود آورده است
روایت از امام جعفر بن محمد الصادق از امام محمد بن علی الباقر از پدرش
امام علی بن الحسین از پدرش امام حسین بن علی الشهید صلوات الله وسلامه
علیهم که فرمود شنیدم از جد خود رسول الله صلعم که فرمود که هرکه دوست
دارد که زنده باشد زنده بودنی و بمیرد مردن من و داخل
شود در بهشتی که وعده کرده است مرا پروردگار من پس باید که دوست دارد علی
بن ابی طالب را و ذریه طاهرین او را امامان هدی و مصابیح الدجا از پس
وی پس بدرستی و تحقیق که ایشان بیرون نکنند شما را از باب هدی
در باب گمراهی و ضلالت و هم در کتاب کشف الغمه آمده است که در کتاب
مناقب مذکور موید مذکور آورده است و روایت از ابن عمر که گفت
که حضرت مصطفی صلعم فرمود که هرکه دوست دارد علی را قبول کند
خدای تعالی نماز او را و روزه او را و قیام او را و مستجاب کند دعای
او را الا و هرکه دوست دارد علی را بدهد خدای تعالی او را بهر رگی
که در تن اوست شهری در بهشت الا و هرکه دوست دارد آل محمد را
ایمن باشد از حساب و میزان و صراط الا و هرکه بمیرد بر دوستی آل
محمد پس من کفیل اویم به بهشت با پیغمبران الا و هرکه دشمنی دارد
آل محمد را بیاید روز قیامت مکتوب بر پیشانی او آیس من رحمة الله
یعنی نومید از رحمت خدای تعالی و هم در کتاب کشف الغمه آمده در حدیث
طویل که نقل میکند از کتاب مناقب مذکور که این موید مذکور آورده است

آورده

آورده است که حضرت مصطفی صلعم فرمود که بدرستی که ملک الموت ترحم میکند
بر دوستان علی بن ابی طالب چنانکه بر انبیا ترحم میکند و هم در کتاب
کشف الغمه آمده است منقول از کتاب مناقب مذکور که انس بن مالک گفت
که گفت رسول صلعم و حال آنکه من او را در خواب دیدم گفت چه چیز ترا
بران داشت که ادا نکردی و نرسانیدی آنچه شنیدی از من در حق
علی بن ابی طالب تا دریافت ترا عقوبت و اگر نه استغفار علی ابن ابی
طالب ع باشد برای تو نیابی بوی بهشت هرگز و لیکن آشکارا کن
این خبر را در بقیه عمر که بدرستی و تحقیق که دوستان علی و ذریه او و محبان
ایشان سابقان اولانند به بهشت و ایشان همسایگان خدایند
و دوستان خدای اند حمزه و جعفر و حسن و حسین و اما علی پس او صدیق
اکبر است نترسد روز قیامت کسی که دوست دارد او را و هم در کتاب
کشف الغمه آمده است منقول از کتاب مناقب مذکور که انس گفت که حضرت
مصطفی صلعم فرمود که حق تعالی آفریده است از نور روی علی بن ابی طالب ع هفتاد
هزار فرشته که استغفار میکنند برای او و محبان او تا روز قیامت
و اصل تولی است که اعتقاد کنند که امام بحق بعد از پیغمبر صلعم
امیر المومنین علی بن ابی طالب است و بعد از وی حسن و بعد از وی حسین و بعد
از وی نه امام دیگر از نسل حسین ع که هیچکس غیر از ایشان مستحق
امامت نیست و هرکس که غیر از ایشان دعوی امامت کرد ظلم کرد و هرکه
بامامت غیر ایشان قایل شد در ظلم شریک باشد و بسبب آن ظلم مستحق
لعنت ابد شد چنانچه در کلام مجید واقع است آیه که و من اظلم ممن
افترى على الله كذبا أولئك يعرضون على ربهم ويقول الأشهاد
هؤلاء الذين كذبوا على ربهم ألا لعنة الله على الظالمين الذين

یصدون عن سبیل الله ویبغونها عوجا وهم بالاخرة هم کافرون یعنی
کیست ظالم تر از آنکس که افترا کند بر خدای تعالی ایشان را عرض کنند بر خدای
و گواهی دهند اشهاد یعنی حاضران از ملائکه و انبیا بر ایشان به آنکه اینها
اینها اند که دروغ گفتند بر خداوند ای لعنت خدای بر ظالمان آنکسانی
که برگشتند از راه خدا و براه کج میل کردند و ایشان باخرت ایشان
کافر اند ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر این آیه میگوید که سبیل الله
درین آیه علی بن ابی طالبست و آمده است که چون این آیه نازل شد که
واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة حضرت مصطفی ص
فرمود که یا علی هر که ظلم درین جای خود بعد از وفات من بر تو کند چنان باشد
که انکار کرده باشد پیغمبری مرا و پیغمبرانی که پیش از من بوده اند و هر کس
که تولی کند بر ظالمی او نیز ظالم است قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا
لا تتخذوا اباءکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی
الایمان ومن یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون یعنی ای آنکسانی
که ایمان آوردید پدران و برادران خود را دوست مگیرید اگر
دوست گیرند کفر را بر ایمان و هر کس دوست دارد ایشان را از ایشان
ظالم باشد و جای دیگر فرمود ومن یتولهم منکم فانه منهم ان الله
لا یهدی القوم الظالمین یعنی هر کس که ایشان را دوست دارد پس او
از ایشانست و بدرستی که خدای تعالی راه راست ننماید قوم ظالمان
و جای دیگر فرمود یا ایها الذین امنوا لا تتولوا قوما غضب
الله علیهم یعنی ای مومنان دوست مدارید قومی را که خشم کرد

خدای

خدای تعالی بر ایشان و جای دیگر فرمود لا تجد قوما یؤمنون بالله
والیوم الاخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا اباءهم
او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم یعنی نیابی قومی را که ایمان آوردند
بخدای روز قیامت که دوستی کنند با کسانی که دشمنی کردند با خدا و رسول
خدا و اگر چه ایشان پدران یا پسران یا برادران یا خویشان باشند و حضرت
صلوات الله علیه و آله فرمود که ای علی تو مظلومی بعد از من هر که بر تو ظلم کند بر من
ظلم کرده باشد و هر که با تو بانصاف رود با من بانصاف رفته باشد و هر
کس ترا انکار کند مرا انکار کرده باشد و هر که ترا دوست دارد مرا دوست
داشته باشد و هر که ترا دشمنی دارد مرا دشمنی داشته باشد و هر کس که ترا
فرمان برد مرا فرمان برده باشد و هر کس که ترا نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده
باشد و دیگر فرمود که یا علی هر که با تو حرب کند با من حرب کرده گفتم و هر که
با خدای حرب کرده باشد و حضرت مصطفی ص در حق فاطمه صلوات الله علیها
فرمود و این حدیث در اکثر کتب مخالفان مسطور است که فاطمه پاره ایست از من
و بهترین زنان عالمیانست از اولین و آخرین و خدای تعالی خشم گیرد بخشم
او و برضای او راضی شود فاطمه روح منست که در میان دو پهلوی
منست آزرده میشوم بآزار او و شاد میشوم بشادی او و اعتقاد
انست که فاطمه از دنیا آزرده رفت و خشمناک از آنکه بروی ظلم
کردند حق او را غصب کردند میراث او را ازو باز گرفتند و در صحیح
مسلم و بخاری و حمیدی آمده است که ابوبکر بعد از آنکه خلیفه شد فاطمه
زهرا را رنجانید بعلتی که از وی روگردان شد و با وی سخن نگفت
تا وقتی که از دنیا رحلت کرد و واجبست بر اهل ایمان که تبرا کنند
از کسی که امامت او منصوص علیه باشد و بر روی امام تیغ کشید یا دشمنی

امام را رد کرد و همچنین ارکسی که بر فعل ایشان راضی شد تبرا از و واجبست
و اعتقاد حق انست که کشندگان انبیا و ائمه کافرند و از مشرکان بدترند چه
جای ایشان آخرین درکهاء دوزخست و هرکه در حق ایشان غیر این اعتقاد که
وارد دین اسلام هیچ نصیب نیست و تقیه اظهار کردن کفر بود
و اخفاء ایمان و نفاق اظهار ایمان و اخفاء کفر بر جواز تقیه دلیل عقل
و نقل اما عقل انکه دفع ضرر قطعی و ظنی واجبست اما نقل قوله تعالی وَلَا تُلْقُوا
بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ اعتقاد اهلبیت مصطفی ص انست تقیه واجبست
و ترک تقیه بمنزله ترک نماز است و در روایت آمده که یکی از
اصحاب حضرت امام صادق صلوات الله و سلامه علیه را گفت که یکی را
من بشنیدم در مسجد که دشمنان شما را لعنت میکند و یکیک را نام می برد
فرمود که چه شده است او را که خفته لعنت خدای بر وی باد ای ... بلعن
بر جای اولیشان را دشنام میدهد تا دوستان ایشان ما را دشنام
میدهند و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله گفت که ای علی هر که ترا
دشنام داده باشد مرا دشنام داده باشد و تقیه یعنی دین و اعتقاد
خود از مخالف پنهان داشتن واجبست و بر ایشان ... جایز نه
تا قائم آل محمد که صاحب الزمان است خروج نکند و هرکس که پیش از خروج
و ظهور امام ترک تقیه کند او از دین امامیه بیرونست و مخالف خدا
و رسول خدا کرده باشد و دوستی با کافران و منافقان هیچ حال جایز نیست
مگر بر سبیل تقیه چنانکه خدای تعالی میفرماید که لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ
مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا

منهم

مِنْهُمْ تُقَاةً یعنی باید که مومنان کافران را دوست ندارند بجای مومنان و هرکه
چنین کند از رحمت خدای تعالی هیچ نصیب ندارد مگر از جهان که پرهیز کنند
خود را از ایشان و نگاه دارند خود را و حضرت امام صادق ص فرمود که نماز کنید
ریا با مومنان شرکت و با منافقان در خانه ایشان عیادت و همچنین فرمود
که هرکسی که نماز گذارد با ایشان در صف اول همچنان باشد که با رسول الله ص
در صف اول نماز کرده باشد و همچنین فرموده که رحمت کناد خدای تعالی
مردی را که مردمان را دوست ما گرداند و دشمن ما نگرداند بحث هشتم
در ابا نبی و ائمه علیهم السلام اعتقاد اهلبیت مصطفی ص انست که پدران
پیغمبر ص از ادم ع تا عبد الله همه مسلمان بودند و خدا پرست و ابو طالب
پسر عبد المطلب است و عبد المطلب از جمله اوصیاء ابراهیم است و همه
مسلمان بوده اند و آمنه بنت وهب بن عبد مناف که مادر حضرت مصطفی ص
بود و فاطمه بنت اسد بن هاشم که مادر حضرت امیر المومنین علی ع
بود مسلمان بوده اند فاما پدر و مادر حضرت مصطفی ص و امیر المومنین علی ع
بر دین و ملت ابراهیم بوده اند و بر این دین وفات کرده اند و حضرت
مصطفی ص در شب معراج دعا کرد و خدای ایشان را زنده گردانید تا بوی
ایمان آوردند و باز روح ایشان را قبض کرد و حضرت مصطفی ص
فرمود که من از نکاح پیدا شدم نه از زنا و نکاح پیش از اسلام صورت
می بست و شبهه که مخالفان از قران میگویند که در قصه ابراهیم
میفرماید که اِذْ قَالَ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً و اکثر مفسران
از مخالفان بر آنند و بدان تصریح کرده اند که پدر ابراهیم
تارخ بن ناحور بوده و در تفسیر ثعلبی آورده که ابراهیم علیه السلام اصل خود را

ندیده بود و از تربیت ترا نفسی او را می پرورد از آن سبب او را پدر میخواند
ابو اللیث سمرقندی در تفسیر خود آورده که از زکات بهر کدایان بوده
و تفسیر این آیه حیثی کرده بیان کرده اتتخذ اصناما آلهة و دیگر
آنکه کافر نجس است و پیغمبران برگزیدگان خدا اند و خدای تعالی برگزیده
خود را از نجس نیافریند و شیخ ابو جعفر طوسی رحمة الله رحمة واسعة در تحقیق
این معنی در کتاب حرفه کرده ۱ بحث پنجم در بیان احادیثی که مخالف
یکدیگر باشند اعتقاد اهل بیت مصطفی صلوات الله و سلامه علیهم آنست که
هر حدیثی که از حضرت مصطفی ص و ائمه معصومین ع ثابت شده موافق قرآنست
و هیچ نوع مخالف کلام الله نیست و حضرت مصطفی ص فرمود که هر حدیثی
که از من روایت کنند آنرا با کتاب خدا برابر کنید اگر موافق باشد
قبول کنید و اگر مخالف باشد یکدیگر مینماید بنا بر سبب چنانچه
در کفارت ظهار وارد است که بنده آزاد کنند و در روایتی دیگر چنانست
که دو ماه پیاپی روزه دارند و در خبری دیگر وارد است که شصت مسکین را
طعام دهند فراد ترتیب است که اگر نتوانند که بنده آزاد کنند دو ماه روزه
دارد و اگر روزه نتواند داشتن شصت مسکین اطعام دهد و در خبری دیگر
چنانست که صدقه کند هر آن قدر که تواند و در خبری دیگر وارد است که پنج در
طعام آن خلاف مینماید و آن است که هر یکی بجای آن دیگر باشد چنانچه
در کفاره سوگند که خدای تعالی فرموده که اطعام عشرة مساکین من
اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام
ثلثة ایام پس این اخبار که در کفاره می بینی واقع است هر یکی قائم مقام دیگری باشد

و در روایت

و در روایتست که سلیمان بن قیس هلالی از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
سوال کرد که یا علی من از سلمان و ابی ذر و مقداد رضی الله تعالی عنهم
بسیار از تفسیر قرآن و احادیث نبوی ص شنیده ام که مردمان بر خلاف آن
میگویند و شنیدم از تو که موافق آنست که از ایشان یعنی سلمان و ابی ذر و مقداد
رضی الله عنهم شنیده ام و بسیار احادیث و بسیار از تفسیر قرآن در دست
مردمانست که شما مخالف آن میدانید و اینها را باطل میدانید مگر ایشان بر خدا
و رسول خدا افترا میکنند و تفسیر قرآن برای خود میکنند پس امیر المؤمنین ع
فرمود که چون سوال کردی جواب بشنو بدرستی که در دست مردمان حق هست
و باطل هست راست هست و دروغ هست ناسخ هست و منسوخ هست
خاص هست و عام است محکم هست و متشابه هست حفظ هست و وهم هست
و مردمی که دروغ گفتند بر پیغمبر تا خطبه فرمود و گفت هر کس بر من عمدا دروغ
گوید بر گوید جای خود را در دوزخ مهیا داند و بعد از آن همچنان بر وی دروغ گفتند
و میگویند بعد از آن فرمود علی ع که بدرستی که حدیث بشما میرسد از
چهار کس که ایشانرا پنجمی نیست اول مردی منافق که اظهار میکند ایمانرا
و تن مسلمانی داده از اثم و بزه بلی ترسد و هیچ باک ندارد که دروغ گوید
بر پیغمبر خدای عمدا پس اگر مسلمانان ندانند که او منافق است و عمدا دروغ
میگوید بر پیغمبر ص از و قبول نکنند و سخن او را باور ندارند و لیکن مردمان میگویند
که او در صحبت رسول بوده و او را دیده و از او شنیده پس آن حدیث
از و قبول کردند و حال او ندانستند چنانکه خدای تعالی از حال منافقان
خبر داده و صفت ایشان را آنجا که فرموده و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم

وَاِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ یعنی ای محمد چون ببینی ایشان را خوش آید ترا
جسمهای ایشان و اگر سخنی گویند سخن ایشان را گوش کنی پس آن منافقان به ائمه
ضاله یعنی پیشوایان گمراه کننده رفتند و به دعوی کردند کار را بکذب و دروغ و زور
و بهتان التجا نمودند پس ایشان را آن ائمه ضاله و مدعیان بدروغ و زور
و بهتان عملها دادند و ایشان را بر سر مردمان حاکم گردانیدند و بسیار ایشان
خوردند دنیا را چه که بدرستی که مردمان تابع پادشاهانند و تابع دنیا الا کسی که خدای
تعالی او را نگاه دارد پس این یکی از آن چهار کس است که حدیث بشما میرساند
دوم از آنها که حدیث بمردمان میرسانند مردی است که شنیده است از رسول
خدا چیزی را و یاد نگرفته پس وهم کرد در آن چیز و عمدا دروغ بر رسول
نگفت یعنی وهم کرد غلط در دست اوست میگوید و بآن عمل میکند و آنرا
روایت میکند که و میگوید که شنیده ام اینرا از رسول خدا پس اگر مسلمانان
دانستندی که آن وهم است هرگز قبول نکردندی از خود دانستی که آن وهم است
اینرا ترک کردی و روایت نکردی مرد سیم از آنها که حدیث روایت
میکنند مردیست که حاضر بود که رسول صلعم بچیزی امر کرد و بعد از آن نهی کرد
و او حاضر نشود یا حاضر بود که رسول از چیزی نهی کرد و حاضر نبود که بعد از آن
امر کرد پس منسوخ را یاد دارد و ناسخ را نه پس اگر او میدانستی که منسوخ است
هر آینه ترک کردی و اگر مسلمانان میدانستندی که منسوخ است از وی شنیدندی
و آنرا ترک میکردندی و آنرا قبول نکردندی مرد چهارم از آنها که حدیث روایت
میکنند مردیست که دروغ نگفت بر رسول خدا از ترس خدا و برای تعظیم رسول

و نمو باد

و سهو نکرد در آنچه شنید بلکه یاد گرفت آنچه شنید بر وجه او و چنانکه شنید روایت
کرد و زیادتی نکرد در آن و کم نکرد و ترک کرد منسوخ را و بدرستی که امر
رسول صلعم چون قرآن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه هست و خدای تعالی فرمود
مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا پس مشتبه شد بر کسی
که مراد خدا و رسول ندانست و نشنود که هر صحابی از رسول سوال کردندی
و تحقیق و تفحص هر چیزی توانستی کرد از برای آنکه در میان اصحاب قومی بودند
که سوال نمیکردند رسول را و تحقیق و تفحص چیزی نمیکردند برای آنکه خدای تعالی
ایشان را نهی کرده بود از سوال کردن آنجا که فرمود یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
لَا تَسْأَلُوا عَنْ اَشْیَاءَ اِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ یعنی ای آنکسانی که ایمان آورده اید
مپرسید از چیزها که اگر ظاهر شود شما را بد باشد شما را چون این آیه نازل
شد ترک سوال کردند تا چنان شد که دوست میداشتند که اعرابی بیاید
و از حضرت رسول سوال کند و ایشان بشنوند و من هر شب بحضرت مصطفی در آمدمی
در آمدمی و با وی خلوت داشتمی و هر روز یک خلوت و جواب گفتی از هر چه
پرسیدمی و همه گشتمی با وی هر جا که طواف کردی و میدانستند اصحاب رسول
که هیچکس را غیر من این نکردی و بیشتر این در خانه من بودی و چون میبودی در آمدمی
در بعضی از منزلها او خلوت کردی او برای من و زنان خود بر خیزانیدی
تا نماندی در خانه غیر من و او و هرگاه که او در آمدی در خانه من از برای خلوت
فاطمه را بر نخیزانیدی و هیچ یکی از فرزندان مرا و هر سوال که میکردمی
جواب میگفت و چون سکوت کردمی و خاموش شدمی و سوالات من تمام
شدی خود ابتدا فرمودی پس هیچ آیه از قرآن فرود نیامدی و هیچ چیزی معلوم

نکردی از حلال و حرام یا امر یا نهی یا طاعت یا معصیت یا ناسخ بوده یا منسوخ بود
الا آنکه بمن تعلیم کردی و بر من خواندی و املا کردی بر من و من بخط خود نوشتمی
و مرا تاویل آن خبر کردی و ظاهر و باطن آن بر من عیان ساختی و هر چه او گفت
یاد گرفتم و هیچ از آن فراموش نکردم و بسیاری از آیات قرآنی هست که ظاهر او
مخالف می‌نماید اما بتحقیق مخالف نیست تاویلات آن در تفاسیر اهلبیت صلوات
الله و سلامه علیهم محقق گشته از تفسیر امام حسن عسکری علیه الصلوة والسلام مخصوص کنند
بحث ششم در اسعار و ارزاق و آجال اعتقاد اهلبیت مصطفی صلعم آنست
که رزق چیزی باشد که روا بود و جایز باشد از آن نفع گرفتن و کسی را نرسد
که از انتفاع بآن منع کنند و روزی گاهی چیزی باشد که ملک باشد و گاهی چیزی
باشد که ملک نیست چنانچه گویند خدای تعالی فلان را خانه یا باغی روزی کرد
و همچنین گویند خدای تعالی فلان را فرزندی روزی کرد و گویند خدای تعالی
فلان را تن درستی روزی کرد و گویند خدای تعالی بهایم را روزی می‌دهد
و حال آنکه بهایم چیزی نیستند و این همه فقط روزی بر خدای تعالی اطلاق بر آن
کردن روا و جایز نیست چه آنکه خدای تعالی از انتفاع منع نهیست و از این
سبب نشاید که حرام روزی باشد چه آنکه خدای تعالی از انتفاع آن بان
منع کرده است و بر انتفاع از آن وعید فرموده و جایز نیست که گویند فلان
روزی فلان میخورد یعنی آنکه نتوان گفت فلان ملک فلان غصب کرد و همچنین
اعتقاد اینست که اجل وقت حرکت آنکشتن و مردن است که خدای تعالی
کسی را اجلی معین کرده باشد که اگر او را نکشند چندان بزید اما جایز نیست

که گویند

که گویند فلان کس را اگر نکشتندی چندین مدت بزیستی و حکم قطع بموت چنین او
جایز نیست از هیچ نوع بلکه واجبست اعتقاد ترک آنکشتن و کشتن را خدای تعالی
داند که بزیستی یا نه اما نسبت دادن عدالت آنرا که معتدی از جهتی از چیزی در فروختن
باختیار محتکر از فرضی تعطیل کنند و گرانی نسبت بخدای تعالی کنند اگر اسباب آن
از جهت خدای تعالی باشد و چون کم آمدن باران و نیامدن غلها و تلف
شدن بآفات سماوی و ارضی یا بسبب سعی ظالمین و امثال آن و سبب تعطیل
کنند اگر اسباب آن از جانب ایشان باشد چون نگاه داشتن غله
و منع کردن مردمان از فروختن و امثال آن و ارزانی اگر اسبابش آن
از جانب خدای باشد نسبت بخدای تعالی کنند و اگر از جانب بندگان باشد
نسبت به بندگان بحث نهم در آثار و اولاد ائمه صلوات الله و سلامه علیهم
و در این بحث یاد کنیم آن ائمه و عالی نامهاء دوازده امام و کنیتهای ایشان را
و نام پدر و مادر ایشان را و دلیل امامت ایشان و تاریخ ولادت ایشان ٥
و جای ولادت ایشان و مدت عمر ایشان و مدت خلافت ایشان و بعضی نکتی ٥
ایشان و تاریخ وفات ایشان و موضع قبور ایشان و نامهاء قریه‌های ایشان
مذکور و آنات صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و نامهای کشندگان ایشان
لعنهم الله علیهم اجمعین لعنا لا نفاد له و لا ینقطع اخره و اعوانهم
و انصارهم و محبیهم و موالیهم آمین رب العالمین امام اول حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام کنیت او ابو الحسن و ابو تراب
نام پدرش عمران کنیتش ابو طالب مادر او فاطمه بنت اسد جای
ولادت او درون خانه کعبه نزدیک آستانه تاریخ ولادت
او روز جمعه سیزدهم ماه رجب سی از هجرت مصطفی صلعم بیست
و سه سال مدت عمر او شصت و سه سال دلیل امامت او بعض قرآن

وحضرت مصطفی صلعم و نصب او در روز غدیر و غیره و آنکه بعد از مصطفی
قائل بامامت او شد و بعضی امام قائل بغیر او بلا فصل نبودند و بفضل
و علم و کرم و شجاعت و زهد از همه امت زیاده بود و معجزات بر دست
او ظاهر شد خلافت او بعد از حضرت مصطفی صلعم سی سال بود لقبش یکی او
اسد الله الملک وفات او روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان سنه اربعین
من الهجره قبر او در نجف کوفه کشنده او عبد الرحمن ملجم لعنه الله ابدا
اولاد ذکور او حسن • حسین • محمد حنفیه • محسن • عباس • عمر • محمد اصغر •
عبد الله • ابی بکر • عثمان • عبد الرحمن • عون • یحیی • جعفر • سهل • زید اولاد
اناث خدیجه • نفیسه • رمله • ام هانی • زینب • ام سلمه • فاطمه • حمانه • ام جعفر •
ام کرام • امامه • زینب الصغری • ام سلمه • نفیسه • میمونه • ام عبد الله • رقیه •
ام الحسن • ام کلثوم الصغری • ام کلثوم الکبری • امام دوم حسن علیه السلام
کنیت او ابو محمد الزکی پدر او امیر المؤمنین علی مادر او فاطمه بنت رسول الله
جای ولادت او مدینه تاریخ ولادت او شب نیمه رمضان سنه ثلث من
الهجره مدت عمر او چهل و هشت سال دلیل امامت او نص رسول و نص پدرش
و آنکه معصوم بود و از همه امت بفضل زیادت بود و معجزات بر دست او
ظاهر شد مدت خلافت او بعد از پدرش ده سال لقبش یکی [illegible] او الحسن
تاریخ وفات او در ماه صفر سنه خمسین من الهجره قبر او در بقیع کشنده
او زن او جعده بنت الاشعث الکندی بزهر اولاد ذکور او زید •
عمر • قاسم • عبد الله • عبد الرحمن • حسین الاثرم • طلحه الحسن • حسن
اولاد الاناث • فاطمه • ام عبد الله • ام سلمه • رقیه • ام الحسن • ام الحسین
امام سیوم حسین علیه السلام کنیتش ابو عبد الله الشهید پدرش امیر المؤمنین علی
مادرش

مادرش فاطمه بنت رسول الله صلعم جای ولادتش مدینه تاریخ ولادتش سیوم ماه
شعبان سنه خمس من الهجره مدت عمرش پنجاه و هشت سال دلیل امامتش
نص رسول و نص پدر و نص برادرش و آنکه غیر او معصوم نبود و بر جمیع
امت بفضل زیاده بود و معجزات بر دست او ظاهر شد مدت خلافتش
بعد از برادرش یازده سال لقبش یکیش طالب الثار [illegible] تاریخ
وفاتش دهم محرم سنه احدی و ستین من الهجره قبرش در کربلا کشنده او
سنان بن انس النخعی با جز یزید علیهم اللعاین من الله و الملائکه و الناس اجمعین
اولادش الذکور علی اکبر • زین العابدین • علی اصغر • جعفر • عبد الله •
الاناث سکینه • فاطمه • امام چهارم علی زین العابدین علیه السلام کنیتش
ابو الحسن السجاد لقب او زین العابدین پدرش حسین مادرش شهربانو
بنت یزدجرد بن کسری جای ولادتش مدینه تاریخ ولادتش سنه
ثمان و ثلثین من الهجره مدت عمرش پنجاه و هفت سال دلیل امامت او نص
پدرش و نص جدش علیهم السلام و آنکه غیر او معصوم نبود و بر همه امت بفضل
زیادت بود و معجزات بر دست او ظاهر شد مدت خلافتش بعد از
پدرش سی و چهار سال لقبش یکیش الصابر [illegible] تاریخ وفاتش سنه
خمس و تسعین من الهجره قبرش در بقیع کشنده او ولید بن عبد الملک
بن مروان لعنهم الله ابد الابد اولادش الذکور محمد باقر • زید •
عمر • حسین الاصغر • عبد الرحمن • عبد الله • سلیمان • علی • محمد الاصغر •
الاناث خدیجه • فاطمه • عائشه • ام کلثوم • ام موسی • ام الحسن • علیه •
امام پنجم محمد علیه السلام کنیتش ابو جعفر الباقر پدرش علی بن الحسین
علیهم السلام مادرش ام عبد الله بنت الحسن بن علی علیهم السلام

جای ولادتی مدینه تاریخ ولادتی سنه سبع وخمسین من الهجره مدت عمرشی
سنه و پنج [?] سال دلیل امامتی نص پدرشی و جدلرشی علیهم السلام و انکه غیر او
معصوم نبود و بر همه امت بفضل زیاده بود معجزات بسیار ازو ظاهر شد
مدت خلافتی اوبعد از پدرشی نوزده سال لقبی کنیتی ابو جعفر القنوع [?]
تاریخ وفاتی سنه اربع عشره ومائه من الهجره قبرشی در بقیع کشنده اشی
هشام بن عبد الملک لعنهم الله جمیعا اولادشی الذکور عبد الله ابراهیم
جعفر • عبد الله • الاناث زینب • ام سلمه • [illegible] • امام ششم جعفر
کنیتی ابو عبد الله الصادق پدرشی محمد بن علی الحسین علیهم السلام مادرشی
ام فروه بنت القاسم بن ابی بکر جای ولادتی مدینه تاریخ ولادتی
ثمان وثمانین من الهجره مدت عمرشی شصت و پنج سال دلیل امامتی نص پدرشی
و جدلرشی و انکه غیر او معصوم نبود و بر جمیع امت بفضل زیادت بود
و معجزات بسیار ازو ظاهر شد مدت خلافتی بعد از پدرشی سی و چهار سال
لقبی کنیتی ابو [illegible] الکرام تاریخ وفاتی سنه ثمان واربعین
ومائه من الهجره قبر او در بقیع کشنده او منصور که دوم خلفاء عباسیه
بود اولادشی الذکور اسمعیل • عبد الله • موسی • اسحق • عباس • علی •
محمد • الاناث ام فروه • اسما • فاطمه • امام هفتم موسی علیه السلام
کنیتی ابو الحسن الاول و ابو ابراهیم الکاظم پدرشی جعفر بن محمد بن علی
بن الحسین صلوات الله وسلامه علیهم مادرشی حمیده [?] الاندلسیه جای ولادتی
ابوا میان مکه و مدینه تاریخ ولادتی سنه ثمان وعشرین ومائه من
الهجره مدت عمرشی پنجاه و پنج سال لقبی کنیتی [illegible]
[illegible] تاریخ وفاتی سنه ثلاث وثمانین ومائه من الهجره قبرشی

در بغداد

در بغداد کشنده اشی هارون الرشید علیه اللعنه اولادشی الذکور علی •
ابراهیم • عباس • قاسم • اسمعیل • جعفر • هارون • حسن • احمد • حمزه • عبد الله • اسحق •
محمد • زید • فضل • سلیمان • الاناث فاطمه • فاطمه صغری • رقیه • حکیمه • ام ابیها •
رقیه صغری • ام کلثوم • ام جعفر • لبابه • زینب • خدیجه • علیه • امنه • حسنه •
بریهه • عائشه • ام سلمه • میمونه • ام کلثوم صغری • امام هشتم علی علیه السلام
کنیتی ابو الحسن الرضا پدرشی موسی بن جعفر علیهم السلام مادرشی ام البنین
النوبیه جای ولادتی مدینه تاریخ ولادتی سنه ثمان واربعین ومائه
من الهجره مدت عمرشی پنجاه و پنج سال دلیل امامتی نص پدرشی و انکه
غیر معصوم نبود و از همه امت بفضل زیادت بود و معجزات بسیار
ازو ظاهر شده مدت خلافتی بیست سال لقبی کنیتی [illegible] رضی جواد [?]
[illegible] تاریخ وفاتی سنه ثلث ومائتین من الهجره قبرشی در طوس
کشنده او مامون بن هارون لعنه الله علیهما الاولادشی محمد تقی موسی
جعفر امام نهم محمد علیه السلام کنیتی ابو جعفر المنتجب التقی الجواد
پدرشی علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام مادرشی سکینه النوبیه جای ولادتی
مدینه تاریخ ولادتی رمضان سنه خمس وتسعین ومائه من الهجره مدت
عمرشی بیست و پنج سال دلیل امامتی نص پدرشی و انکه غیر او معصوم نبود
و از جمیع امت بفضل زیادت بود معجزات بسیار ازو ظاهر شد مدت
خلافتی بعد از پدرشی هفده سال لقبی کنیتی [illegible]
و ام [illegible] تاریخ وفاتی سنه عشرین ومائتین من الهجره قبرشی
در بغداد کشنده اشی معتصم لعنه الله اولادشی الذکور علی • موسی •
الاناث فاطمه • امامه • امام دهم علی علیه السلام کنیتی ابو الحسن الهادی
النقی پدرشی محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام مادرشی سمانه
مغربیه [?] جای ولادتی مدینه تاریخ ولادتی نیمه ذی الحجه سنه

اثنی عشر و مائتین من الهجرة مدت عمرش چهل و یکسال دلیل امامتش نص پدرش
و آنکه غیر او معصوم نبود و از همه امت بفضل زیادت بود و معجزات
بر دستش ظاهر شد مدت خلافتش بعد از پدرش سی و سه سال
نقش نگینش من عصا هواه بلغ مناه تاریخ وفاتش سنه اربع
و خمسین و مائتین من الهجرة قبرش در سر من رای کشنده اش متوکل لعنة الله
علیه اولادش الذکور حسن • حسین • محمد • جعفر • الاناث عایشه • امام
یازدهم حسن علیه السلام کنیتش ابومحمد العسکری پدرش علی بن محمد بن علی بن
موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم
مادرش سوسن نام جاریه بود از جای ولادتش مدینه تاریخ ولادتش
تاریخ ولادتش ماه ربیع الاول سنه اثنتین و ثلثین و مائتین من الهجرة عمرش
و بیست و هشت سال دلیل امامتش نص پدرش و آنکه غیر او معصوم نبود و از همه امت
بفضل زیادت بود و معجزات بر دستش ظاهر شد مدت خلافتش شش سال
نقش نگینش [illegible] کلمته وجبت محبته تاریخ وفاتش ربیع الاول
سنه ستین و مائتین من الهجرة قبرش در سر من رای کشنده اش معتمد لعنة
الله علیه اولادش ابوالقاسم محمد بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین اللهم عجل فرجه و ختم المدد امام دوازدهم محمد علیه السلام
کنیتش ابوالقاسم الحجة المهدی القائم المنتظر الخلف الصالح مولانا صاحب
الزمان پدرش حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین
صلوات الله علیهم اجمعین مادرش نرجس بنت القیصر الرومیه جای ولادتش
سر من رای تاریخ ولادتش شب نیمه شعبان سنه خمس و خمسین و مائتین
من الهجرة مدت عمرش آنچه حق تعالی خواسته باشد دلیل امامتش

پدرش

پدرش و آباء کرام او و اجداد او و غیر از آنکه غیر او معصوم نبود و از همه
امت بفضل زیادت باشد و معجزات بر دست ظاهر شد مدت خلافتش
مدت بقاء دنیا و تکلیف نقش نگینش انا علم عند الله و لا یعلم الغیب
الا الله وقت وفاتش آخر زمان که خواست خدا باشد قبرش آنجا که خدای تعالی
خواهد اولادش عبدالرحمن • قاسم • عبدالله • علی • موسی • جعفر • حسن •
و در کتاب نزهة النواظر آورده که اسم جای حضرت صاحب الزمان
علیه الصلوة و السلام جزایر معروف است که آنرا علقمیه خوانند و پنج تن از اولادش
در جزیره حاکمند و نام آن جزیرها اینست مبارکه • ناعمه • صالحه •
خضریه • صافیه • نوریه • کاملیه • و مسکن آن حضرت در کاملیه است
موقوف بامر خدای تعالی اللهم عجل فرجه و اوسع منهجه
و صلها عن العار و انشر حمده و محمیه و الشهداء تحت لوائه
و احشرنا فی زمرته و تحت ظل رایاته قوم الدین امین رب العالمین
بحث دهم در نکات متفرقه نکته اول آن بود که چون مسلمان
در بلاد کفر مقیم نشود چه که رسول صلعم فرمود که هر که بسیار باشد
در سواد قوم پس او از ایشان باشد و دیگر فرمود که هر که در میان
قومی بصباح در آید چهل صباح پس او از ایشان است اما بلاد کفر آن بود
که اگر اظهار شرع نتوان کرد و اگر چه اکثر مسلمانان بسیار باشند
چنانکه قسطنطنیه قبل از فتح و اما بلاد اسلام آن بود که اگر اظهار احکام
شرع توان کرد اگرچه اکثر مسلمانان کم باشند چنانکه در
مدینه از بعد هجرت نکته دوم هر که مسئله انکار کند که از
اصل با وجود آنکه تحصیل علم بر آن چون ابواب
عبادات و معاملات حق کلام بود چه رسول صلعم فرمود که هر که بمیرد

وشناخته باشد امام خود را پس چنان باشد که مرده باشد بمردن جاهلیت
یعنی ایمان بمحمد صلعم ناورده نشنو گوید که جاهلیه چنان عیسی و محمد صلعم
و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین بحج گفتند ان کنتم فینا کفر و چون تردد
در حقیقت ایشان کفر است پس چون باشد حال کسی که معتقد باشد
جزماً ببطلان ایشان نکته اعمال کافران مقبول نیست زیرا که ایشان
متقی نیستند و خدای تعالی میفرماید انما یتقبل الله من المتقین
و متقی شیعه اند برای آنکه رسول صلعم فرمود که حق تعالی وحی کرد مرا
در حق علی سه چیز آنکه علی سید المرسلین است و امام المتقین است و قاید
الغر المحجلین و نیز بنای عمل بر اعتقاد است چون کافر ایمان مستقیم ندارد
عملی که مبنی باشد اصل بر آن ضایع و تلف باشد لان المبنی علی
المحال محال و علی الباطل باطل نکته اگر پرسند چون امام خروج کند
بچه معلوم شود که او امام است گوییم از آن معلوم شود که معجزات همه
پیغمبران او را باشد و هیچ مسئله و کلامی نکنند الا که آن گواهی دهد
که آن امامست و در زمان او بچه بوا نکرده نه چنانکه در تمام عالم
مستحق باشد و جمیع درندگان مسخر امام گردند و با بهایم و رمها [illegible]
و هیچ ضرری نرسانند و از ماران زهر برود تا که کودکان با ماران [illegible]
بازی کنند نکته از علامات خروج امام علیه السلام آن باشد که اول
که منادی از آسمان ندا کند چنانچه اهل [illegible] شنوند
از آسمان ندا کند و گوید الا ان الحق مع علی و شیعته [illegible]
حق با علی و شیعه اوست پس در آخر روز ابلیس [illegible]
از زمین

از زمین ندا کند و گوید الا ان الحق مع عثمان و شیعته یعنی آگاه باشید
که حق با عثمان و شیعه اوست پس اهل باطل و بد مذهبان
در شک افتند و صاحب کتاب کشف الغمه میگوید که در شک
نیفتند الا جاهل زیرا که منادی آسمان اولی است بقول از منادی زمین از
ابی عبد الله علیه السلام روایت است که قائم خروج نکند تا دوازده
بنی هاشم خروج نکنند و هر یک دعوی امامت کنند و ابو بصیر روایت
از ابی عبد الله علیه السلام که قائم خروج نکند الا در سال وتر
از سالها یا یکم یا سیم یا پنجم یا هفتم یا نهم نکته از صادق علیه السلام
روایت است که هر که ثابت باشد بر محبت ما در زمان غایب بودن امام ما
خدای تعالی او را مزد هزار شهید دهد مثل شهدای بدر و احد
و امام زین العابدین ع فرمود که کسانی که قایل باشند بامامت قائم علیه السلام
و منتظر خروج او باشند در زمان غیبت او آنکسان فاضل ترین
اهل هر روزگاری باشند برای آنکه خدای تعالی داد ایشان را قایل
شدن بامامت او و ایشان را الهام داد تا غیبت او پیش ایشان
بجای مشاهده گردید و خدای تعالی ایشان را مثل کسانی گردانید که
جهاد کنند که پیش رسول صلعم بشمشیر نکته برای آنکه
امام صادق علیه السلام فرمود که امام را ده چیز باشد اول آنکه
مختون باشد یعنی ختنه کرده اما برای امتثال سنت اسره برد
بر آنند و قطره خون باو نرسد دوم آنکه بر کتف است نوشته
باشد که تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو

السمیع العلیم سیم بول و غائط او منتن نباشد بلکه از وی بوی مشک
ابد چهارم رفتن بول و غائط او فرو برد پنجم مستجاب الدعوه باشد
یعنی بد دعا که کند رد نباشد ششم او را سایه بر زمین نیفتد هفتم
دبر دره نباشد و خود را کشیده باشد دندان از صفوا باشد
و خود را کشیدن از سودا هشتم اول که از مادر متولد شود در سجده
نگاه کند نهم اول سخن او شهادت بتوحید الهی جل و علا و رسالت
محمد مصطفی صلعم و امامت ائمه ع که پیش از وی بوده باشند دهم
احتلام نبود نکته بدانکه انبیا و ائمه ازو از عزة ایشان
نیزی جوهری اند نیزی صورت انسانی ترا طبیعی باشد و او طبیعت
انسان تواند جوهر طهور نسب ایشان بجای سیری دیگر بر دماغ باشد
و بدان نور که سرّ ایشان را الهی مطلع باشند و علم لدنی واقف و بر
خبیر کسی که در مادر اگر چه بصورت ما باشند اما مثل ما نیستند
زیرا که رسول صلعم فرمود لیس احد کم و امام محمد باقر
فرمود نحن اهل بیت لا نقاس بالناس و از این است که فاطمه علیها
النسیه حوراً کرسیه و فاطمه ع در شکم مادر سخن گفتی و همچنین
و جمیع ائمه علیهم السلام در حالت ولادت خود در گهواره با مادر
و مادر و با سوال ایشان سخن کرده چنانکه در کتب مسطوره
مسطور است

تمت این رساله یوم الجمعه
الخامس من ذی الحجه سنه
اثنی عشر والف من الهجرة النبویة المصطفویة

عقیده فی اصول الدین تصنیف الشیخ الامام العالم
الفاضل العلامه جمال الدین ابی العباس احمد بن فهد
الحلی قدس الله سره و نور ضریحه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین اعلم
ان علم الکلام یدور علی خمسة فصول التوحید والعدل والنبوة
والامامة والوعد والوعید ویعبّر عنها بارکان الایمان
الرکن الاول فی التوحید ویبحث فیه عن اثبات الصانع
وصفاته الثبوتیه والسلبیه والبحث فی ذلک مسبوق بتحریر تقریر
مقدمه فنقول المراد بالواجب هو الذی وجوده مقتضاه ذاته
لا یفتقر فی وجوده الی غیره ولا یقبل العدم وبالممتنع هو الذی
عدمه مقتضاه انه لا یفتقر فی عدمه الی غیره ولا یقبل الوجود
وبالممکن هو الذی لا وجوده ولا عدمه من ذاته وذاته بالنسبة
الی وجوده وعدمه علی السویة لا یکون احدهما اولی به کالمیزان یفتقر
ترجیح احد طرفیه الی الآخر الی مرجح منفصل عن ذاته
والمراد بالزیادة ما لا یختلف العقلاء فیه مثل السماء فوقنا
والارض تحتنا والمراد بالعالم کلها سوی الله تعالی والمراد
بالدور هو توقف کل واحد من الشیئین علی صاحبه

اما بمرتبة واحدة او بمراتب فمثال الاول ان يتوقف ا على ب
وب على ا ومثال الثاني ان يتوقف ا على ب وب على ج
وج على د ود على ا والاول محال لاستلزامه توقف الشيء على نفسه
ويلزم منه اجتماع الوجود والعدم في حالة واحدة والثاني محال ايضا
لانه يلزم منه توقف الشيء على نفسه لان المتقدم على ذلك الشيء
وتقدم الشيء على نفسه محال واللازم ان يكون الشيء في الزمان الواحد
موجودا ومعدوما لان المتقدم من حيث كونه متقدما يجب
ان يكون موجودا والمتأخر من حيث كونه متأخرا يجب ان يكون
معدوما فيلزم ان يكون الشيء الواحد في الزمان الواحد موجودا
معدوما والمراد بالتسلسل ذهاب امور موجودة مترتبة
الى غير النهاية وهو باطل ايضا لانا نجمع تلك الامور كلها في سلسلة
واحدة فيكون ممكنة لانها مركبة وكل مركب ممكن لما يأتي
فيفتقر الى مؤثر فالمؤثر فيها اما نفسها او جزء منها او امر
خارج عنها لا جائز ان يكون المؤثر فيها نفسها لان المؤثر
متقدم على اثره والشيء لا يتقدم على نفسه ولا يجوز ان
يكون المؤثر فيها جزء لان المؤثر في الجملة مؤثر في كل جزء
من اجزائها ومن جملتها المؤثر فيلزم تأثير الشيء في نفسه وهو محال

فيتعين

ان يكون المؤثر فيها امر خارج عنها والموجود الخارج عن جميع الممكنات هو
واجب الوجود لانه لو كان ممكنا لكان داخلا في السلسلة
بانتهائها الى الواجب فبطل التسلسل والمؤثر كل من صدر عنه
فعل والقادر من كان فعل تبع داعية فهو ان شاء فعل وان شاء
لم يفعل والموجب من صدر عنه فعل ويمتنع ان لا يصدر عنه
فاثره يقارنه في الوجود ولا يتأخر عنه كالاحراق للنار
اذا عرفت هذا فنقول ههنا موجود بالضرورة فان كان واجبا
لذاته ثبت المطلوب وهو ان ههنا موجودا واجب الوجود
تستند الموجودات في وجودها اليه وهو الله تعالى وان
كان ممكنا افتقر الى مؤثر فان كان واجبا فالمطلوب
وان كان ممكنا افتقر الى مؤثر وهكذا فان رجع الاول
دار وان ذهب الى غير النهاية تسلسل وهما باطلان
وان انتهى الى الواجب ثبت المطلوب والصفات
الثبوتية ثمانية عشر قادر عالم حي قديم ازلي باقي ابدي
سرمدي متكلم مدرك سميع بصير مريد كاره غني واحد
اما كونه تعالى قادر فلان العالم اثره وهو حادث
ولو لم يكن قادرا لكان موجبا واثر الموجب يقارنه
فكان يلزم من قدمه قدم العالم او من حدوث العالم

حدوثه تعالى وهما باطلان فثبت انه تعالى قادر مختار وهو المطلوب
اما قدمه فسياتي واما بيان حدوث العالم فلان العالم
لا ينفك عن الحوادث اعني الحركة والسكون وهما حادثان وكلما
لا ينفك عن الحوادث فهو محدث اما ان العالم لا ينفك عن
الحركة والسكون فلان المراد بالعالم هو الاجسام والجسم لا
يعقل الا حاصلا في مكان فان كان لابثا فيه كان ساكنا
وان كان منتقلا عنه كان متحركا واما حدوث الحركة والسكون
فلان الحركة عبارة عن الحصول الاول في المكان الثاني فيكون
مسبوقة بالمكان الاول والسكون عبارة عن ان يلبث الجسم
الواحد في مكان اكثر من زمان وكلاهما يستدعي المسبوقية
بالغير والحركة مسبوقة بالمكان والسكون مسبوقا بالزمان
وكل مسبوق بغيره محدث واما ان كل ما لا ينفك عن المحدث
فهو محدث فلانه لولا ذلك لزم احد المحالين وهما اما
قدم الحادث او انفكاك ما فرض غير منفك وبيان
ذلك انه لو جاز قدم العالم لكان الحركة والسكون
لا يخلو اما ان يكون مصاحبة له وموجودة معه في
القدم او لا فان الاول لزم قدمهما وقد ثبت حدوثهما

هذا محال

هذا محال وان كان الثاني لزم انفكاك العالم عن الحركة والسكون
ووجوده بدونهما وقد ثبت انه لا ينفك عنهما هذا باطل
وقدرته تتعلق بجميع المقدورات لاستوائها في الامكان
وهو العلة في تعلق القدرة بالمقدور فتكون قدرته عامة واما
كونه تعالى عالما فلان معنى العلم هو الكشف والظهور وجميع
الاشياء ظاهرة له لا يغيب عنه منها شيء ولانه فعل الافعال
المتقنة المحكمة وكل من كان كذلك كان عالما وعلمه متعلق
لانه ان لم يعلم شيئا بطلت صفة العلم في حقه تعالى وقد بينا
انه عالم وان علم البعض لزم الترجيح بلا مرجح وهو محال وان علم
الجميع ثبت المطلوب واما كونه تعالى حيا لان معنى الحي هو الذي
يصح منه ان يقدر ويعلم وقد ثبت انه قادر عالم فوجب ان
يكون حيا فالحي ما يستحيل صدور القدرة والعلم عن الجماد والقديم
هو الموجود الذي لا اول لوجوده والازلي هو الذي لا بداية
له في جانب الماضي والباقي هو مستمر الوجود والابدي
هو الذي لا نهاية له في جانب المستقبل والسرمدي هو
الذي لا بداية له ولا نهاية ويجب انه تعالى موصوفا بهذه الصفات
والا لجاز عليه العدم فيكون ممكنا وقد ثبت انه واجب

ومعنى كونه تع متكلماً انه خلق الكلام في جسم من الاجسام يعبر
عن ارادته وكراهيته كما فعل في الشجرة حتى خاطب موسى ع
وكلامه تع حادث لانه مركب من الحروف التي ينعدم السابق
منها بوجود اللاحق ومعنى كونه تع مدركاً انه عالم بالمدركات
بالحواس الظاهرة كالحرارة والبرودة والضياء والظلام لانه
عالم بكل المعلومات فيشمل المدركات ومعنى كونه سميعاً
بصيراً انه عالم بالمسموعات وهي الاصوات والحروف
وبالمبصرات وهي الاشكال والاضواء والالوان وهي من
جملة المعلومات وقد بيّنّا ان علمه عام ومعنى كونه تع مريداً
هو تخصيصه بايجاد بعض الاشياء في وقت وجودها دون
ما قبله وما بعده مع قدرته على الايجاد في كل وقت فلا بد
لذلك من مخصص وهو الارادة ولانه امر بالطاعات
فيكون مريداً لها ومعنى كونه تع كارهاً انه نهى عن المعاصي
فيكون كارهاً لها ومعنى كونه تع غنياً لكماله بذاته بحيث
لا تفتقر الى غيره في شيء البتة والا لكان محتاجاً ممكناً ومعنى
كونه تع واحداً نفي الشريك عنه ويدل عليه قوله تع قل هو الله احد
ولانه لو كان معه الهاً آخر فيفسد نظام الوجود لانه

لو اراد

لو اراد احدهما حركة جسم واراد الاخر تسكينه فان وقع المراد
ان لزم ان يكون الجسم الواحد في الزمان الواحد متحركاً ساكناً
وهو محال وان لم يقعا لزم خلو الجسم عن الحركة والسكون وهو
ضروري البطلان وان وقع مراد احدهما دون الاخر كان
ترجيحاً من غير مرجح وهو محال فتعين ان يكون واحداً وهو المطلوب
واما الصفات السلبية فتمتنع لكنه ليس بجسم ليس عرض ليس بجوهر ليس بحال
ليس بمحل ليس بمركب ولا يجوز عليه الاتحاد لا يرى ليس
هو في جهة اما انه ليس بجسم ولا عرض ولا جوهر فلان كل
الثلثة لا ينفك عن الحوادث اعني الحركة والسكون وكلما لا ينفك
عن المحدث فهو محدث وقد ثبت انه قديم واما انه
ليس بحال في غيره لانه يلزم منه افتقاره الى الغيره وكل
مفتقر ممكن وليس محلاً لغيره لان المحل متحيز والحال فيه الاعراض
وكل متحيز جسم وقد ثبت انه ليس بجسم وليس بمركب ومعنى
التركيب ان يعرض في الماهية شيء الى كل جزء من اجزائه
والجزء مغاير لتمام الماهية فيلزم افتقاره الى غيره وكل
مفتقر ممكن وقد ثبت انه ليس بممكن والاتحاد صيرورة
الاثنين واحداً وهو محال فاما الواجب فلا يتحد

شيء ولانه لو اتحد بشيء فاما واجب او ممكن والاول محال
لان الواجب واحد والثاني محال ايضا لان الماهية الحاصلة
بعد الاتحاد ان كانت واجبة لزم انقلاب الممكن واجبا
وان كانت ممكنة بطل وجوب الواجب وليس في جهة
والا لخلت باقي الجهات منه ولجاز عليه التركيب لان احد
طرفيه غير الآخر فيكون محدثا ولا يجوز عليه الرؤية لان المرئي
بحاسة البصر لا بد ان يكون مقابلا او في حكم المقابل وكلاهما
لا يتصوران الا فيما كان ذا جهة وقد بينا بطلانه الركن
الثاني في العدل وهو عبارة عن تنزيه الباري تعالى عن فعل
القبيح وعن الاخلال بالواجب ويدل على ذلك لانه عالم
بتفاصيل القبائح لانه عالم بكل معلوم غني عن فعلها لما ثبت
من استغنائه عن كل ما سواه ويدخل فيه امتناع الكذب
عليه وتكليف ما لا يطاق وخلف الوعد ونقضهما ويجب عليه
فعل عوض الآلام الصادرة عنه وفعل الالطاف كبعثة الرسل
ونصب الاوصياء وتكليف العباد وافعالنا مستندة
الينا لانها تقع بحسب دواعينا ويقبح ان يخلق فينا
فعلا

فعلا ثم يعاقبنا عليه الركن الثالث في النبوة النبي هو الانسان
المخبر عن الله بغير واسطة من البشر ومحمد ص لانه ادعى النبوة
وظهر المعجز على يده وهو كثير تفصيل المعجز مثل انشقاق القمر وحنين
الجذع وكلام الناقة والذراع والظبية وتسبيح الحصى في
ونبوع الماء من بين اصابعه واشباع خلق الكثير من الزاد
القليل وهو في عدة مواضع والقرآن الذي تحدى به العرب مع
فصاحتهم وتوفر دواعيهم على معارضته وان نبينا محمد
انه صلى الله عليه وآله معصوم والا لارتفع الوثوق بقوله
من اول عمره الى آخره عن الكبائر والصغائر عمدا وسهوا
وخاتم الرسل لقوله تعالى وخاتم النبيين الركن الرابع
في الامامة وهي رياسة عامة لشخص من الاشخاص في امور
الدين والدنيا وهي واجبة على الله كوجوب النبوة لانها
لطف ويجب في الامام ان يكون معصوما ومنصوصا عليه من الله
بالمعجز او من النبي او من امام قبله وان لا يتقدم عليه احد
من اهل زمانه في فضل فيكون اعلم واعبد واسخى وازهد
واشجع واورع والامام الحق بعد رسول الله علي ابن ابي
طالب لاجتماع الشرائط المذكورة فيه بالاجماع وخلو
غيره منها ويجب ان يكون منزها عن زنا الآباء وعهر

الامهات وعن الرذايل الخلقية كالرعونة والحسد والصفات
المنفرة كالبرص والامام من بعده الحسن ثم الحسين ثم علي ثم
محمد ثم جعفر ثم موسى ثم علي ثم محمد ثم علي ثم حسن ثم الحجة بقية
الله في ارضه عليهم السلام بنص كل امام منهم على من بعده ونص
النبي باسمائهم وترتيبهم نصا متواترا تنقله الشيعة خلفا عن سلف
ولاجتماع الامامة فيهم وذكر ائمتنا عليهم السلام خصالا يعرف
وتدل عليه فمنها ان لا يشاب ولا يتمطا ولا يتعب ولا يرى
له ظل في الشمس ولا يرى له نجو في الرحل اذا مشى عليه ويأثر في
الصخر ويرى من وراه كما يرى امامه وتنام عينه ولا ينام قلبه
ولا يستطيع احدا ان يملأ عينيه منه هيبة واجلالا و
ايضا يكون في النبي ص وبقية الله حي باق موجودا وسيظهر بالاعجاز
اذا شاء الله ويملأ الارض عدلا كما ملئت جورا وسبب
الغيبة فيما نظهر لنا كثرة العدو وقلة الناصر والحجة بعد ازاحة
العلة وكشف الحقيقة [illegible] الدرس الخامس في الوعد والوعيد
الوعد يكون بالثواب والوعيد بالعقاب وان ما يكون في دار
الاخرة عند حشر الاجساد واعادتها بعد الموت ويجب الاقرار
بتفاصيل ما ورد بعد الموت من مسائلة القبر وعذابه والبعث و

يوم القيامة

القيامة والحساب والميزان وانطاق الجوارح وتطاير
الكتب وانتشار الكواكب وانشقاق السماء والصراط
والجنة والنار وتفاصيل ما ورد فيهما من الثواب
والعقاب وثواب المؤمن وعقاب الكافر دائمان
وعقاب المؤمن ينقطع حتما ليصل اليه الثواب الدائم
والشفاعة ثابتة لاهل الكبائر ويجوز العفو ويجب
التوبة عن القبائح وترك الواجبات والمأثم بالندم
على ما مضى والعزم على ترك المعاودة والامر بالمعروف
والنهي عن المنكر بشرط الامن من الضرر وتجويز التأثير

قد وقع من تحرير [illegible]
هذا المسوده الكتاب [illegible]

كتبه العبد الفقير الداعي الى رحمة الله
محمد نظام بن حسين [illegible] عفي عنهما

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي بصرني على ادراك دقائق فضول الكلام وحو
بعث اليه افضل رسله محمد صلى الله عليه واله وسلم وبعد ف
بعد ما فرغت من تحرير التحفة الكلامية وسارت في الافاق
مسير الشعاع من المضي صادفت الى اثناء ذلك مطالعة بعض
من خصه الله بالنفس القدسية لاقتناء الكمالات الانسانية
وهو الذي يفوح من سمته العليا روائح النجابة الابدية و
من غرته الغراء ولوائح السعادة السرمدية زائر بيت
الطائف بين الركن والمقام كمال الدين حاجي حسين او
الى غاية ما يتمناه ولما وجدها بحيث يتبجح من تقريرا
الكلام اذ لم يورد فيها مسئلة الآن ودليلها واردة
هيئة الانتاج الظاهر الاستلزام المطلوب من غير افتقار
تصرف بتقديم وتاخير او اضمار وتعبير اقترح اختصار
اخرى بحذف ما فيها من القوانين المنطقية وا

فيها

مسير الشعاع من المضي صادفت في اثنا
ذلك مطالعة بعض من خصه الله
بالنفس القدسية ولما وجدها بحيث يتبجح
من تقريرا ما فيها من الكلام اذ لم يورد
فيها مسئلة الآن ودليلها واردة على هيئة
الانتاج الظاهر الاستلزام للمطلوب
من غير تصرف بتقديم وتاخير او اضمار وتعبير
اقترح اختصارها مرة اخرى بحذف ما فيها
من القوانين المنطقية وايجاز ما تكرر
فيها من الدلائل الكلامية ولما تكرر منه
ذلك بادرت الى مقتضى اشارته

نحمد الله بروق النواظر ويجلي صفايح الخواطر
وانزهو البصائر وهو مرتب على خمسة

ابواب الباب الاول

في التوحيد **مسئلة** واجب الوجود موجود اذ لو لم يوجد لزم انحصار الموجودات في الممكن وكلما انحصر الموجودات في الممكن لزم ان لا يوجد اصلا ينتج انه لو لم يوجد واجب الوجود لم يوجد موجود اصلا **اما المقدمة الاولى** فلان الموجود قسمان فانه لو وجوده ضرورياته بحيث لا يفتقر الى الغير واجباً وان كان وجوده من غيره بحيث لو

لم يوجد لم يكن له وجود اصلا يسمى ممكن الوجود فاذا انتفى احد القسمين اعني واجب الوجود تحقق الاخر **اما الثانية** فلان الممكن في وجوده مفتقر الى الغير وكل مفتقر الى الغير لا يوجد بنفسه ... لا يوجد عند من وجد اصلا **تنبيه** اذا ثبت ان واجب الوجود ... لان الواجب لما كان وجوده ... امتنع عدمه فيجب قدمه **مسئلة** واجب الوجود واحد لانه لو كان متعدداً امكن بينهما المبالغة بان يريد احدهما

امر او بلا ضر نقيضه و اذا امكن بينهما التخالف

يلزم منه اجتماع النقيضين او ارتفاعهما

او الترجيح بلا مرجح او عجز احدهما الكل

بديهية البطلان **اما المقدمة الاولى**

بيّنة غنيّة عن البيان **واما الثانية**

فلأنّ التمانع على تقدير التخالف اما مرادهما

معا وهو اجتماع النقيضين او لا هذا ولا ذاك

وهو ارتفاعهما او احدهما دون الآخر فان

كان لا عن سبب وهو الترجيح بلا مرجّح او

بسبب قوّة احدهما وضعف الآخر وهو العجز

أيضا التوحيد مما اخبر به الصادق

في قوله تعالى والهكم اله واحد وقوله تعالى فاعلم انه لا اله الا الله

وكل ما اخبر به الصادق حق فالتوحيد حق مسألة

واجب الوجود قادر مختار بمعنى انه ان شاء فعل

وان لم يشأ لم يفعل وليس شيء منهما لازما له

وقابله الموجب وهو الذي يلزمه الفعل والعكس

الترك كالنار في الاحراق فنقول لو لم يكن

لم يكن قادرا لكان موجبا وكلما كان موجبا كان العالم

الذي هو اثره لازما له وكلما كان العالم لازما له فقدم

العالم قديما ينتج انه لو لم يكن قادرا مختارا لكان العالم

قديما لكن قدم العالم محال لان العالم متغيّر وكل متغيّر

ممكن محتاج الى الغير في الوجود وكل محتاج الى الغير لا يوجد

بنفسه وكل ما لا يوجد بنفسه يستفيد الوجود من الغير

وكل ما استفاد الوجود من الغير كان قبل الوجود معدوما

وكل ما كان [illegible] قبل الوجود مسبوق بالعدم فهو حادث

ينتج ان العالم حادث **مسألة** واجب الوجود عالم

لانه فعل الافعال المحكمة المشتملة على حكم ومصالح وكل من فعل

[illegible] المذكورة فهو عالم والمقدمة الاولى ضرورية

حسية وبيّنة عليه تأمل الانسان في احوال المخلوقات

وارتباط السفليات بالعلويات بل في احوال نفسه وحواسه

[illegible] والثانية ايضا ظاهرة غنيّة عن الدليل وبيّنة

[illegible] لو لم يكن عالما لما تأتى عنه الافعال عنه الاعمال

[illegible] كونه [illegible] ولكان [illegible] واللازم باطل بالمشاهدة فالملزوم مثله

مسئلة واجب الوجود عالم بجميع المعلومات قادر على كل
مقدورات لانه قد ثبت انه قادر عالم فلو اختص علمه
وقدرته ببعض لزم التخصيص من غير مخصص واللازم ظاهر البطلان
فالملزوم مثله مسئلة واجب الوجود سميع بصير بمعنى انه عالم
بالمسموعات والمبصرات لان المسموع والمبصر من جملة
المعلومات وكل ما هو من جملة المعلومات معلوم له فالمسموع
والمبصر معلوم له فيكون سميعا بصيرا ولانه وارد في النص
حيث قال ان ربي لسميع الدعاء وبصير بالعباد وكل ما هو
وارد في النص فهو حق مسئلة واجب الوجود مريد
لبعض الموجودات وهو الافعال الحسنة وكاره لبعضها
وهو القبايح منها والدليل على ذلك انه امر بالعبادات ونهى
عن المعاصي وكل امر له ارادة وكل ناه له كراهية فالله له
ارادة وكراهة واما اختصاص ارادته بالافعال الحسنة
وكراهته بالقبيحة فلان ارادة القبيح وكراهة الحسن قبيحة عقلا
وكل ما هو عقلا قبيح منتف عنه تعالى مسئلة واجب الوجود حي لانه قادر

عالم

وكل من كان قادر
عالم وكل عالم حي بالضرورة لكن حيوته ليست كيفية تابعة للمزاج
لاستحالة المزاج في حقه تعالى فهو من اخر وهو صلاحية العلم والقدرة
مسئلة واجب الوجود متكلم بالاجماع بمعنى انه اوجد الحروف
والاصوات في اجسام ليس من شانها التكلم حتى يسمى منها
الكلام والدليل عليه ان التكلم بالمعنى المذكور مقدور وورد
النص بوقوعه وكل مقدور ورد النص بوقوعه حق فالتكلم
بالمعنى المذكور حق اما انه مقدور فلانه ممكن وكل ممكن مقدور كما تقدم
واما انه وارد في النص فلانه مجمع عليه من الانبياء وحيث
وحيث تواتر منهم ع كانوا يقولون لامتهم قال الله كذا وامر
بكذا ونهى عن كذا وكل ذلك من اقسام الكلامية ومذكور في
القران ايضا كما في قصة موسى ع وكل ما هو مجمع عليه من الانبياء ع
ومذكور في القران ومنصوص عليه فالتكلم بالمعنى المذكور
منصوص عليه مسئلة واجب الوجود حكيم لانه قد علم الحكمة في
الاشياء وصفاتها من الحسن والقبح قادر على كل شيء وكل من كان
كذلك يفعل الاشياء على وجه يليق وينبغي فهو تعالى يفعل
الاشياء على ما يليق وينبغي فيكون حكيما اذ لا يعنى بالحكيم

الا من يعقل الاشياء كما ينبغي ويعلم الاشياء على ما هي عليه **فصل**
في التنزيهات مسئلة واجب الوجود ليس بمركب لان
كل جسم مركب مفتقر الى جزءه وكل مفتقر الى الجزء مفتقر الى الغير
لان جزء الشيء غيره وكل مفتقر الى الغير ممكن فكل مركب ممكن ولا عرض
لان كل عرض محتاج في وجوده الى الجسم وكل محتاج ممكن
ولا جسم لان كل جسم مفتقر الى المكان وكل مفتقر ممكن
ولا حاصل في مكان ولا جهة لما ذكرناه في الجسم بعينه فثبت
ان كل ما كان احد هذه الاشياء فهو ممكن وكل ممكن حادث
والواجب الوجود ليس بحادث فلا يكون باحد هذه الاشياء **مسئلة**
الواجب تعالى لا يتصف بالحوادث لو كان اوغيره لان
اتصافه بها اما ازليا او متجددا وكلاهما باطل فالاتصاف
بها باطل بيان الاول لان الاتصاف بالحادث لو كان ازليا
لزم كون الحادث ازليا واللازم ظاهر البطلان فالملزوم
مثله واما الثاني فلان ذلك الحادث صفة كمال التب
لاستحالة اتصافه بما ليس منها ولا شيء من صفته كمال بمفقود
عنه نعم فلا شيء من ذلك الحادث بمفقود عنه نعم فلا يكون

اتصافه

~~بمفقود عنه فلا شيء من ذلك الحادث~~
~~بمفقود عنه نعم فلا يكون~~ اتصافه متجددا
مسئلة الواجب تعالى ليس بمرئي
الا يكون مرئيا لان كل مرئي فهو جسم ملون
معين متحيز حاصل في جهة مقابل للرائي وكل
شيء من الواجب بجسم ملون ولا بشيء
مما ذكر فالواجب لا ينعكس الى فلا شيء
من الواجب بمرئي فثبت المطلوب **مسئلة**
الواجب الوجود لا يتحد بغيره لان اتحاد
الشيئين غير معقول وكل ما هو غير معقول
يجب نفيه عنه تعم **مسئلة** في ان الواجب

لا يتصف بصفات زائدة على ذاته مغايرة
لها قائمة به على نحو اتصاف الممكنات والدليل
عليه ان كل صفة بالموصوف قائمة بالموصوف
محتاجة الى موصوفها وكل مفتقر ممكن وكل ممكن
حادث فلو اتصف الواجب بالصفات الزائدة
لزم محلاً للحوادث فهو حادث وكل لزم ان
يكون الحادث ازلياً فلو كان الواجب محلاً
للحوادث يلزم ان يكون حادثاً هذا خلف

الباب الثاني في العدل مسئلة العقل يقتضي
بحسن بعض الافعال وقبح بعضها بالاستقلال
حانه من الشرع بالعلم الضروري

بحسن

بحسن مراعات اليتيم وتفقده وقبح
ايذائه ولطمه وكذا يحكم به من لم
يتدين بشريعة **مسئلة** الواجب تعالى
لا يفعل القبيح لان فاعل القبيح اما جاهل
بقبحه او محتاج اليه او عابث والاول
باطل بما بينا من عموم علمه والثاني والثالث في
تجلى لا يستلزم السفه ينبغي ان يكون
فاعل القبيح باطل **مسئلة** افعال العباد
صادرة عنهم باختيارهم وهو ضروري
غني عن الدليل ولو تنزلنا على ذلك فنقول
المحال العبد واقعة على حسب دواعيه وارادتهم

وكسبيّ من غير الاختيار [illegible] او نقول
لو لم يكن العبد مختاراً في فعله لزم قبح
التكليف واللازم باطل فالملزوم مثله بيان
اللزوم ان التكليف حينئذ ان يكون [illegible]
على العاجز وكل تكليف [illegible]
العاجز قبيح بديهة **مسئلة** [illegible]
بعباده اما بمعنى ان [illegible] كالانبياء
في التنزيهات واما بمعنى انه يفعل اللطف بالعباد
بمعنى انه يفعل بهم نوعا من الفعل كبعثة الانبياء
انزال الكتب حتى يكون الناس الى الصلاح
الفساد ابعد فلان اللطف بمعنى

المذكور مناسب للحكمة يليق بالله تعالى
وكل ما يليق بالله تعالى [illegible] فاعله لانه حكيم
[illegible] بالعباد **مسئلة** التكليف بالشرائع
واجب عقلاً لان المكلف بطبعه مائل الى
الشهوات والقبائح وكل ما يميل اليها لا بد له
من زاجر وذلك الزاجر للنفس هو العقل
لعدم ادراكه الحسن والقبح في بعض الاشياء
في الصورة [illegible] بالقوة الغضبية و
فهو الشرع لعدم حاكم غيرهما **الباب**
الثالث في المعاد **مسئلة** [illegible]
الاجسام ممكن لان الموجود

ما هيتها قابلة الوجود فهو ممكن ثم بعد
ذلك الممكن واجب الوقوع لانه مما تيقن نص الله تعالى
عليه الفعل الواجب الذي يجب صدوره منه
حكم العقل في نص الكتاب وكل ما نص عليه
عليه العدل الواجب جزمه واجب مسئلة
عذاب القبر ونعيمه واهوال يوم القيمة والبعث والصراط
والسؤال فيه والمحاسبة وانطاق الجوارح
المستمر على اعمال العباد وقرائتها ونطاير
الكتب يمينا وشمالا ووزن
الاعمال او صحايفها والحوض والطرب ... والجنة
والنار امور ممكنة اخبر الصادق بوقوعها

وكل ممكن كذلك فهو حق فلا امور المذكورة
حق مسئلة العفو عن الكبائر التي لم تنتهي
الى الكفر وحقوق العباد جائز منه تعالى
لانه محض تفضل ينتفع به العبد المحتاج اليه منه
ولا ضرر فيه بالغير حتى كان فهو جائز
شرعا فاما حقوق العباد فلا يجوز
العفو عنها منه بغير رضا صاحبها لانه
ظلم ممتنع عنه تعالى

الباب الرابع

في النبوة النبي انسان مبعوث بعثه الله تعالى
تثبت بالمعجزة امر خارق للعادة مقرونا
بالتحدي مطابق للدعوى لا يمكن معارضته

يخلق الله تعالى على يد النبي تصديقا
له قال مسئلة محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم رسول الله صلى الله عليه وآله
لانه ادعى النبوة واظهر المعجزة على وفق
دعواه وكل من كان كذلك فهو نبي
حق محمد صلى الله عليه وآله وسلم نبي
حق والمقدمة الاولى يقينية تواترية
لا مجال لانكارها والثانية بديهية
مسئلة جميع الانبياء الذين اولهم آدم
وآخرهم محمد صلى الله عليه وآله وسلم معصومون من
الذنوب صغيرها وكبيرها عمدا وسهوا

قبل البعثة او بعدها وكذا عن المباحات
المنفرة عنها التي تدل على خسة بعدا عنها
كلبس السراويل في السوق وتعليقها
والاكل في الطريق ومن الامراض
المنفرة كالبرص والجذام ودناءة
الاباء وعهر الامهات لانه متى ثبت ذلك
وجب التنفر فيفضي الى الاعراض عن مصاحبتهم
وترك مجالستهم وكلما يوجب التنفر
يجب نفيه عنهم لان الغرض من بعثهم
امتثال اوامرهم وقبول احكامهم وهي
انما ينافي من الاختلاط ومعاشرتهم

فما يوجب لنقض بناء الغرض من بعثتهم
فلا يليق بالحكيم ارسال من اتصف بالمنفرات
المنفرة **مسئلة** اذا ثبت نبوة نبينا
محمد صلى الله عليه وآله وسلم وانه معصوم
فكلما ورد في كلامه وفي القرآن الذي
هو معجزة من بيان ارسال الرسل وانزال الكتب
واخبار الانبياء السابقة والامم الماضية
والبعث والحشر والتكاليف الواجبة
وما يترتب عليها من الاعواض الدائمة حق
يجب الايمان به لانه كلام من دلت المعجزة
[illegible]قه وكل كلام كذلك فهو حق **مسئلة**

محمد صلى الله عليه وآله وسلم خاتم الانبياء
اذ قد ورد في القرآن انه خاتم الانبياء
وثبت في كلامه صلى الله عليه وآله وسلم
انه لا نبي بعدي وشريعته باقية ببقاء الدنيا
اذ لو انقطع مع بقاء المكلفين لزم خلو
المكلفين من الشريعة التي اصلحهم
وهو باطل كما تقدم في وجوب التكليف

الباب الخامس في الامامة

وهي رياسة عامة في امور الدين والدنيا نيابة
عن النبي ص بواسطة او بغير واسطة **مسئلة**
نصب الامام واجب على الله تعالى عقلا

مناسب الحكمة لان الامام يجب ان يكون
معصوماً و كل معصوم يجب ان يكون منصوصاً
من قبله تعالى **اما المقدمة الاولى** فقد مر
بيانها و اما الثانية فلان العصمة امر خفي
و كل امر خفي لا يطلع عليه الا علام الغيوب
فلو وجب نصب الامام على الخلق لزم اطلاعهم
على الامر الخفي لامتناع تعيين الامام من غير
علم بكونه معصوماً و اللازم باطل فالملزوم
مثله و اذا لم يجب على الخلق تعين وجب على
الله و هو المطلوب **مسئلة** الامام يجب ان
يكون معصوماً بعين ما ذكرناه في عصمة

الانبياء

الانبياء و قد ذكرناه و لانه لو صدر عنه الخطأ
لاحتياج الى امام اخر و لزم التسلسل
و لان نصب غير المعصوم زيادة اقدام
على المعاصي فيؤدي الى القبيح و كل ما هو
يؤدي الى القبيح فهو قبيح فنصب غير المعصوم
قبيح **مسئلة** لا يجوز نصب الامامين في
عصر واحد لان تعدد الامام يوجب
امكان المخالفة في امر مشروع كما ذكرنا
في تعدد الاله و كلما يوجب امكان المخالفة
يؤدي الى المحال فهو محال فتعدد الامام
محال فان قيل هذا منقوض بما ثبت اثر

من تعدد الأنبياء في وقت واحد قلنا

إنما جاز ذلك فيها لانه كان لكل نبي

شريعة مغايرة لشريعة صاحبه فكل منهما

امره ونهيه من الله من سنته او كان احدهما

تابعا للآخر كما كان هرون نبيا تابعا لموسى عليه

في شريعته بخلاف الائمة فانه في شريعتها

واحدة فاذا نصبنا اماما مع النبي منزلة واحد

فلو كان احدهما دنيا مامورا بمتابعة الآخر

يحتاج غيره الى اتباع [illegible] نيابته لا يكون

على وجه العموم فلا يعبد فيه علته

ام **مسألة** الامام الحي فعل



ان صلى الله عليه وآله وسلم ان علي بن

ابي طالب عليه السلام لان الامام

ان يكون معصوما ولا شيء من غير علي

فلا شيء من غيره باماما لان الامام لفعله

بيانه ان الامام لابد فيها جامع الائمة قد

ثبت انه من غير الكفر والفسق والخطاء

في الاحكام حتى قال بعضهم خطاء

من سبقه في قصة في ميراث الجد

يخالف بعضها بعضا ونقل عنه عليهم

من الجمال الذي الموافق ما يخالف الشرع

ولان الامام منصوص عليه ولا شيء غير علي

منصوص عليه فلا يتميز عن غيره بامامته

جوابه الاول أن الامامة مشروطة

بالعصمة التي لا تعرف الا بالنص [illegible]

بالثانية أن القائل بامامة غيره [illegible] في الناس

خصوص النص بل علة تامة في [illegible]

وهذا معتبر في نصب الامام [illegible]

يجب أن يكون منصوصا عليه قبل ابيه [illegible]

مسئلة الامام الحق بعده

[illegible] الحسن ثم اخوه الحسين ثم علي ابن

الحسين ثم محمد بن علي ثم موسى بن

جعفر ثم علي ابن موسى ثم الحسن

جعفر ابن محمد

الامام محمد بن الحسن المهدي صاحب الزمان

صلى الله عليه قائم [illegible] ابدا

النص من النبي [illegible] في [illegible]

للحسين [illegible] امام ابن امام

[illegible]

[illegible]

[illegible] المتعدد [illegible]

مسئلة

الامام [illegible]

عليه [illegible] الامام [illegible]

ولا يموت [illegible] المكلفين في

أدلة ان المكلفين في زمان غيبته محتاجون
على امام معصوم حافظ من التبديل
والتحريف وليس غيره حافظا حتما
فمن صلى الله عليه وآله وسلم فان قيل
ما ذكرتم منتقض بالاوصياء
[illegible] الغيبة اذ الشريعة تصل
[illegible] من الاعوام
البدع وتواتر الفتن فاذا الشريعة
ولم يبق بين الامة من يستنبط الاحكام
من الكتاب والسنة مع انهما غير مشتملين
على جميع الاحكام وامكان الاشكال

تتطرق

تتطرق اليه فحينئذ يتحقق الخلاف ولم
يكن له مرجع لاستفادة المجهولات
الشرعية فلابد من وجود امام معصوم
في هذه الحالة لئلا يكون للمكلف حجة
على الله تعالى [illegible] فليس من الامام
قلنا ان الامام غائب غيبة مع الحرج بل مع [illegible] فان الحق وجد
وجود الامام حال التحقيق لا حاجة
اليه الا بالنسبة الى الامر البعيد فان قيل
قد [illegible] فانهم قد [illegible]
الامام حينئذ الى اخره [illegible]
ذلك الموجود في تلك الحالة [illegible]

يكون مصطفى كما يأتي من أشراط الساعة البعد
ثم إن الله [illegible] ثم إن الله يحجب عن الأرض
بأمره من أسرار طاعته فإذا بالأوليائه
فيندرس بين نبينا الصادق وتحريف النبي
من هو بالطاهر نبي محمد خاتم الأنبياء
[illegible] [illegible] ومعهم أيضا
[illegible] [illegible]
الحوادث تنتهي إلى الأرض وهذا المقصد
ليست [illegible] علي السلام
تحقق هذه الصفات الآدمية في الأرض
وهذا اليوم فإن قيل فليكن حال المكلف

كاهه

ثم من الآن نتعيد أحكام الشريعة
من العلماء يستنبطون من الكتاب
والسنة وللشريعة وإجماعهم ثم
ذلك الذي هو الغيبة فلما تنتهي هذه
الحال إلى انقراض العلماء والاجتهاد
إلى أيام قليلة الحق يستنبطون منها
[illegible] [illegible] ومضى الأعوام
وحصل [illegible] الفترة وطال البعد
[illegible] ضعف الشريعة وتعبد أسسها
بحيث لا يبقى للمكلف مرجع وطاف
الأنام لا يتعاطون كلا حكم هذا نقص

بما قيل في الجنة اذ الناس كانوا قبل
مكلفين مع انه لم يكن معصوم زاجر
الا انا نقول فرق قبل البعثة وبعدها
لان الشريعة السابقة كانت زاجرة
للناس عن القبايح في ذلك الوقت
واذا فرض نسخ الشريعة بسبب طول
الزمان وكثرة البدع بحيث ادى
الى التعطيل المكلفين بحيث اشتبه
لا زاله الحرج ولما انقطع الوحي
في ما بعد البعثة فلا بد من معصوم يرجع
اليه المكلف ويكون ذلك نافلا من

معصوم

معصوم اخر الى ان ينتهي الى النبي
كما قررناه سابقا وبعد ذلك الى
ان يلي مسئلة الغيبة على هذا التفصيل
والتحقيق لا قيل في الكتب المبسوطة
وانما تعلق الكلام في هذه الرسالة
لا تشتمل تقريبات للمباحث الكلامية
الا الزيادة فليرجع اليها من اراد الزيادة
نعوذ بالله ونحمده على يد
العبد الفقير واحقر الطلاب
[illegible] ى
حاصل امضيا على
قد تمت في شهر شوال من شهر المظفر
سنة ١٣١٣

وفي شهر ... ١٠١٥ ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

اضيف الله جامعنا الى ليال عم فطال

ذلك ما خص بالحجر وجاجيم نواله

ما وقت على شرطها فعل الجفون

١٠٩

ب

وغسل من سعى الى المصلوب عامدا بعد ثلثة ايام والمولود
ثمانية وعشرون غسل يوم الجمعة وروى انه سنة
واجبة وغسل ليلة النصف من رجب ويوم السابع و
العشرين منه وليلة النصف من شعبان واول ليلة
من شهر رمضان وليلة النصف منه وليلة سبع عشرة
وتسع عشرة واحدى وعشرين منه وثلث وعشرين وليلة
الفطر ويوم الفطر ويوم الاضحى وغسل الاحرام وعند دخول
الحرم ودخول مكة وعند دخول المسجد الحرام ودخول الكعبة
ودخول المدينة ومسجد النبي صلى الله عليه وآله وعند زيارته
وعند زيارة الائمة عليهم السلم وغسل يوم المباهلة ويوم
الغدير ويوم المولود وغسل التوبة وصلوة الحاجة وصلوة
الاستخارة فاما الجنابة فهي بانزال الماء الذي منه الولد
وعلامته الدفق سواء كان معه شهوة او لم تكن وان وجد
شهوة من غير دفق وكان مريضا فكذلك وان كان صحيحا
لم يكن ذلك منيا اذا لم يكن معه دفق وبغيبوبة الحشفة
في فرج آدمي حي او ميت قبل او دبر ويجب الغسل عليهما معا
واذا اجنب الانسان باحدهما ذكرناه حرم عليه اشياء

قراءة العزائم ودخول المساجد الا عابري سبيل الا المسجد الحرام
ومسجد النبي عليه السلام ووضع شيء فيها ومس كتابة المصحف ومس
كل كتابة معظمة من اسماء الله تعالى او اسماء انبيائه او
ائمته عليهم السلام والتوضؤ للجنابة ويكره له سبعة اشياء الاكل
والشرب الا بعد المضمضة والاستنشاق والنوم الا بعد الوضوء
والخضاب ومس المصحف ما عدا الكتابة وقراءة ما عدا العزائم
فوق سبعين آية والارتماس في الماء الراكد وان كان كثيرا
فاما الغسل ففعله الفرض والندب فالفرض يتقدم عليه
ويقارن له فالمقدم ثلثة اشياء الاستبراء وكيفيته
وهي ان يستبرأ ان كان رجلا فان لم يتأت له اجتهد بالبول
وازالة المني عن رأس الاحليل وعن جميع جسده ان
اصابه والمقارن ضربان فعل وكيفية فالفعل النية
وغسل جميع البدن والكيفية اربعة اشياء مقارنة
النية لحال الغسل واستدامة حكمها الى عند الفراغ
وايصال الماء الى جميع اصول الشعر والترتيب وهو ان
يبدأ بغسل الرأس ثم بالميامن ثم بالمياسر وان افاض
الماء بعد الفراغ على جميع البدن كان افضل والندب

خمسة

خمسة اشياء غسل اليدين قبل ادخالهما الاناء ثلث مرات والمضمضة
والاستنشاق ثلثا ثلثا والغسل بصاع من الماء فما زاد والدعاء
عند الغسل والكافر اذا اسلم وقد اجنب كافرا لزمه الغسل من
الجنابة والمخالف اذا استبصر واقام فرايضه لم يلزمه الاعادة
وان لم يتمها اعاد وان اجتمع عليه اغسال كثيرة كفاه غسل
الجنابة عن الجميع ولم يكف عنه غيره وسائر الاغسال لا بد فيه
من تقديم الوضوء عليه او تاخيره عنه وينوي في الغسل والوضوء
معا رفعا للحدث او استباحة للصلوة ان كان الغسل
شعر واجبا او كليهما سوى غسل من سعى الى المصلوب بعد ثلثة ايام
وان كان الغسل نفلا ارتفع الحدث بالوضوء لا به وصورة
نية الغسل من الجنابة على ما اخترناه اغتسل من الجنابة
فرضا قربة الى الله تعالى فصل في بيان احكام الحيض
الحيض هو الدم الاسود الغليظ الخارج عن المرأة بحرارة وحرقة
خلا دفع على وجه له دفع ويتعلق به احكام من بلوغ المرأة وانقضاء العدة
وغير ذلك ولا تحيض امرأة لها دون تسع سنين ولا من زاد
سنها على ستين سنة من القرشية والنبطية وعلى خمسين
سنة من غيرهما وللحائض ثلثة احوال اما ان ترى الدم قليلا

وهو ثلثة ايام متواليات ودون مقدار ثلثة ايام من عشرة او اكثره
وهو عشرة ايام او متوسطها وهو ما بين الثلثة الى العشرة فاذا
بلغت المراة تسع سنين فصاعدا ورات دما لم يخل من
ثلثة احوال اما عرفته يقينا انه دم حيض او غيره او اشتبه عليها
فان عرفت يقينا عملت عليه وان اشتبه عليها بدم الاستحاضة
فهو حيض وان اشتبه بدم العذرة اعتبرت بالقطنة فان
انغمست فهو دم حيض وان تطوقت فهو دم عذرة وان
اشتبه بدم القرح فان كان خارجا من الجانب الايمن فهو دم
قرح وان كان جانبا من الجانب الايسر فهو دم حيض والصفرة
والكدرة في ايام الحيض او فيما يمكن ان يكون حيضا حيض
وفي ايام الطهر طهر فاذا رات الدم بعد انقضاء تسع سنين
ولم يشتبه عليها او اشتبه وكان محكوما عليه بالحيض تركت
الصلوة والصوم ولها اربعة احوال احدها ان تراه
ثلثة ايام متواليات ثم ينقطع ولا تراه بعد ذلك الى انقضاء
عشرة ايام والثاني ان ينقطع الدم ثم يعود قبل انقضاء
عشرة الايام والثالث ان تراه يوما او يومين ثم ينقطع
عنها ولا يعود والرابع ان ينقطع عنها بعد يوم او يومين ثم

يعود

يعود قبل انقضاء عشرة ايام بمقدار ما يتم به ثلثة ايام فالاول
يلزمها ان تعمل عمل الحيض في الايام التي رات فيها الدم ثم تغتسل
والثاني كان الدمان معا والطهر المتخلل بينهما حيضا والثالث
يكون دم فساد ويجب عليها قضاء الصلوة والصوم — جميع م
والرابع يكون عشرة الايام بحكم الحيض في احدى الروايتين
واذا رات الدم في شهرين متواليين على حد واحد جعلت
ذلك عادة ترجع اليها وتعمل عليها ويتعلق بالحائض وبزوجها
احكام تنقسم الى اربعة اقسام واجب ومندوب وكلاهما
فعل وترك فالفعل الواجب ثلثة احتشاء الموضع
بالكرسف والاستثفار ومنع الزوج من الوطي والترك
الواجب عشرة الصلوة والصيام والاعتكاف والطواف
ودخول المساجد ووضع شيء فيها ومس كتابة المصحف
والاسماء المعظمة وقراءة العزايم وسجدة التلاوة
والفعل المندوب اليه شيئان لا على وجه رفع الحدث
وقت الصلوة وجلوسها في المصلى ذاكرة لله تعالى بمقدار
زمان صلوتها والترك المندوب اربعة قراءة ما عدا
العزايم ومس المصحف وحمله والخضاب وما يتعلق بزوجها

فاربعة لا يصح منه طلاقها حائضا بعد الدخول بها ويحرم عليه
وطيها ويجب عليه الكفارة ان وطيها في اول الحيض بدينار
وفي وسطه بنصف دينار وفي آخره بربع دينار وان
وطئ امته حائضا كفر بثلثة امداد من الطعام ويلزمه
التعزير فاذا طهرت وكان عادتها اقل من عشرة
ايام استبرأت بقطنة فان خرجت نقية فهي طاهر
وان خرجت ملوثة صبرت الى النقاء وان اشتبه
عليها استظهرت بيوم او يومين ثم اغتسلت وان كان
عادتها عشرة ايام لم يكن عليها استبراء ولا استظهار بل
اغتسلت واذا حاضت صائمة بطل صومها فان حاضت
بعد دخول وقت الصلوة او طهرت وتوانت في ان
الاغتسال والصلوة وجب عليها قضاء تلك الصلوة و
لم يمكنها ذلك لم يجب عليها القضاء بل يستحب ولا يجب عليها
قضاء الصلوة الفائتة في ايام حيضها ويجب عليها قضاء
الصوم **فصل في بيان احكام المستحاضة** الاستحاضة
دم اصفر رقيق بارد تراه المراة عقيب ايام الحيض او
اكثر ايام النفاس والمستحاضة مبتداة وغير مبتداة

فالمبتداة لها اربعة احوال الاولى ان استمر بها الدم او لها ان تميز
لها بالصفة وتعرف دم الحيض من دم الاستحاضة فيجب
ان تعمل عليه وحالة الاستمرار اذا قرعليها اقل ايام الحيض
وهو ثلثة ايام واقل ايام الطهر وهو عشرة ايام فاذا رات
الدم ثلثة ايام متواليات عرفت يقينا انه دم حيض
فاذا استمر بها الى تمام عشرة ايام وجب عليها ان تعمل عمل
الحيض فاذا زاد على عشرة ايام ثلثة عرفت يقينا انه دم
استحاضة فاذا لم ينقطع جوزت ان ذلك دم حيض
لانقضاء اقل ايام الطهر واقل ايام الحيض وجوزت
خلاف ذلك فيلزمها تعرف الحال فان تميز لها بالصفة
عملت عليها وان لم تميز رجعت الى عادة نسائها من
اهلها وعملت عليها وان لم يكن لها نساء او اختلفن رجعت
الى عادة اقرانها من اهل بلدتها وعملت عليها وان لم يكن
لها شيء من ذلك تركت الصلوة والصوم في الشهر الاول
اقل ايام الحيض وفي الثاني اكثر ايام الحيض او تركت الصلوة
والصوم في كل شهر سبعة ايام وتعمل عمل المستحاضة في
الباقية وان لم تكن مبتداة كان لها ايضا اربعة احوال

احدها ان يكون لها عادة بلا تميز والثاني ان يكون
لها عادة وتميز والثالث ان يكون لها تميز بلا
عادة والرابع ان تكون لها عادة ولا تميز فالاول
يلزمها العمل عليها مثاله امراة كانت عادتها خمسة ايام
من كل شهر ثم رات في شهر خمسة ايام دما وعشرة
طهرا ثم خمسة دما واتصل الدم فعلت في الدم الثاني
مادة المستحاضة والثاني يجوز لها ان تعمل على العادة
والتميز مخيرة فيها مثاله امراة عادتها سبعة ايام من كل
شهر ثم رات الدم عشرة ايام بصفة دم الحيض في شهر
ثم اتصل الدم او رات ثلثة ايام بصفة دم الحيض والباقي
دما اخر وقد اتصل الدم فان شاءت عملت
على العادة وان شاءت على التميز وامثال ذلك
كذلك والثالث يجب عليها ان تعمل على التميز اذا
لم يمكن ان يكون دم حيض مثاله امراة كانت لها
عادة فنسيت او اختلطت عليها ولها تميز فرات
ثلثة ايام بصفة دم الحيض فوجب عليها عمل الحيض فان
رات بعد ذلك خمسة بصفة دم الاستحاضة واتصل

كان

كان ثلثة الايام حيضا والباقي استحاضة وان انقطع
كان الدمان حيضا والرابع لم يخل من ثلثة اوجه اما ان تكون
ذاكرة لايام الحيض والعدد ناسية للوقت او ذاكرة
للوقت ناسية للعدد او ناسية لهما فالاول لزمها
عمل الحائض عدة ايام عادتها في وقت يكون الدم
فيه اشبه بدم الحيض وعمل المستحاضة فيما بقي من الايام
والثاني ترك الصلوة والصوم ثلثة ايام في اول
الشهر وعمل عمل المستحاضة في الباقي والثالث يكون
لها وجهان احدهما ترك الصلوة في كل شهر سبعة
ايام والثاني ان تعمل ثلثة ايام من اول شهر عمل المستحاضة
وتغتسل غسل الحيض بعد ذلك لكل صلوة وتصلي وتصوم
شهر رمضان ولا يطاها زوجها ولا يصح طلاقها
بوجه وللمستحاضة ثلثة احوال احدها ان ترى الدم غير
راشح على القطنة وعليها ان تتوضا لكل صلوة بعد
الوضوء بلا فصل بعد تغيير القطنة والخرقة والثاني ان
تراه راشحا غير سائل وعليها الاغتسال لصلوة الغداة
والوضوء لكل صلوة فريضة مع تغيير القطنة والخرقة بعد الوضوء

كل م

بلا فصل والثالث ان تراه رشحا سائلا وعليها ثلثة
اغسال في اليوم والليلة غسل للمغرب والعشاء الآخرة
وغسل لصلوة الليل والغداة ان اعتادت صلوة الليل
والا لصلوة الغداة وغسل للظهر والعصر وتجمع بين كل
صلوتين واذا فعلت ما تفعله المستحاضة لم يحرم عليها
شيء مما يحرم على الحائض الا دخول الكعبة فصل
في بيان حكم النفاس واما النفساء فهي المراة
التي ترى الدم عقيب الولادة وحكمها حكم الحائض في
جميع المحرمات والمكروهات واكثر الايام وتفارقها في
الاقل فانها ليس لقليل النفاس حد وان ولدت ولدين
ورات الدم بعد وضع كل واحد ابتداء حكم النفاس
من وضع الاول وحكم الايام من وضع الثاني
فصل في بيان احكام الموتى و
كيفية غسلها وتكفينها ودفنها الفصل
يشتمل على خمسة انواع حكم الاحتضار والغسل والتكفين
والحمل الى القبر والدفن وحكم الاحتضار
والمحتضر ينقسم ثلثة اقسام واجب وندب ومكروه

فالواجب شيء واحد وهو الاستقبال الى القبلة بباطن
قدميه والندب خمسة عشر شيئا تلقينه بالشهادتين
وبالاقرار بالائمة عليهم السلم واحدا فواحدا وكلمات
الفرج وقراءة القرآن عنده ونقله الى موضع صلوته وبسط
ما كان يصلي عليه تحته ان تصعب عليه خروج نفسه
وتغميض عينيه وشد لحييه واطباق فيه ومد يديه
الى جنبيه ومد ساقيه وتغطيته بثوب والاستعجال
في تجهيزه الا خمسة نفر المصعوق والمسكوت والمبطون
والمدخن والمهدوم عليه ان اشتبه امرا حتى يستبان
والاسراج عنده ان كان بالليل وذكر الله تعالى
والمكروه اربعة تركه وحده وحضور الحائض والجنب
عنده ووضع حديدة على بطنه واما التغسيل
فلم يخل الميت اما يكون ميتا حتف انفه او مقتولا فان مات
حتف انفه لا يغسل الا المسلم او من كان في حكمه من
الطفل والمجنون وهو ضربان اما امكن غسله او لم
يمكن خيفة تقطعه او تهاريه بالغسل او صب الماء عليه
مثل المحترق والمجذوم والمجذور فالثاني يجب ان

ييمم والاول يجب غسله طفلا كان او غيره طفل والمقتول
لم يخل اما قتل بين يدي امام عدل في نصرته او من اتى منه
للجهاد او قتل بغير ذلك فالاول لم يغسل ان حمل من
المعركة قتيلا وصلى عليه ودفن بثيابه وخفه ان اصابه
الدم وقيل ينزع خفه وان حمل من المعركة وبه رمق
غسل وكذلك سائر القتلى ما لم يكن باغيا فانه لا يجوز غسله
ولا الصلوة عليه مختارا وان وجد من المقتول قطعة فيها
عظم غسل وصلي عليه ان كان موضع الصدر واولى الناس
بغسل الميت اوليهم في الميراث والميت ذكر وانثى
فالذكر لم يخل موته من ستة اوجه اما مات بين رجال
ونساء مسلمين او بين رجال مسلمين او بين نساء مسلمات
ولم يكن فيهن ذات رحم وكانت له فيهن ذا رحم او بين
كفار فيهن نسوة مسلمة او بين كفار ليست فيهن نسوة
مسلمة فالاول يلي غسله الرجال دون النساء والثاني
يغسله اولى الناس به والثالث لم يخل من ثلثة اوجه
اما كان صبيا ابن ثلث سنين او اكثر من ذلك او
مراهقا فالاول تغسله النساء مجردا من ثيابه والثاني

تغسله

تغسله من فوق ثيابه والثالث دفنه من غير غسل
والرابع من قسمة الاول غسلته محارمه من وراء ثيابه
والخامس امرت النسوة المسلمة الرجال الكفار بغسله
وعلمتهم تغسيل اهل الاسلام والسادس يدفن من غير
غسل والانثى لم يخل موتها من ستة اوجه ايضا
فان ماتت بين رجال ونساء مسلمات غسلتها النساء
وان ماتت بين نساء مسلمات فكذلك وان ماتت
بين رجال مسلمين لم يخل اما كانت لها فيهم ذو محرم ويغسلها
من فوق ثيابها او لم يكن فيهم ذو رحم فان كانت
صبية لها ثلث سنين غسلها الاجنبي من فوق ثيابها
وان كانت الاكثر من ذلك دفنوها من غير غسل وان ماتت
بين نسوة كافرات ورجال مسلمين غير ذوي رحم لها امروا
النسوة الكافرة بغسلها وعلموهن تغسيل اهل الاسلام
وان لم يكن فيهن رجال مسلمون دفنت من غير غسل
وما يتعلق بالغسل في اربعة اضرب واجب ومندوب
ومحظور ومكروه فالواجب ستة اشياء تجنية
الميت وغسله مجردا من ثيابه غير عورته الا لعذر

وتغسيله ثلث مرات على ترتيب غسل الجنابة وانيته
وغسل ما خرج منه من النجاسة قبل التكفين فان كان الميت
قتيلا ولزم غسله غسل الدم عنه والمندوب
سبعة وعشرون شيئا تغسيله تحت سقف ووضع سرير
او ساجة ليغسل عليه مستقبل القبلة وغسله اولا
بماء السدر وثانيا بماء جلاء الكافور وثالث بالماء
القراح وتنجيته بماء الحرض والسدر ولف خرقة على
اليد عند التنجية وطرحها عن اليد عند الغسل وحفر
حفيرة لانصباب الماء اليها ووقوف الغاسل على جانب
يمينه وغمز بطنه في الغسلتين الاولين وذكر الله تعالى و
الاستغفار للميت عند الغسل وطرح السدر في موضع
نظيف وصب الماء عليه وضربه ضربا جيدا حتى
يرغو ويطرح رغوته في موضع نظيف لغسل راسه
وفتق جيب قميصه ونزعه من تحته وتركه على عورته
قدر ما يسترها وتليين اصابعه ان امكن والاكثار من صب
الماء عليه عند حقوه وغسل فرجه وان يغسله واحد
ويصب عليه آخر وان يغسل برفق وغسل يد الغاسل

الى المرفقين كلما فرغ من غسله وغسل الاجانة واستيناف ماء
جديد لكل غسلة الاخرى وتنشيفه بثوب نظيف بعد الفراغ
من غسله وتقديم الغسل على التكفين ما لم يخف ظهور حادث
به وقرض ما اصاب الكفن مما خرج منه بالمقراض ف
المحظور خمسة اشياء قص شعره وظفره وتسريح الراس
واللحية وحلق شيء من شعره والمكروه احد عشر شيئا
غسله تحت السماء اختيارا واسخان الماء الا لبرد يخاف
الغاسل منه على نفسه وانصباب الماء الى البالوعة مع
امكان الحفرة والى الكنيف على كل حال والتعنيف في الغسل
وغمز بطن الحبلى وغمز البطن في الغسلة الثالثة وركوب الميت
في حال الغسل والوقوف بين رجليه واقعاده واحكام
الكفن ضربان احدهما يتعلق بالكفن نفسه والآخر
بالتكفين والكفن فيه مفروض ومسنون فالمفروض في حالة
الاختيار ثلثة اثواب مئزر وقميص وازار وحالة
الاضطرار واحد وهو قدر ما يلف فيه جسده وان لم
يوجد اصلا دفن عاريا والمسنون ستة اشياء ان
يزاد للرجل ثوبان حبرة يمنية عبرية غير مطرز بشيء

من الذهب او الابريسم وخرقة تشد بها فخذاه وعمامة يعمم بها محنكا وللمرأة لفافتان او لفافة ونمط وخرقة تشد بها ثدياها واما التكفين والتحنيط فيشمل حكمهما على اربعة اوجه فرض وندب ومحظور ومكروه فالفرض ثلثة اشيا التكفين فيما يجوز فيه الصلوة للرجال او في الثوب الطاهر ومساس شيء من الكافور مساجده والمندوب ثمانية وعشرون شيئا تكفينه في ثياب القطن الخالص وفي البياض منه واقامة لفافة مقام الحبرة ان لم يوجد وخياطة الكفن بغزله واستعمال ثلثة عشر درهما من الكافور الخام واربعة مثاقيل ان لم يوجد او درهم مع الاختيار ووضع جريدتين خضراوين معه من النخل او السدر او الخلاف او شجر رطب مرتبا اذا وجد واستعداد مقدار رطل من القطن ليحشى به المواضع التي يخاف خروج شيء منها وفرش الحبرة على موضع نظيف ونثر شيء من الذريرة عليها وفرش القميص فوق الازار وان يكتب على الحبرة والازار والقميص والعمامة والجريدتين الشهادتان والاقرار

بالائمة عليهم السلم بالتربة او بالاصبع ان لم توجد وان يذر شيء من الذريرة على القطن ويوضع على فرجيه قبله ودبره ويحشى القطن في دبره لئلا يخرج منه شيء وان يكون الخرقة في طول ثلثة اذرع ونصف في عرض شبر الى اكثر او اقل ويشد حقويه وركبتيه الى فخذيه شدا وثيقا واخراج راسه من تحت رجليه الى جانب الايمن وغرزه في الموضع الذي لف فيه الخرقة وكون الازار في عرض ما يبلغ من صدره الى الساقين وتأزيره به وسحق الكافور باليد ووضعه على مساجده السبعة ومسحها بذلك ورد القميص عليه بعده والصاق احدى الجريدتين بجلده من جانب الايمن الى الترقوة ووضع الاخرى من جانب الايسر بين القميص والازار وان يكون قدر كل واحدة منهما مقدار عظم الذراع وان يعمم بعد ذلك ويوضع وسطها على راسه ويعمم بالتدوير ويحنك ويطرح طرفاها على صدره ثم تلف في اللفافة ثم في الحبرة طاويا جانب الايسر من كليهما على الايمن ثم جانب الايمن على الايسر وان يعقد طرفيه بعدما وضع في الكفن ما سقط من شعره

والمحظور ثلثة اشياء خلط الطيب بالكافور والتكفين بالحرير
ومساس الكافور جسد المحرم والمكروه خمسة عشر شيئاً
الزيادة في الكفن على ما ذكرنا والتكفين في الممزوج بالابريسم
مختاراً او في الكتان كذلك وان لم يجعل للقميص كمّ
ابتداءً وقطع الكفن بالحديد وبل الخيط بالريق
وتبخير الكفن بالطيب وكتابة الشهادتين بالسواد
على الكفن والتكفين في الثياب المصبوغة وجعل القطن
في فيه الا اذا خيف خروج شيء منه وجعل الكافور في
سمعه وبصره وفيه مسحقة بالحجر او غيره وتعميمه عمة الاعرابي
من غير حنك فاذا صلي عليه حمل الى القبر ويتعلق بذلك
اربعة احكام من الواجب والمندوب والمحظور والمكروه
فالواجب شيء واحد وهو دفنه والمندوب
خمسة واربعون شيئاً اعلام اهل الايمان بموته ليحضروا
الصلوة عليه وحمله على الجنازة والمشي خلفها او من احد
جانبيها مختاراً وتربيعها وهو ان يبتدأ بالايمن
من مقدم السرير ويديره دور الرحى حتى يرجع
الى المقدم من الجانب الايسر والدعاء بالمأثور اذا

نظر

نظر اليها ووضع الرداء لصاحب المصيبة ولبس القميص ليعرف
فيعزى وتعزية المصاب واتخاذ الطعام له لذوي قرابته
وجيرته ووضع الجنازة عند رجل القبر بمقدار ذراع
للرجل وحملها الى القبر بثلث دفعات وتقدام القران
كانت لامراة ونزول الولي الى القبر ومن يأمره الولي
حافياً من جانب الرجل واتخاذ القبر في جوار الصالحين
من افضل بقاع ذلك البلد وحفره قدر قامة او الى
الترقوة ممدوداً الى سعة ما يتمكن الرجل فيه من الجلوس
وان يؤخذ الرجل من جانب رأسه من قبل رجل القبر
والمراة بالعرض والزوج اولى بها من غيره وان تؤخذ
من قبل كتفيها ويدخل اخذ يده تحت حقويها وان يكشف
رأسه من ينزل الى القبر ويحل ازاره ويسل الميت
الى القبر سلاً ويدعو حين يرى القبر ويتناول الميت
وتضجيع الميت على جانب الايمن والاستقبال به الى
القبلة الا ان تكون المراة ذمية حبلى من مسلم فانها
تستدبر بها القبلة ويحل عقد الكفن ويوضع خده
على التراب فان كان الميت محرماً غطي وجهه بثوب

ويجعل معه شي من التربة ويشرج عليه اللبن ويدعو الله
تعالى من يشرجه ويلقن قبل التشريج بالتلقين المرسوم وان
يهيل التراب عليه من حضر سوى الاقارب بظهور الكفين
الاصابع ويدعو له ويخرج من القبر من قبل الرجلين
ويطم القبر ويرفع من الارض بمقدار اربع اصابع مفرجات
ويسوى ويربع ويجعل عند راسه لوح او لبنة ويصب
الماء على القبر من اربع جوانبه يبدا بالصب من عند
الراس ويصب ما فضل من الماء على وسط القبر وترك
شي من الحصا على القبر ويوضع اليد عليه مفرجة الاصابع
ويتعزى فيه بعد ما نضح بالماء والدعاء للميت ويتاخر الولي
لتلقينه بالمروي في ذلك بعد انصراف الناس عنه ورفع
صوته بالتلقين ان لم يكن موضع تقية والترحم عليه
والمحظور ثمانية اشياء اللطم والخدش وجز
الشعر والنياحة وتخريق الثياب الا للاب
والاخ وارسال الازار على الراس وارسال طرف
العمامة الا لهما ووضع الرداء في مصيبة الغير وروي
ان ذلك مردود والمكروه تسعة عشر حمل

ميتين على جنازة واحدة ونقله الى بلد آخر الا الى بعض
مشاهد الائمة عليهم السلام فانه يستحب له والمشي امام
الجنازة الا بعذر وحمل اثنين في قبر وقذفه الى
القبر دفعة واحدة والنزول فيه بالخفين الا لتقية
والنزول الى قبر ذوي القرابة الا لقرابة الميتة وتشريج
اللبن عليه وهيل التراب لذوي القربى والجلوس في المقابر
قبل ان يدفن وتحويله الى قبر آخر والجلوس للتعزية يومين
او اكثر وتعزية الشابة الا المحارم مهلا وغسل المخالف
وفرش القبر بالساج او بالصفيح اذا لم يكن ندبا و
تجصيص القبر والتظليل عليه والمقام عنده وتجديده
بعد الاندراس واذا كان الميت في السفينة و
تعذر دفنه في التراب ثقل وطرح في البحر بعد
الفراغ من تجهيزه فصل في بيان التيمم
التيمم طهارة المضطر ولا يرتفع به الحدث وانما يستباح
به الدخول في الصلوة اذا اجتمع فيه ثلثة شروط وهي
فقد الماء او حكمه وتضيق وقت الصلوة وطلبه
التضيق عن اليمين واليسار بمقدار رمية في [illegible] الارض

درهمين في ثمنها وما هو في حكم فقد الماء اثني عشر شيئاً
انتفاء آلة التوصل اليه وعدم ثمنه او حكمه من الاجحاف
والخوف على النفس من استعماله وخوف الزيادة في علة كانت
به وخوف التشوية بالخلقة او تغير الصورة الا اذا تعمد
الجنابة وما يحول بينه وبين الماء من عدو او سبع
والاحتياج اليه لسد الرمق وقلته بحيث لا يسع للطهارة
والحدث بعد التيمم بدل غسل مفروض ويكون معه
ماء بمقدار ما يكفي الوضوء دون الغسل وجرح بعض اعضاء
الطهارة بحيث لا يمكن غسلها وخوف الهلاك ويستحب
التيمم في اربع مواضع لغير استباحة الصلوة عند حضور
الجنازة لغير المتطهر وللمحتلم في مسجد الحرام ومسجد النبي عليه السلام
للخروج منه للاغتسال وللمحدث في المسجد الجامع يوم الجمعة
ولم يمكنه الخروج للتوضؤ فانه يتيمم ويصلي فاذا خرج
توضأ واعاد الصلوة اربعا وانما لا يجوز له التيمم
الا بعد تضيق وقت الصلوة اذا قصد بالتيمم الدخول
في صلوة حضر وقتها فاما ان يتيمم ليصلي به نافلة او
قضاء فريضة جاز ذلك على كل حال وان يصلي به كل صلوة

فريضة

فريضة فائتة وان لم يدخل وقتها قبل تضيق وقتها اذا تضيق
الوقت ويبنى هذا الباب على ثلثة اقسام وقت وجوبه
وكيفية فعله وبيان ما يصح ان يتيمم به فاما وقت وجوبه
فقد ذكرناه واما ما يتيمم به فهو الصعيد الطيب الذي ذكره
الله تعالى او ما يكون في حكمه والارض وما يحصل منها خمسة
اقسام ارض ومعدن ومستحيل من الارض وحجر ونبات
فالارض هو الاصل ترابا كان او مدرا ويستحب ان
يكون من عوالي الارض ويجوز من المهابط ويجب
فيه كونه طاهرا والمعدن لا يجوز التيمم منه بحال والمستحيل
مثل النورة والجص يجوز التيمم بارضهما ونفس الجص
دون النورة والحجر يجوز التيمم به اذا لم يقدر على التراب
والرمل في حكم الارض والسبخة كذلك فان لم يجد شيئاً
من ذلك نفض ثوبه او لبد سرج دابته وتيمم بغبرته
فان لم يكن معه شيء من ذلك ووجد وحلا تيمم منه و
ضرب بيديه عليه وقد اطلق الشيوخ رحمهم الله ذلك
على الاطلاق والذي تحقق لي منه انه يلزمه ان يضرب
بيديه على الوحل قليلا ويتركه عليها حتى ييبس ثم ينفض

عن اليد وتيمم به فان لم يجد شيئاً من ذلك ووجد الثلج
وضع يديه عليه باعتماد حتى تتنديا ويمسح الوجه واليدين
على ترتيب الوضوء مثل الدهن ويمسح الراس والرجلين و
مسح جميع البدن ان كان عليه غسل فان لم يجد شيئاً من
ذلك اخر الصلوة الى ان يجد واما النبات فلا يجوز
التيمم به وجدان كان مسحوقاً مثل الاشنان سواء كان
مختلطاً بالتراب ولم يكن وحكم النورة والكحل والزرنيخ
كذلك واما كيفية التيمم فيشتمل على واجب وندب والواجب
على فعل وكيفية فالواجب خمسة وهي النية وضرب اليدين
على الارض ومسح الوجه واليد اليمنى واليسرى والكيفية عشرة
اشياء فهي مقارنة النية لمسح الوجه والقصد بها الى
استباحة الصلوة دون رفع الحدث والى ان تيممه بدل
من الوضوء او من الغسل ومسح الوجه من قصاص شعر الراس الى
طرف الانف ومسح ظهر الكف اليمنى من الزند الى اطراف
الاصابع ببطن الكف اليسرى ومسح ظهر الكف اليسرى ببطن
الكف اليمنى كذلك والترتيب وهو البداءة بالوجه
ثم باليمنى من اليدين ثم باليسرى والندب ثلثة اشياء

تفريج الاصابع اذا ضرب يديه على الارض ونفض اليدين بعده
والتيمم من عوالي الارض ولا فرق بين الوضوء والغسل الا في شيء
واحد وهو ان يضرب باليدين على الارض مرة للوضوء
ومرتين للغسل ونواقض التيمم نواقض الوضوء ويبطل حكمه
بوجدان الماء والتمكن من الاستعمال فصل في
بيان احكام المياه الماء كله طهور ما لم يتغير على
اصل خلقته وينقسم عشرة اقسام جار وما هو في حكمه
وواقف مثل ماء المصانع وما هو في حكمها من الغدران
والقلبان وماء الاواني والحياض والماء المستعمل وماء
الابار والماء المضاف والماء النجس والاسار اما فالماء
الجاري طاهر ومطهر ولا ينجس بمجرد وقوع النجاسة فيه
الا باستيلائها على احد اوصافه من اللون والطعم و
الرائحة ويمكن تطهيره باكثار الماء الى حد يزيل حكم الاستيلاء
وما يكون في حكم الجاري هو ماء الحمام ما دامت له مادة
من الجري فاذا انقطعت المادة ارتفع عنه هذا الحكم
وحكم الماء الجاري من المثعب من ماء المطر كذلك و
ماء المصانع لم يخلو اما بلغ مقدار كر فصاعداً او لم يبلغ

فان بلغ لم ينجس بوقوع النجاسة فيه وانما ينجس اذا غلبت
النجاسة على احد اوصافه واذا لم يبلغ كراً ينجس بوقوع
كل نجاسة فيه وبمباشرة كل نجس العين مثل الكلب
والخنزير وساير السباع وكل نجس الحكم مثل الكافر وان صب
وبار تماس الجنب فيه سوى الوزغ والعقرب بوقوع الطير
فيه سوى ما ياكل الجيف او ما يكون في منقاره اثر دم واذا
بلغ كراً فصاعداً ونجس امكن الفى تطهيره باكثار الماء
الطاهر الى حد يزيل حكم الاستيلاء واذا لم يبلغ كراً ونجس
امكن ايضاً تطهيره بالماء الطاهر حتى يبلغ كراً فصاعداً
ان لم يتغير احد اوصافه وحتى يزول التغير ان استولت
عليه وحد الكر ما يبلغ الفاً ومائتي رطل بالعراقي وقيل بالمدني
او كان في موضع يكون طوله ثلثة اشبار ونصفاً طولاً
في مثله عرضاً في مثله عمقاً واما مياه الاواني
والحياض فضربان اما بلغ كراً وحكمه ما ذكرنا الا في موضع
واحد وهو انه لا يمكن تطهيره الا باخراجه من موضعه وتغسل
الموضع لان غسل الحياض والاواني غير متعذر وغسل
المصانع والغدران والقلبان متعذر فخفف فيه

ولا ينجس بوقوع السباع والبهائم والحمار صح

باكثاره مع

اما الماء المستعمل فثلثة اضرب مستعمل في الطهارة الصغرى
ومستعمل في الطهارة الكبرى من غسل الجنابة والحيض
والاستحاضة والنفاس ومستعمل في ازالة النجاسة فالاول
يجوز استعماله ثانياً في رفع الحدث وفي ازالة النجاسة
والثاني والثالث لا يجوز ذلك فيهما الا بعد ان
يبلغ كراً فصاعداً بالماء الطاهر واما ماء الابار فانه
لا يعتبر فيه الكر وينجس بوقوع كل نجاسة فيه قل الماء او
كثر والنجاسة الواقعة فيه ثلثة اضرب احدها يوجب
نزح جميعه على كل حال مع الامكان او تناوب اربعة رجال
على نزحه من الغدوة الى العشية اذا لم يمكن وثانيها يوجب
نزح الجميع في بعض الاحوال ونزح البعض في اخرى وثالثها
يوجب نزح البعض فالاول يلزم حكمه بعشرة اشياء بوقوع
الخمر فيه وكل مسكر والفقاع والمني ودم الحيض والاستحاضة
والنفاس والبعير اذا مات فيه وبكل حيوان كان
في قدر جسمه او اكبر وصغاره في حكم الكبار وبكل نجاسة غلبت
على احد اوصافه وروى بعض الاصحاب ان عرق الابل
الجلالة والجنب من الحرام كذلك والثاني كل نجاسة

مسكر ظ

ينقص

يوجب اخراج معين فينقص الماء عن ذلك القدر او لم
عنه ولم يزد عليه والثالث تسعة اضرب اما يوجب
نزح كر من الماء او نزح سبعين دلوا او خمسين او اربعين او
عشر دلاء او سبعة او خمسة او ثلثة او واحدة فالاول
اربعة اشيا موت الدابة والحمار والبقرة او ما في قدر
جسمها وصغارها في حكم كبارها والثاني شيء واحد
وهو موت الانسان فيه والثالث شيئان العذرة
الرطبة والدم الكثير سوى ما ذكرناه مما يوجب نزح الجميع
والرابع عشرة اشيا كل نجاسة لم يرد بنزح الماء
لها نص وموت الكلب والخنزير والثعلب والارنب والسنور
والشاة والغزال وكل حيوان يكون في قدر جسم احدها
وبول الرجل [illegible] العذرة اليابسة والدم القليل
والخامس سبعة اشيا وقوع الكلب فيه [illegible]
وموت الفارة فيه اذا تفسخت او انتفخت والحمام و
الدجاج وما كان في قدر جسمها وبول الصبي وارتماس الجنب فيه
ولا يطهر الجنب بذلك والسادس شيء واحد وهو ذرق الدجاج
والسابع اربعة اشيا موت الحية والوزغة والفارة فيه

قدره

بدل جسمها

اذا

اذا لم تنتفخ ولم تتفسخ وبول الصبي اذا اكل الطعام ثلثة ايام والتاسع
ثلثة اشيا موت العصفور وما كان في قدر جسمه وبول
الصبي اذا لم يطعم وانما يجب النزح بعد اخراج النجاسة عنه
ما لم تستحل والدلو دلو العادة وماء الاخيرة نجس وان سقط
او رش منها شيء في البئر لم يوجب حكما وان حفر بئر بقرب
بالوعة جعل بينهما سبع اذرع فصاعدا ان كانت البئر
تحت البالوعة وكانت الارض سهلة وخمس اذرع فصاعدا
ان كانت البئر فوق البالوعة او كانت الارض صلبة وان لم
تكن فوقها واما الماء المضاف فثلثة اضرب اما مستخرج من
جسم مثل ماء الورد والخلاف والاس واشباهها او كان
مرقا او وقع فيه شيء فالاول لا يجوز استعمالها في ازالة النجاسات
ولا في رفع الاحداث ويجوز فيما سوى ذلك والثالث ان
سلبه الاطلاق اسم الماء لم يجز استعماله في الامرين وجاز
فيما سواهما وان لم يسلبه جاز على كل حال ما لم ينجس واما الماء
النجس فلا يجوز استعماله بحال الا [illegible] حالة الضرورة
فانه يجوز شربه ويجوز رفع حكم النجاسة عنه بالتطهير على ما
ذكرنا واما الاسآر فثلثة اضرب مباح مطلق ومحظور نجس

والثاني م

ويكره وضوء سؤر كل شيء طاهر طاهر ما لم يكن في فمه نجاسة وسؤر
كل شيء نجس نجس وكل شيء يكره لحمه يكره استعماله وسؤر
السباع غير الكلب والخنزير وسؤر اي نحو المتهمة واذا وقع
في الاناء حية او وزغة وخرجت حية كره استعمال ذلك الماء
واذا اجتمع المياه النجسة حتى صارت كرا لم يرتفع حكم النجاسة
عنه وان اجتمع النجس والطاهر ارتفع والاولى تجنبه ولا يجوز استعمال
اشياء ذلك مع وجود المياه المتيقن طهارتها فصل
في بيان احكام النجاسات ووجوب ازالتها عن الثياب
والبدن والنجاسة ضربان دم وغير دم فالدم ثلثة اضرب
اما تجب ازالته قليلا كان او كثيرا او تستحب او تجب ازالة
كثيره وتستحب ازالة القليل فالاول خمسة اضرب
دم الحيض ودم النفاس والاستحاضة والنفاس والكلب والخنزير
والثاني انه خمسة اضرب دم البق والبراغيث والسمك و
الجراح اللازمة والقروح الدامية والثالث سوى ما
ذكرنا من سائر الدماء فانه تجب ازالة ما بلغ مقدار
درهم فصاعدا في موضع واحدا او في مواضع متفرقة
وهو الكثير وتستحب ازالة ما نقص عن ذلك وهو القليل وغير

الدم

الدم ضربان اما تجب ازالة قليله وكثيره او تستحب فما
تجب ازالة قليله وكثيره اربعة اضرب احدها
يجب غسل ما مسه ان كانا رطبين او كان احدهما رطبا رشش مع
والثاني يجب الموضع الذي مسه يابسا بالماء ان
كان ثوبا والثالث يجب مسحه بالتراب ان مسه
البدن يابسين والرابع يجب غسل ما اصابه بالماء على كل
حال فالاول والثاني والثالث تسعة اشياء الكلب
والخنزير والثعلب والارنب والفارة والوزغة وجلد
الذمي والكافر وان صب فانه يجب غسل الموضع
الذي مسه رطبا بالماء ثوبا كان او بدنا ورشه
بالماء ان مس الثوب يابسين ومسحه بالتراب ان
مس البدن يابسين والرابع احد وعشرون شيئا
بول الادمي وغائطه والمني من جميع الحيوانات وبول ما لا يؤكل
لحمه من جميع الحيوانات وروثه وذرقه وذرق
الدجاج والخمر وكل شراب مسكر والفقاع ولعاب الكافر
وان صب والكلب والخنزير والمسوخ وجلد الميتة من
الناس بعد البرد بالموت وقبل التطهير بالغسل

وكل قطعة منه وكل ما أبين من الحي وجلد الميت من غير
الآدمي الا ما ليس لنفس سائلة سوى الوزغ والعقرب
وعرق الجنب من الحرام على احد القولين ولبن الصبية و
النجاسة مرئية وغير مرئية فالمرئية يجب ازالتها ولو كانت
مقدار رأس ابرة وغير المرئية اذا علم او غلب على الظن
فكذلك وما تستحب ازالته فاثنا عشر شيئا ذرق بول
الدابر والبغل والحمير وروي وجوب ذلك وروثها وذرق
غير الجلال من الدجاج على رواية وبول ما يوكل لحمه وعرق الجنب
من غير حرام وعرق الحائض والمذي والودي وطين الطريق بعد
ثلثة ايام ما لم يغلب النجاسة عليه والقي ما لم يأكل شيئا نجسا
وبول الصبي قبل ان يطعم وانما يجب صب الماء على بول الصبي
وغسله مستحب فصل في بيان حكم التطهير
الطهارة ما يلزم تطهيره المكلف خمسة اشياء بدنه وثوبه
وخفه وسلاحه واناؤه فاما تطهير البدن من النجاسة
اذا وجد الماء وكانت النجاسة المرئية ان يغسله
ويدلك الموضع الذي اصابته حتى يزيل العين والاثر وان
لم يجد الماء ان يتتبع اثرها حتى يزيل عينها بالخرق او بالاحجار

وان لم تكن مرئية وكان من سائر الحيوانات التي ذكرناها رطبة
صب عليها الماء وغسلها اي المواضع التي اصابتها وان
كانت يابسة مسحها بالتراب وان اشتبه عليه الموضع
من جميع البدن غسل الجميع اذا وجب الغسل ومسح بالتراب
اذا لزم المسح وان كان من غير مثل ما ذكرناه وعلم الموضع
الذي اصابه غسله ودلكه وان اشتبه عليه الموضع من احد جانبيه
غسل جميع ذلك الجانب وان اشتبه عليه من جميع البدن
غسل الجميع واما الثوب فيجب غسله بالماء وان كانت
النجاسة مرئية حتى تزول العين والاثر فان لم يذهب اثرها
وكان ذلك من دم الحيض والاستحاضة والنفاس صبغ موضع
الاثر ببعض الاصباغ ولزم عصره اذا غسله وان كانت غير
مرئية غسله وعصره وان اشتبه عليه الموضع كان حكمه ما ذكرنا
في البدن وان لم يجد الماء تركه حتى يجد وصلى عاريا على ما سنذكر
ان شاء الله تعالى وان مسته الحيوانات التي ذكرناها يابسة رش
الموضع بالماء فان اشتبه الموضع كان حكمه على ما ذكرنا واما
الخف فان كانت النجاسة اصابت داخله فكان
الحكم فيه مثل حكم البدن وان اصابت خارجه جاز فيه مسحه.

بالتراب حتى تزول عينها وان غسلها كان افضل واما النعلان فحكمه حكم
الخف واما ما يجلس عليه فان كان فرشا وكانت النجاسة
يابسة بحيث لا يتعدى اليه لم يكن بالوقوف عليه بأس
والتنزه افضل وان كانت رطبة لم يجز الوقوف عليه حتى
يغسل مثل الثوب وان كان حصيرا وكانت النجاسة رطبة
وجب غسله بصب الماء عليه ودلكه حتى تزول وان كانت
يابسة جاز الوقوف عليه ما ذكرنا اذا كانت مرئية دون
السجود وان كانت غير مرئية واصابته نجاسة مايعة
وكانت رطبة غسله وان كانت يابسة وجففها الشمس
جاز الوقوف عليه دون السجود وان كان ارضا وكانت
النجاسة مرئية رطبة لم يجز الوقوف عليه حتى تزول
وان كانت يابسة فحكمه على ما ذكرنا وان كانت النجاسة
مايعة رطبة كانت او يابسة بالشمس او بغيرها فحكمه على
ما ذكرنا واما الاناء فان مات احد الحيوانات التي ذكرنا
ها يابسين رشش بالماء وان وقع فيه شيء من الحيوانات
ومات وفيه الحيوان الماء او ولغ فيه او وقع فيه نجاسة
نجس الماء ووجب اهراقه وغسله الا من موت الميت له

نفس له كسوام الوزغ والعقرب سبع مرات او ثلثا احديهن
بالتراب او ثلثا من غير اعتبار التراب او مرة واحدة
فالاول يلزم من شيئين وقوع الخنزير وموت الفارة فيه والثاني
من شيء واحد وهو ولوغ الكلب فيه فانه يجب غسلها
ثلث مرات احديهن بالتراب وروى وسطاهن والثالث
يجب غسله ثلث من وقوع كل نجاسة فيه وموت كل
حيوان على ما ذكرنا والرابع يجب من مباشرة تسعة
اشيا دون ولوغها فيه وهو الحيوانات التي ذكرناها

فصل في بيان اعداد الصلوة الصلوة

المفروضات في اليوم والليلة خمس في الحضر والسفر الا
ان عدد ركعات السفر ناقص عن ركعات الحضر فصلوة
الحضر سبع عشر ركعة وصلوة السفر احدى عشر ركعة
والظهر اربع ركعات بتشهدين وتسليمة والعصر والعشاء الاخرة
كذلك والمغرب ثلث ركعات بتشهدين وتسليمة والغداة
ركعتان بتشهد وتسليمة وظهر السفر ركعتان بتشهد وتسليمة
والعصر والعشاء الاخرة كذلك والمغرب والغداة في
السفر والحضر سواء ونوافل الحضر اربعة وثلثون ركعة

ثمان بعد الزوال قبل الفريضة وثمان بعدها وتسقطان في السفر
ونوافل المغرب اربع ركعات في الحضر والسفر ونوافل العشاء الآخرة
ركعتان من جلوس تعدان بركعة في الحضر دون السفر وتسمى الوتيرة
ونوافل الليل احدى عشرة ركعة في الحالين معاً ونوافل الغداة
ركعتان في الحالين كل ركعتين من الجميع بتشهد وتسليمة وعلى
هذا تكون نوافل السفر سبع عشر ركعة فصل في بيان
اوقات الصلوات لكل صلوة فريضة وقت تنفرد
عنها وله اول وآخر فالاول وقت من لا عذر له والآخر
وقت من له عذر وايقاع الصلوة في وقتها اداء سواء كان
في اول الوقت او آخره الا ان اول الوقت افضل وبعد خروج
الوقت يكون قضاء ولا يجوز ايقاعها قبل دخول الوقت
ثم الصلوة ضربان اما يكون له وقت يفوت اداؤه
بفواته او لا يكون له ذلك فان كان لم يخل اما قضاؤه
او لا يلزم قضاؤه وهي صلوة العيد والصلوة على الموتى
وما يلزم قضاؤه ضربان احدهما يكون القضاء مثله في
العدد او يكون زائداً عليه مثل صلوة الجمعة فانها ركعتان
فاذا فاتت لزم قضاؤها اربع ركعات وما يكون القضاء

مثل المنقض

مثل المنقض ضربان احدهما يجب القضاء مع الغسل مثل صلوة
الكسوف اذا احترق القرص كله وتركها صاحبها متعمداً والآخر
لا يجب مع القضاء الغسل وهو ضربان احدهما يجب عند سبب
مثل صلوة الآيات والآخر يجب بدون سبب وهو ضربان
احدهما يكون مقصوراً مثل صلوة السفر والخوف والآخر
ضربان وهو ما يكون له بدل من التسبيح مثل صلوة المطاردة
والآخر لا يكون له بدل وهو ما عدا ما ذكرناه واوقات
الصلوة الموقتات تنقسم ثلثة اقسام اما يكون الوقت
وفقاً للعمل مثل صلوة الكسوف والخسوف فانه يجب ان
يبتدأ بالصلوة اذا ابتدأ الاحتراق بالقرص ويستحب ان
يوقف فيها حتى يبتدئ في الانجلاء واما يكون الوقت فاضلاً
عنه مثل الصلوة الخمس واما يكون ناقصاً عنه وهو الصلوة للرياح السود
والزلازل فانه يجب ان يبتدئ بالصلوة اذا ظهر
السبب وربما ينجلي قبل الفراغ منها فاذا انجلى قبل الفراغ
اتم صلوته وكانت اداء فان لم يبتدئ بالصلوة حالة
الظهور وانجلى قبل الشروع فيها كانت الصلوة قضاءً واما
الاعذار التي يجوز لها تاخير الصلوة الى آخر الوقت فاربعة

السفر والمطر والمرض وشغل تركه يضر به في دينه او دنياه
فاما اول وقت الظهر فزوال الشمس وآخره للمختار ان يصير ظل
كل شيء مثله سوى ظل الزوال ولصاحب العذر ان يبقى الى
غروب الشمس مقدار ما يصلي فيه ثمان ركعات وروي
ان وقت المختار ايضا ممتد مثل وقت صاحب العذر
واول وقت العصر عند ما مضى من الزوال مقدار ما يصلي
فيه فرض الظهر ثم هو وقت الصلوتين الا ان الظهر مقدم
على العصر الى ان يمضي وقت الظهر للمختار ثم يخلص الوقت
للعصر الى ان يصير ظل كل شيء مثليه ولصاحب العذر الى
ان يبقى من النهار مقدار ما يصلي فيه العصر ووقت المغرب
غروب الشمس وعلامته زوال الحمرة من ناحية المشرق الى
غروب الشفق للمختار والى ربع الليل لصاحب العذر واول
وقت العشاء الآخرة بعد الفراغ من فريضة المغرب
وروي بعد غيبوبة الشفق وآخره ثلث الليل للمختار ونصفه
لصاحب العذر واول وقت صلوة الفجر طلوع الفجر الثاني
وآخره للمختار ظهور الحمرة من ناحية المشرق ولصاحب العذر
الى ان يبقى الى طلوع الشمس مقدار ما يصلي فيه ركعتان وروي

جميع

ان وقت المختار وصاحب العذر واحد في جميع الصلوة
ووقت نوافل الظهر في غير يوم الجمعة بعد زوال الشمس
الى ان يصير الفيء على قدمين ووقت نوافل العصر بعد
الفراغ من فريضة الى سقوط الشفق ووقت الوتيرة
بعد الفراغ من فريضة العشاء ما لم يرد ان يصلي بعدها
صلوة فان اراد ان يصلي بعدها صلوة اخرها الى ان
يفرغ منها ثم ختم بها الصلوة ووقت نوافل الليل بعد
انتصاف الليل الى طلوع الفجر وكلما قرب الفجر كان افضل
ووقت ركعتي الغداة بعد الفراغ من صلوة الليل الى ظهور
الحمرة من ناحية المشرق وترتيب نوافل الظهر والعصر يوم
الجمعة يخالف ترتيبهما في سائر الايام يستحب ان يصلي
يوم الجمعة ست ركعات عند انبساط الشمس وستا
عند ارتفاعها وستا قريبا من الزوال وركعتي الزوال
وان صلى الست الثالثة بين الظهر والعصر واخرها الى بعد
الفراغ من العصر جاز واما قضاء النوافل فلا يضيقه وقت
الا عند تضيق وقت الصلوة الفريضة الحاضر وقتها وهو
ضربان اما فاتته نسيانا وذكرها فوقتها حين يذكرها

اوتركها قصدا او اعتمادا
فان فاتته نسيانا صح

الا عند تضييق وقت الفريضة فان ذكرها وهو في صلوة فريضة
عدل بنيتها الى القضاء ما لم يتضيق وقت الحاضرة وان نسيها
فصلّى اجزأه له الاشتغال بالقضاء الى آخر الوقت الحاضرة
وان قدم الحاضرة وقتها على القضاء كان افضل وان لم يشتغل بالقضاء
واخّر الاداء الى آخر الوقت كان مخطياً واذا ظن المصلّي دخول
وقت صلوة فدخل فيها فحضر وقتها مصلياً اجزأت فان
فرغ منها قبل دخول وقتها اعاد وجاز الابراد بالظهر قليلاً في
بلد شديد الحرّ لمن اراد ان يصلّي جماعة خمس صلوات
تصحّ في كل وقت ما لم يكن وقت فريضة حاضرة او لم يتضيق
وقتها اوّلها صلوة الاحرام وثانيها ركعتا الطواف وثالثها
صلوة الكسوف فهذه الثلث يجوز الشروع فيها او يجب ما لم يدخل
وقت فريضة حاضرة ورابعها قضاء الفرائض وقد ذكرنا
حكمها وخامسها صلوة الجنائز فانه يلزم الصلوة عليها ما لم
يتضيق وقت الحاضرة واما قضاء النوافل فمستحب ما لم
يكن وقت فريضة ويستحب قضاء ما فات ليلاً بالنهار وما
فات نهاراً بالليل ويجوز ان يقضي عدة اوتار بليلة واحدة
فان عجز عن قضاء النوافل وقدر على الكفارة تصدق عن كل

آخر ح

صلوة

صلوة نافلة بمدّ من طعام فان لم يقدر فعن نوافل كل يوم
والاوقات التي يكره ابتداء النوافل فيها خمسة بعد فريضة
الغداة الى ان تطلع الشمس وعند طلوعها وعند قيامها في نصف
النهار الا يوم الجمعة وصلوة ركعتي الزوال وبعد فريضة العصر وعند
غروبها **فصــل في بيان القبلة** القبلة
ضربان قبلة مختار وقبلة مضطر فقبلة المختار لمن هو في
المسجد الحرام مشاهداً لها او في حكم المشاهد ولمن لا يلتبس عليه
جهتها وان كان خارجاً من المسجد والمسجد الحرام لمن هو من
اهل الحرم ومشاهده او كان في حكم المشاهد والحرم لمن
نائي عن الحرم والناس يتوجهون الى القبلة من اربع جهات
فالركن العراقي لاهل العراق والشامي لاهل الشام
والغربي لاهل الغرب واليماني لاهل اليمن وعلى اهل العراق
خاصة التياسر قليلاً والمضطر ضربان حاضر الحرم وغائب فالحاضر
يعرف القبلة بالمشاهدة والغائب باحد اربعة اشياء
بالخبر الموجب للعلم وبان يصلي النبي صلى الله عليه وآله او
احد من الائمة عليهم السلم قبلة وبان يصلّي اليها او بالعلامات
المعروفة لها فعلامات اهل العراق اربع الشمس والقمر والشفق

والجدي والفجر فاذا كان الشمس عند الزوال على حاجب الايمن
والشفق بحذاء المنكب الايمن والجدي خلف المنكب الايمن والفجر
بحذاء المنكب الايسر حصل التوجه الى القبلة وعلامات اهل الشام
ست بنات النعش والجدي وموضع مغيب سهيل وطلوعه
والصبا والشمال فاذا كانت بنات النعش حال
غيبوبتها خلف الاذن اليمنى والجدي خلف الكتف اليسرى
اذا طلع وموضع مغيب سهيل على العين اليمنى وطلوعه بين
العينين والصبا على الخد الايسر والشمال على الكتف اليمنى
كان مستقبلا الى القبلة وعلامة اهل المغرب ثلث الثريا
والعيوق والجدي على صفحة خده الايسر فقد استقبل القبلة وعلامة
اهل اليمن ثلث الجدي وسهيل والجنوب فاذا كان الجدي
وقت طلوعه بين عينيه وسهيل حين تغيب بين كتفيه و
الجنوب على مرجع كتفه اليمنى فقد توجه الى القبلة والمضطر
ضربان اما اشتبه عليه القبلة لفقد علاماتها او لم يمكنه التوجه اليها
لحصوله في سفينة تدور بها او على راحلة في السفر ولم يمكنه
النزول عنها او في مطاردة ولا يمكنه الثبوت فيها فالاولى
يصلي على اربع جهات مع الاختيار والى جهات غلبت

ظنه

ظنه في حال الضرورة والثاني ان امكنه ان يدور مع السفينة
دار وان لم يمكنه استقبل القبلة وتكبيرة الاحرام وصلى
الى صدر السفينة والثالث لا يجوز للفرض مختارا ويجوز
حالة الضرورة فان امكنه الاستقبال في جميع الاحوال افضل
اذا امكن وان استقبل بتكبيرة الاحرام مختارا وصلى الباقي
حيث توجهت به الراحلة جازت والرابع يصلي
كيف شاء وان استقبل بتكبيرة الاحرام كان افضل

فصل في بيان ما يجوز فيه الصلوة اللباس

ثلثة اضرب ما يجوز فيه الصلوة او يكره او لا يجوز فيه
فالاول عشرة اشياء القطن والكتان وكلما ينبت
من الارض من انواع الحشيش والثياب وجلود ما يوكل لحمه
اذا كان مذكى وصوف ما يوكل لحمه وشعره ووبره اذا لم يكن
منسوقا عن حي او ميت وحواصل الخوارزمي والخز الخالص وما
كان مخلوطا من ذلك بالقز والابريسم وانما يجوز الصلوة
في ذلك بشرطين جواز التصرف فيه اما بالملك او
بالاباحة وكونه طاهرا من النجاسة والثاني احد عشر شيا
الثياب السود سوى العمامة والثوب الشف والسنجاب

وما يكون فوق جلد الثعلب والارنب او تحته يا يلبس الحرير المحض
للنساء والعمامة اذا لم يكن لها حنك وشد الازار فوق القميص
والقميص المكفوف بالحرير المحض والثياب المنقوش بالتماثيل
وروى حظر ذلك والاشتمال الصماء وهو ان يلتحف بالازار و
يدخل طرفيه تحت يد واحدة ويطرحهما على منكب واحد
فعل اليهود والثالث تحته عشر شيئا الثوب المغصوب
مع العلم به مختارا والثوب النجس والحرير المحض للرجال الا في حال
الحرب والصوف والشعر والوبر اذا نتفت من الحي او
الميت وان كان مما يوكل لحمه وجلود الميتة وان كانت
مدبوغة وجلود السباع وان كانت مذكاة وشعورها
والفنك والسمور الا حالة الاضطرار والخز المغشوش
بوبر الارانب والثعلب والثوب المخلوط بذلك والقباء
المشدود الا في حال الحرب واللثام في موضع السجود
واللثام اذا منع القراءة واما ما لا يتم الصلوة فيه منفردا
فضربان احدهما تكره فيه الصلوة وهو سبعة اشياء
التكة والجورب والقلنسوة المتخذات من شعر الارنب
والثعلب والسمك والنعل السندية والسمك والاخر

لا تكره

لا تكره فيه الصلوة وهو خمسة اشياء الخفان والجرموقان
اذا كان لهما ساق والتكة والقلنسوة والجورب من غير
ما ذكرناه

فصل في بيان ستر العورة

عورة
الرجال من السرة الى الركبة ويجب منها ستر السوأتين
ويستحب ما بقي والركبة داخلة فيها وعورة المرأة جميع
البدن ويجب عليها ستره الا موضع السجود اذا كانت
حرة بالغة والصبية وام الولد والمدبرة والمكاتبة
المشروطة يجب عليهن ستر ما سوى الراس ويستحب لهن
ستره ويستحب للرجل الصلوة في ازار صفيق ورداء او
قميص ورداء وللمراة ان تصلي في ثلثة اثواب مقنعة و
قميص ودرع

فصل في بيان ما يجوز الصلوة

عليه من المكان يجوز الصلوة في كل مكان والوقوف فيه
لها ما لم يمنع مانع من صحة الصلوة فيه او لم يعرض ما يكره فيه
الصلوة له مما يمنع فالمنع من صحة الصلوة ثلثة اشياء
كونه مغصوبا او نجسا بحيث يتعدى اليه النجاسة
او بجنبه او قدامه تصلي امراة والامكنة التي تكره الصلوة
فيها تسعة وعشرون بيوت الغائط والارض الرملة

وحياض الماء ولكون الصلوة فيهما وبيوت النيران وبيوت المجوس
اختياراً ودون اضطرار الى ذلك ورش الموضع اولاً بالماء والحمام
ومعاطن الابل وقرى النمل وبطن الوادي والارض الرملة والسبخة
اذا لم يمكن السجود عليها وبيوت الخمر وجواد الطرق دون الظواهر
وكل موضع بين يديه صورة وتماثيل غير مغطاة او نار في
مجمرة او قنديل معلق او سلاح مشهر مختاراً او امراة جالسة
او مصحف مفتوح يشتغل المصلي بالنظر فيه او حايط ينز
قبله من بالوعة يبال فيها ومرابط الدواب والحمير
والبغال مختاراً او بيت فيه مجوسي مختاراً ووادي
ضجنان والبيداء ووادي الشقرة وذات الصلاصل و
المقابر الا اذا كان بين القبر وبين المصلي عن قدامه
ويمينه ويساره عشرة اذرع الا عند قبور الائمة
عليهم السلام فانه يستحب الصلوة فيها ما لم يمكن القبور والفريضة
في جوف الكعبة دون النافلة فانها تستحب **فصل**
في بيان ما يجوز السجود عليه الارض كلها مسجد
يجوز السجود عليها وعلى كل ما ينبت منها مما لا يؤكل ولا
يلبس بالعادة الا الحصر المعمولة بالسيور الطاهرة اذا

الى مو

اجمع

اجمع فيه شرطان الملك او حكمه وكونه خالياً من النجاسة
وما يسجد عليه اربعة اقسام اما يستحب او يحرم او يكره او يكون
السجود عليه مطلقاً فالاول شيئان الالواح من التربة
وخشب قبور الائمة عليهم السلام ان وجد ولم يبق و
الثاني ما سوى الارض وما ينبت منها مما ذكرنا مختاراً
والثالث ما مسته النار من الآجر والخزف والقرطاس
المكتوب اذا ابصره وحسن القراءة والرابع الارض
والحجر والحصى وما ينبت منها مما ذكرناه **فصل**
في بيان الاذان والاقامة المقصر يحتاج الى بيان
التي فيها الاذان والاقامة والصلوة التي لا اذان
لها ولا اقامة ومن عليه ان يؤذن ويقيم لصلوته وكيفية
الاذان والاقامة ومن له ان يؤذن للناس وشرايطها
فالاول الصلوة الخمس فانها مندوب اليهما الرجال و
اشدهما تاكيداً ما يجهر فيه بالقراءة وهما اوكد في
صلوة الغداة والمغرب منهما في غيرهما وواجبان في
صلوة الجماعة والثاني ما عدا الصلوة الخمس والثالث
الرجال دون النساء وانما عليهن ان يتشهدن الشهادتين

وان اذن واقيم واختتم كان في ذلك فضل والرابع ان
يكبر في اول الاذان اربع تكبيرات ويقول اشهد ان
لا اله الا الله مرتين واشهد ان محمدا رسول الله دفعتين
ويدعو الى الصلوة دفعتين والى الفلاح مرتين والى خير
العمل مرتين ويكبر مرتين ويهلل مرتين والاقامة مثله
الا انه ينقص من اولها التكبير مرتين ومن آخرها التهليل
مرة ويزاد قبل التكبير في آخرها قد قامت الصلوة دفعتين
فجميع فصولها خمسة وثلثون فصلا وقد دل الاجماع
ذلك والعمل على ما ذكرناه احسن ينبغي ان يكون
المؤذن قد اجتمع فيه ست خصال العدالة والامانة
والمعرفة والاصطلاح بالعمل وجهارة الصوت وحسنه
استحبابا ويجوز ان يؤذن ويقيم الصبي ويكره ان يؤذن
الاعمى الا ان يسدده غيره والاذان يشتمل على الواجب
والمندوب والمحظور والمكروه فالواجب شيء واحد
وهو الترتيب والمندوب في الاذان ثمانية كونه
متطهرا والقيام واستقبال القبلة والترتيل وترك
الاعراب اواخر الفصول والافصاح بالحروف ورفع

الصوت

الصوت على المئذنة وفي البيت لنفي الاتهام عنه وفي
الاقامة كذلك الا ان استقبال القبلة فيها واجب
والحدر مندوب اليه بدل الترتيل والمحظور ثلثة التثويب
وقول الصلوة خير من النوم في اذان الغداة الا اذا اراد
تنبيه قوم والكلام في خلال الاقامة بعد قوله قد قامت
الصلوة الا فيما يتعلق بالصلوة من تقديم الامام او
تسوية الصفوف والمكروه خمسة الكلام في خلالها
الا ما ذكرنا وان يؤذن او يقيم ماشيا او راكبا والالتواء
بالبدن عن القبلة في حال الاذان والتأذين في
الصومعة ومن شرط صحتها دخول الوقت الا في صلوة
الغداة فانه يجوز تقديم الاذان فيها على الوقت
ويستحب الفصل بين الاذان والاقامة بسجدة او
جلسة او خطوة واتمام ما نقص المؤذن من فصولها
في النفس واعادة من لم يسمع الاذان في النفس ويجوز الاقتصار
على مرة مرة حالة الضرورات

فصل

في بيان ما يقارن حال الصلوة الصلوة يشتمل على افعال
وكيفيات وتروك والفعل على واجب ومندوب

والكيفية كذلك والترك على المحظور على ما يقطع الصلوة
في كل حال او في حال دون حال والفعل الواجب ثلثة اضرب
ركن وغير ركن ومختلف فيه فالركن ستة اشياء القيام
مع القدرة واستقبال القبلة مختارا والنية وتكبيرة الاحرام
والركوع والسجود وغير الركن المتفق على وجوبه تسعة اشياء
قراءة الحمد وسورة معها في الفرض مع القدرة والاختيار
وتسبيحة في الركوع ورفع الراس منه والهوي الى السجود
وتسبيحة فيه ورفع الراس منه والعود الى السجدة الثانية
وتسبيحة ورفع الراس منها والمختلف فيها اثنا عشر
شيئا رفع اليدين بتكبيرة الاحرام وتكبيرة الركوع ورفع
اليدين بها وتكبيرة السجدة الاولى ورفع اليدين بها و
تكبيرة السجدة الثانية وجلسة الاستراحة اذا اراد
القيام الى الثانية والكيفية ستة عشر شيئا
مقارنة النية للتحريمة واستدامة حكمها الى عند الفراغ
والتلفظ بالله اكبر والتسمية في اول الفاتحة وفي اول
كل سورة يقرا معها ووضع الحروف مواضعها الالحان
في القراءة والجهر بالقراءة فيما يجهر فيه والمخافتة فيما يخافت

فيه

فيه والابتداء بالحمد ثم بالسورة والترتيب في الصلوة والطمانينة
في الركوع وفي الانتصاب منه وفي السجدة الاولى وفي الانتصاب
منها وفي السجدة الثانية والسجود على سبعة اعظم الجبهة واليدين
والركبتين واصابع الرجلين واستقبال القبلة باصابع الرجلين
والمندوب ضربان فعل وكيفية فالفعل اربعة
وعشرون الاقبال على الصلوة والخشوع والاخلاص و
الدعاء بالماثور بعد الاقامة والتوجه بسبع تكبيرات
واحدة منها تكبيرة الاحرام وثلثة ادعية بينها والاستعاذة
قبل قراءة الحمد والترتيل في القراءة والفصل بين السورتين
بسكتة خفيفة وبين السورة والركوع وقول ما زاد على
تسبيحة واحدة في الركوع من التسبيح والدعاء وقول سمع الله
لمن حمده عند رفع الراس منه والدعاء وقول ما زاد على
تسبيحة واحدة في السجدة الاولى من التسبيح والدعاء
ومثل ذلك في الثانية والارغام بالانف فيهما والدعاء
بينهما والنظر في حال القيام الى موضع السجود وفي حال
الركوع الى بين رجليه واغماض عينيه وفي السجود الى طرف
انفه وفي جلوسه الى حجره ووضع يديه على فخذيه بحذاء

عيني ركبتيه في حال القيام وعلى ركبتيه في حال الركوع وبحذاء
اذنيه على الارض في حال السجود وعلى فخذيه في حال الجلوس و
تلقي الارض باليدين اذا هوى الى السجود والاعتماد على
يديه حالة النهوض والدعاء حالة القيام والكيفية
عشرون شيئاً رفع اليدين الى حذاء شحمتي اذنيه مع كل تكبيرة
وتقريب احدى القدمين من الاخرى بحيث يكون بينهما اربع
اصابع مفرجات الى شبر للرجل والمراة لا تفرج بين قدميها
وتضع في حال القيام يديها على ثدييها وان تملاء الكفين
من الركبتين مفرجة الاصابع ويرد ركبتيه الى خلف ويستوي
ظهره ويمد عنقه والتاني في القراءة والدعاء والتسبيح
وقول سمع الله لمن حمده اذا انتصب من القيام وتعمد
الاعراب والجهر ببسم الله الرحمن الرحيم فيما لا يجهر
بالقراءة فيه في الموضعين والتجافي اذا ارسل للسجود
وبسط الكفين مضمومتي الاصابع حيال الوجه بين يدي
الركبتين في السجود ورفع الاعضاء بعضها عن بعض في
السجود وكشف الثوب عن الكفين للرجال والمراة
تضع الاعضاء بعضها على بعض في السجود ولا ترفع عجيزتها

ولا تكشف عن شيء من اعضائها سوى الجبهة والجلوس
على الفخذ الايسر ووضع ظاهر القدم اليمنى على باطن اليسرى
بين السجدتين وان قعد متربعاً جاز والمراة لا تفرج بين
قدميها وتضم ثدييها الى الصدر وتضع يديها فوق
ركبتيها على فخذيها في الركوع فاذا جلست فعلى ركبتيها
على فخذيها على اليتيها واذا ارادت السجود قعدت
اولا ثم سجدت لاطئة بالارض واذا تشهدت ضمت
فخذيها ورفعت ركبتيها من الارض واذا ارادت
النهوض الى الركعة الاخرى قامت على قدميها فاما
الركعة الثانية فتسقط فيها من الواجبات خمسة
اشياء النية والمقارنة فيها والتحريمة وكيفيتها
وجلسة الاستراحة ومن النفل عشرة اشيا التكبيرات
الست والادعية الثلثة والاستعاذة وتزيد فيها
من الواجبات ثمانية اشيا الجلوس للتشهد والطمانينة فيه
والشهادتان والصلوة على النبي والصلوة على آله
عليه وعليهم السلم والترتيب وفي ذلك على ما ذكرنا والتسليم ان
كانت الصلوة ثنائية ومن النفل ايضاً ثمانية

اشيا القنوت بالدعاء المأثور ورفع اليدين فيه ومحله
قبل الركوع وبعد القراءة والتورك في التشهد على الفخذ الايسر
ووضع اليدين على الفخذين مضمومتي الاصابع والنظر في الحجر
والايماء بالتسليم تجاه القبلة الى الجانب للامام والمنفرد
ناويا به الخروج من الصلوة والايماء به الى اليمين للماموم والى
اليسار ايضا ان كان على يساره غيره وقال بعض الاصحاب
ان التسليم سنة والصحيح ما ذكرناه وان كانت الصلوة
ثلاثية او رباعية سلم بعد التشهد الاخير في الركعة الثالثة
فيسقط منها ما يسقط من الثانية وقراءة ما زاد على الحمد
ولا يزيد فيها شي ان كانت الصلوة رباعية وان
كانت ثلاثية زاد فيها ما يزيد في الثانية سوى
القنوت وان الصلوة رباعية سقط منها ما يسقط
من الثالثة وزاد فيها ما يزيد في الثانية سوى القنوت
واما التروك التي تقطع الصلوة في كل حال فثمانية اشيا
البول والغائط والجنابة والريح والنوم ومس الميت
من الناس على ما ذكرنا والسجود على كور العمامة وعلى
موضع ارتفع عن موضع القيام باكثر من حجم المخدة

لمن قدر على السجود على الارض وما تقطع على حال دون حال فتسعة
اشيا العمل الكثير مما ليس فيه من افعال الصلوة وكتف اليدين
وقول آمين آخر الحمد والالتفات الى ما وراءه والقهقهة
والبكاء لامور دنيوية والانين بحرفين والتأفف بحرفين
والكلام بما ليس من الصلوة فان حصل جميع ذلك سهوًا او نسيانًا
وتقية لم تقطع الصلوة وان حصل عمدًا قطعها والمكروه
تسعة عشر شيئًا تدلية الراس في الركوع وان يجعل
ظهره فيه مثل السرج وان يجعل يده تحت ثوبه وان يحدودب
في السجود ويلصق البطن بالفخذ هذا الرجل فاما المراة فترفع العجيزة
في الركوع والسجود والكشف عن غير الجبهة والالتفات الى احد
الجانبين والعبث بشي من الاعضاء والبصق والتنخم
والتأوه بحرف والتثاؤب والتمطي وفرقعة الاصابع والاقعاء
بين السجدتين وفي التشهد ومدافعة الاخبثين والنفخ في موضع
السجود اذا كان غيره يجنبه واما ما يجوز له قطع الصلوة فثلثة
اشياء دفع الضرر عن النفس وعن الغير وعن المال
اذا لم يمكن الا بالقطع وما ابيح فعله في الصلوة فثمانية اشياء
العمل القليل قتل الاثمار وقتل الموذيات من الحية والعقرب

ما ابيح فعله للمصلي في الصلوة ثمانية

والتصفيق وضرب الحائط تنبيهاً على الحاضر وما لا يمكن التحرز منه
كازدراد ما يخرج من خلل الاسنان وقتل القمل والبرغوث
وغسل ما اصاب الثوب من الرعاف ما لم ينحرف عن القبلة
او لم يتكلم وحمد الله تعالى على العطاس ورد السلم بمثله
ويستحب ان يعقب بعد التسليم بالدعاء المأثور وتسبيح الزهراء
عليها السلم وسجدة الشكر فصل في

بيان من ترك فعلاً من افعال الصلوة

من ترك فعلاً واجباً من افعال الصلوة متعمداً ابطل صلوته
وان ترك ناسياً ولم يذكر بعد ذلك وان ذكر وامكن
تلافيه تلافى وان لم يمكن تلافيه وكان ركناً اعاد الصلوة
وان كان غير ركن لم يعد وتم صلاته وان ترك
شيئاً من مقدمات صلوته لم يخل اما يجب بسببه اعادة
الصلوة او لا يجب فما يجب له اعادة الصلوة ستة اشياء
احدها من ترك الطهارة وصلى ثم ذكر اعاد الصلوة على
كل حال بعد ما تطهر وكذلك حكم من ترك عضواً من اعضاء
الطهارة وثالثها من صلى قبل دخول الوقت ظناً منه بدخوله
وفرغ قبل دخوله اعاد ورابعها من صلى وفي ثوبه نجاسة

وكان قد علم بها قبل ذلك وخامسها من صلى وعلى بدنه نجاسة كذلك
وسادسها من اشتبه عليه جهة القبلة فتحرى وصلى مستدبر
القبلة ثم ظهر له ذلك وما لا يجب له اعادة الصلوة اربعة
اشياء احدها من ظن دخول الوقت وصلى ثم دخل عليه الوقت
مصلياً وثانيها من صلى وعلى ثوبه نجاسة وكان لم يعلم بها
ثم علم بها بعد الفراغ من الصلوة وقد مضى وقته وثالثها
من صلى وعلى بدنه نجاسة ولم يعلم بها كذلك ورابعها
من تحرى جهة القبلة فاشتبهت عليه وصلى الى جهة ثم ظهر له
انه قد صلى الى يمين القبلة ويسارها وقد مضى الوقت فان
علم ذلك وكان الوقت باقياً اعاد على كل حال فصل
في بيان احكام السهو اذا عرض للمصلي سهو في الصلوة
وذكر او غلب على ظنه ذلك لم يخل من اربعة اوجه اما يمكن
تلافيه في الحال او بعده او لا يمكن تلافيه وتبطل به الصلوة او
لا تبطل وان عرض له شك محض لم يخل من خمسة اوجه
اما يوجب اعادة الصلوة او يوجب التلافي او لا يكون له
حكم او يوجب الاحتياط او الجبران فالاول ثمانية اشياء
من نسي القراءة وذكر وهو قائم لم يركع قرأ ومن نسي
الركوع وذكر قائماً او نسي السجدتين او واحدة منها وذكرها جالساً

ومن نسي تسبيح الركوع وذكر راكعاً او تسبيح السجود وذكر
جالساً والثاني احد عشر شيئاً من قرأ السورة قبل الحمد
ناسياً وذكر قبل الركوع قرأ الحمد واعاد السورة ومن
نسي الركوع في واحدة من الاخريين وذكر بعد السجود
لم يعتد بالسجود وقام وركع ومن ترك السجدتين في واحدة
من الاخريين بعد الركوع لم يعتد به وبقيامه وقراءته و
جلس وسجد ومن نسي التشهد الاول وذكر في حال القيام
قبل الركوع رجع فتشهد وقام وان ذكر بعد الركوع مضى في
صلاته وقضى بعد التسليم وجبر ذلك بسجدتي السهو ومن
نسي سجدة واحدة وذكر قبل الركوع قائماً او بعده
فحكمه حكم من نسي التشهد في الحالين ومن نسي السجدتين
من الركعتين الاخيرتين وذكر بعد القيام فحكمه مثل حكم من
نسي سجدة واحدة الا انه يجب ان يسجد لكل سجدة
اذا قضى بعد التسليم سجدتي السهو ومن جلس في الاولى من
صلوة الغداة وتشهد وسلم ثم ذكر طرح جميع ذلك
وقام واتم صلوته ما لم يحدث او لم ينحرف عن القبلة
او لم يتكلم وكذلك من سلم في الثانية من المغرب الثانية
ويتفرع على بعض هذه المسائل مسائل احدها من نسي ركوعاً

واحداً

ركوعاً واحداً وذكر بعد السجود ولم يذكر موضعه اعاد الصلوة
على قول من قال كل سهو يلحق واحدة من الاوليين يوجب
الاعادة ولم يعد على القول الثاني ومن نسي اربع سجدات
من اربع ركعات وذكر بعد التسليم اعاد على القول
الاول وقضى على القول الثاني وسجد بعد كل سجدة سجدتي
السهو وان ترك ثلثاً او اثنتين او واحدة فعلى ذلك
والثالث لتسعة اشياء من ترك النية او تكبيرة الاحرام
وذكر او ركوعاً في واحدة من الاوليين وذكر بعد السجود
والسجدتين في واحدة منهما وذكر بعد الركوع او نسي
الركوع او السجدتين على ما ذكرنا من صلوة المغرب
او الغداة ومن زاد ركوعاً ومن زاد سجدتين في واحدة
منها ومن نقص ركعة او ما زاد وذكر بعد ان احدث
او تكلم او استدبر القبلة والرابع اربعة اشياء
من ترك القراءة وذكر بعد الركوع على قول من
قال انها غير ركن ومن قال انها ركن فهو يوجب
الاعادة ومن ترك تسبيح الركوع او السجود وذكر
بعد رفع الراس او التشهد الاول وذكر بعد الركوع

من الثالثة والاول من الوجه الثاني تسعة اشياء
من شك في الركوع بعد الفراغ من السجود في واحدة من
الاولتين او في السجدتين في واحدة منها بعد الركوع
او شك بين الاثنين والثلث في صلوة الغداة او بين
الثلث والاربع في المغرب او شك في صلوة الغداة
او بين الثلث والاربع في المغرب والمغرب والسفر
او في الاولتين من الرباعيات او شك ولم يدر
كم صلى والثاني ثمانية اشياء من شك في القراءة
قبل الركوع او في الركوع في واحدة من الاخيرتين قائماً
فان ذكر الكا انه قد ركع ارسل نفسه ولم يرفع راسه
فان ذكر بعد الركوع اعاد وفي السجدتين منها مع
الاخيرتين فان ذكر فيها انه قد سجد اعاد الصلوة وفي
اصحابنا من جعل حكم الاولتين كذلك او في سجدة واحدة
وهو جالس فان ذكر بعد انه كان قد سجد لم يعد
او في التشهد الاول حالة او في الثاني ولم يسلم بعد
او في تسبيح الركوع والسجود سجد ٣ والثالث
تسعة اشيا من شك في النية او تكبيرة الاحرام

حال القراءة او في القراءة حالة الركوع او بعده او في
الركوع من احديهما حالة السجود او بعده او في السجود منهما
وقد قام او في التشهد الاول قائماً او في الثاني وقد سلم
او سهى ثلث مرات متواليات او في سهو والرابع
اربعة مواضع من شك بين الاثنين والثلث او الاربع
او بين الثلث والاربع او بين الثلث والاربع بالاول
والثالث بنى على الاكثر ويتم الصلوة فاذا سلم صلى
ركعة من قيام او ركعتين من جلوس والثاني يبني
ايضاً على الاكثر ويسلم ثم يقوم فيصلي ركعتين بالحمد وحدها
والرابع كذلك في البناء فاذا سلم قام وصلى ركعتين
من جلوس واي من سبعة اشيا من تكلم في
الصلوة ناسياً ومن قام وكان من جهة القعود او
قعد ومن جهة القيام او شك بين الاربع والخمس ومن ذكر
بعد الركوع انه ترك التشهد الاول وقضى بعد التسليم
ومن نسي سجدة واحدة وذكر بعد الركوع وقضى بعد
التسليم او سجدتين من الاخيرتين وقضاهما على ذلك
جر جميع ذلك السجدتي السهو ومن سهى عنهما قضاهما

او الاربع
الاثنين و صح

اذا ذكر وان طال الزمان وان سهى في صلوة واحدة
بما يوجب الجبران سجدتي السهو اكثر من مرة واحدة
سجد لكل مرة واذا وقع سهو في صلوة الجماعة بما
يوجب سجدتي السهو كالامام والماموم سجدا جميعا سجدتي
السهو وان سهى احدهما وذكره الآخر لم تجب وان
سهى الامام دون الماموم ولم يذكره وجب السجدتان
على الامام ولزم الماموم متابعته احتياطا فجميع احكام
السهو على اختلافها يقع في اثنين وسبعين موضعا

فصل في صلوة الجمعة المكلف

في صلوة الجمعة اربعة اضرب اما تجب عليه وتصح منه
او تجب عليه ولا تصح به ولا منه او لا تجب عليه و
تصح به ومنه او لا تجب عليه ولا تصح به وتصح منه
فالاول من اجتمع فيه خمس خصال الاسلام والذكورة
والبلوغ والحرية وكمال العقل وانتفى منه ست
المرض والعمى والعرج والشيخوخة بحيث لا حراك معها
والسفر الموجب للتقصير والبعد عن الموضع الذي تقام

فيه

فيه الجمعة بمقدار فرسخين فصاعدا والثاني الكافر
والثالث اربعة المريض والاعمى والاعرج ومن
كان على راس فرسخين فصاعدا والرابع خمسة
المراة والعبد والمسافر والصبي والمجنون وتحتاج
في الانعقاد الى اربعة شروط حضور السلطان العادل
او من نصبه كذلك وحضور سبعة نفر حتى تجب او خمسة
حتى تستحب ممن تجب عليهم وتقع بهم او تكون بين
الجمعتين ثلثة اميال فصاعدا او تخطب خطبتان
تشتملان على اربعة اصناف حمد الله تعالى والصلوة
على النبي وآله عليه وعليهم السلام ووعظ الناس وقراءة سورة
خفيفة من القرآن ويجب ان يراعي الامام الذي
يخطب اربعة اشياء ان يخطب قائما مختارا وان
يكون على طهر ويخطب خطبتين ويفصل بينهما بجلسة
خفيفة ويجتمع فيه تسعة شروط الايمان والبلوغ و
كمال العقل والعدالة وصدق اللهجة والولادة من
حلال واقامة الفرائض في اول الوقت والصحة من الجنون
والجذام والبرص ويستحب ان يكون حاويا لاربع خصال

الفصاحة في الخطبة والبراءة من اللحن والتمتمة والتأتأة
فأفأة والتردي بين دمتي ويحفظ اربعة اشيا الجلوس
دون الدرجة العليا للاستراحة والصعود بسكينة
ووقار والاعتماد في الصعود على عكازة او قوس
وترك الالتفات عن يمين وشمال ويجب ثلثة اشيا
صعود المنبر قبل الزوال بمقدار ما اذا خطب زالت الشمس
وان يخطب قبل الزوال ويصلي بعده ركعتين فاذا صعد
اذن للمؤذن مرة واحدة والزيادة عليها بدعة
ويستحب في الخطبة ستة اشيا الاقتصاد وان يزيد
الوعظ على الفريضة والترغيب والترهيب والدعاء للائمة
عليهم السلام وللمؤمنين ويحرم عليه وعلى من حضر الكلام بين الخطبتين
وخلالها ويجب على من حضر الانصات اليهما ويستحب
في الصلوة خمسة اشياء ان يقرا في الاولى سورة
الجمعة وفي الثانية سورة المنافقين وان يقنت
قنوتين احدهما في الاولى قبل الركوع والثاني في
الثانية بعده وان يجمع بينها وبين العصر باذان واحد
واقامتين فصل في بيان

سيف ادم

احكام

احكام الجماعة الجماعة لا تصح الا في الصلوة المفروضات
او فيما كان في الاصل فريضة الا في صلوة الاستسقاء خاصة
وهي ضربان اما تجب الجماعة وهي في صلوة الجماعة خاصة
او تستحب وهي فيما عداها من المفروضات وفي صلوة الاستسقاء
اذا استكملت شروطها واكدها في الصلوة الخمس
والشروط التي تصح لاجلها ثلثة انواع احدها يرجع الى
الامام والثاني الى المأموم والثالث اليهما فما يرجع
الى الامام ثلثة اشياء الايمان والعدالة وكونه اقرا
القوم وينبغي ان ينتفي عنه احدى عشرة خصلة الكفر
والنصب وخلاف الحق في اصل الدين والفسق وخبث
الولادة وعقوق الوالدين وتطبيق الرق والغلف [illegible]
والخنوثة والانوثة وجاز للنساء الطاهرة ان تؤم
بامثالها اذا كانت اهلا لها وللعبد ان تؤم بمولاه
خاصة اذا كان اهلا لذلك وشروط امامة الصلوة
ست على الترتيب القراءة ثم الفقه ثم الشرف ثم
الهجرة ثم السن ثم الصباحة فان تساووا في القراءة
قدم الافقه فان تساووا قدم الاشرف الى ان

مساوياً لهم في القراءة والفقه وعلى هذا الترتيب الاقدم
هجرة ثم الاسن ثم الاصبح وجامع [illegible] فيما تقدم
وما يرجع الى المأموم شيئان التكليف والاسلام وما يرجع
اليهما حضور عاقلين مسلمين فصاعداً وتكره امامة ثلثة
عشر نفساً الا بامثالهم المتيمم والمسافر والمقيد والف
ومن لم يقدر على اصلاح لسانه ومن عجز عن اداء او وقف
او ابدل حرفاً من حرف او ارتج عليه في اول الكلام او لم يأت
بالحروف على الصحة والبيان والمجرود والمفلوج والمجذوم
والابرص وصاحب المسجد اولى بالامامة اذا كان اهلاً
لها والهاشمي احق اذا اجتمع فيه شروطها وما يتعلق بالجماعة
خمسة اضرب واجب ومندوب ومحظور ومكروه وجائز
فالواجب اربعة اشياء نية الاقتداء والوقوف خلفه
او عن احد جانبيه والانصات لقراءته اذا سمع
ومتابعته في افعال الصلوة والمستحب اثنا
عشر شيئاً الاجتماع في المكان المستوي والوقوف
خلف الامام ان كانوا جماعة فيهم رجال وعن يمينه
ان كانوا اثنين وعن يمينه وشماله قعوداً ان كانوا

عراة وقياماً ان كن نساء وتسوية الصف وتقارب بعضهم
من بعض وسد فرجه وان يكون سعة ما بين الصفين
مقدار مربض عنز وان يسمع الامام المؤتم الشهادتين
والانتظار للامام اذا كان الامام لم يفت الوقت او
الفضل وقطع صلوة للاقتداء بعدل واعادة الصلوة
مرة في جماعة اذا صلى منفرداً وجلوس الامام في
التعقيب حتى يتم الصلوة من لم يدرك معه جميع
الركعات والمحظور سبعة اشياء وقوف الامام على
سطح او موضع مرتفع اذا كان المأموم اسفل منه ووقوف
الامام امام او خلف حائل بينهما او بينه وبين الصف
المتصل بالامام الا النساء والتقدم على الامام الى
الركوع او الى السجود او الى الانتصاب منهما ومفارقة
الامام لغير عذر والكلام بعد قول المؤذن قد قامت
الصلوة الا فيما يتعلق بها والتنفل اذا اقيم للفريضة
مع وجود من يصح الاقتداء به والاجتماع في النافلة الا
فيما ذكرنا والمكروه سبعة اشياء وقوف الامام في المحراب
الداخل ووقوف المأموم عن يساره منفردين والوقوف

منفرداً اذا كان الصف فرجة والاجتماع مرتين في
صلوة ومسجد واحد واطالة الصلوة انتظاراً للغير و
تاخير الصلوة انتظاراً لمن تكثر به الجماعة وان يسمع
المأموم الامام والي غير سبعة عشر شيئاً الاقتداء
في فريضة باخرى وفي الاداء بالقضاء وعلى العكس
والاقتداء في فريضة باخرى وفي الاداء بالقضاء وعلى
العكس والاقتداء المفترض بالمتنفل والمتنفل بالمفترض
وترك الجماعة لعذر عام وهو ثلثة اشياء الوحل و
المطر والريح الشديدة او لعذر خاص وهو عشرة
اشياء خوف الضرر على النفس او المال او الدين والمرض
والتمريض وغلبة النوم وفراق الرفقة والاكل مع شدة
الشهوة وحضور الطعام وهلاك الطعام ووقوف
الامام على موضع اعلى من موضع المأموم مع استواء
المكان ووقوف الامام بين الاساطين او على
موضع عال او خارج المسجد مع مشاهدة الامام او
حكماً وان يلحق بالصف في الصلوة اذا ادرك الامام
في الركوع قبل الوصول اليه وان يقف منفرداً حتى يجيء

من يقف معه والاجتماع في السفن المشدود بعضها الى
بعض وفي غير المشدود ما لم يحل بينهما حائل والامامة
للاعمى اذا سدد وتقديم غير امام المسجد اذا خيف
فوات الوقت او الفضل ومفارقة الامام لعذر واطالة
الركوع للامام اذا احس بداخل وروي انه مستحب و
استخلافه حتى يتم الصلوة بالناس ان سبقه حدث
والاقتصار على تكبيرة الافتتاح اذا ادرك الامام في
الركوع وخاف الفوت وانما ترتيب وقوف الامام
والمأموم نظران احدهما يقف المأموم عن جانب
الامام والآخر يقف خلفه فالاول اذا صلى رجلان
جماعة وقف المأموم على يمين الامام او صلى قوم عراة
او زمنى صلوا جميعاً جلوساً والامام وسطهم وتقدم
الامام العراة امامهم بركبته وركع وسجد بالايماء و
المأمومون يركعون ويسجدون او صلت النساء
جماعة وقفت التي تؤمهن وسطهن والثاني
اذا صلى رجل وامرأة جماعة وقفت المرأة خلفه او
صلى رجال جماعة وقفوا خلف الامام او صلى رجال

ونساء وخناثى وعبيد وصبيان وعراة وقف الرجال
اولا خلف الامام ثم العبيد ثم الصبيان ثم العراة جلوسا
ثم الخناثى اذا اشكل امرها ثم النساء وان وقف
الرجال بيمين الامام جاز فصل
في بيان احكام صلوة السفر السفر ثلثة اضرب
معصية ومباح وطاعة فالسفر اذا كان معصية لم يجز
فيه التقصير في قصر الصلوة بحال ولا افطار الصوم وان
كان مباحا او طاعة لم يخل اما بلغ حد التقصير بريدين
ثمانية فراسخ او لم يبلغ فان لم يبلغ لم يخل اما كان اربعة
فراسخ فصاعدا او لم يكن فان لم يكن لم يقصر بحال
وان كان لم يخل اما اراد الرجوع من يومه او من
غده او لم يرد الرجوع كذلك فان اراد الرجوع من
يومه قصر وان اراد الرجوع من غده كان مخيرا بين
التقصير والاتمام في الصلوة دون الصوم وان لم
يرد الرجوع اتم على كل حال هذا اذا لم يكن سفره في
حكم الحضر فان كان سفره في حكم الحضر لم يخل كان
له دار اقامة او لم يكن فان كان له دار اقامة يكون

لم

له فيها مقام خمسة ايام قصر بالنهار واتم بالليل وان
وان لم يكن له دار اقامة اتم على كل حال والذي يكون
سفره في حكم الحضر ثمانية رهط المكاري والملاح والراعي
والبدوي والبريد والذي يدور في امارته او جبايته
او تجارته من سوق الى سوق وان بلغ سفره مسافة
التقصير لم يخل من ثلثة اوجه اما نوى السفر ولم يخرج
او خرج ولم ينو او نوى وخرج فالاول يكون حاضرا
والثاني يكون في حكم الحاضر وان قطع منازل مثل
من انطلقت له دابة او ابق له عبد او هرب غريم له فخرج
في طلبه والثالث لم يخل من ثمانية اوجه اما وقف
في الطريق او عدل عنه الى صيد او مر بضيعة له او
مضى غير معرج او نوى اقامة عشر في المقصد او لم ينو
ثم نوى اذا بلغ المقصد او نوى الاقامة ان رأى فلانا
او نوى السفر الى احد الاحرام الاربعة فالاول ان
نوى اقامة عشرة اتم وان لم ينو قصر والثاني ثلثة
اضرب اما عدل الى الصيد لهوا ولا يجوز له التقصير
او لطلب قوته ويلزمه التقصير او للتجارة ويلزمه التقصير

في الصلوة دون الصوم والثالث كان له فيها
مسكن نزل به ستة اشهر فصاعدًا اتم وان لم يكن
قصر الا اذا نوى اقامة عشرة والرابع كان فرضه التقصير
في الصلوة والصوم والخامس فرضه التقصير في الطريق
والاتمام في المقصد وان بدا له والسادس فرضه
التقصير في الطريق فاذا بلغ المقصد ولم يبد له في الاقامة
اتم فان بدا له لم يخل اما اتم صلوة واحدة ولزمه الاتمام
او بدا له قبل ان يصلي ولزمه التقصير ان لم ينو اصلا ويقصر
ما بينه وبين شهر فان اقام شهرًا اتم بعد ذلك ولو صلوة
واحدة والسابع ان رأى فلانًا اتم ولو بدا له واتم
يومًا واحدًا بعد رؤيته وقصر وان لم ينو الاقامة
ما بينه وبين شهر اذا لم يره والثامن يستحب له
الاتمام فيه وان لم ينو مقام عشرة ويجوز له التقصير
واذا رجع الى بلده من لم ينو السفر وكان المسافة
قدر التقصير قصر والعاصي في السفر عشرة رهط الباغي
والعادي وقاطع الطريق والساعي فسادًا والقاصد
الى فجور والتابع لسلطان جاير مختارًا في طاعته

والسابع

والعبد الابق والهارب من الغريم وهو يقدر على قضاء
حقه من غير اجحاف به والهاربة من الزوج فهي غير
مجوسية في دار الكفر ومن طلب الصيد لهوًا فصل
في بيان صلوة الخوف صلوة الخوف
ضربان صلوة الخوف وصلوة شدة الخوف فصلوة الخوف
لا تحل الا لاقوام لمن يقاتل قتالا واجبا او مباحا او من
كان في حكم من قاتل مباحا مثل الدافع عن النفس او
المال لما رأى سوادا او ظنه عدوا وانما يجوز ذلك بثلثة
شروط كون العدو في خلاف جهة القبلة وخوف
الغدر والانكباب منهم عليهم وامكان افتراقهم فرقتين
ومقاومة كل فرقة منها العدو وهي مقصورة سفرا وحضرا
فاذا ارادوا ذلك افترقوا فرقتين ووقفت احديهما
بازاء العدو والاخرى مع الامام عليهم السلاح وصلى
الامام بها ركعة وقام الى الثانية ووقف فيها حتى
قرأت وركعت ناوية للمفارقة عن الامام واتمت
الصلوة ورجعت الى مكان الاخرى وجاءت هي
واقتدت بالامام وصلت الثانية معه فاذا جلس

وقرات
الامام والتشهد قامت فصلتها وتم لمفارقة الامام
وركعت وسجدت وتشهدت فسلم بهم الامام و
ان كانت الصلوة ثلاثية صلى الامام بالفرقة الاولى
ركعة ووقف في الثانية حتى اتمت ورجعت
الى موقف الاولى وجاءت هي واقتدت به
وصلى ركعتين وجلس في التشهد حتى قامت ناوية للمفا بقية
واتمت وسلم بها واما صلوة شدة الخوف فيصلي
حسب ما يمكن قائما وراكبا وماشيا وساجدا على قربوس
السرج وموميا مستقبل القبلة وغير مستقبلها وان لم يمكن
الايماء فابدل لكل ركعة سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اكبر والخائف من السيل والسبع والعدو
يصلي صلوة شدة الخوف فصل

في باب صلوة العيد شروطها وجوب صلوة
الجمعة ويجب على من يجب عليه وتسقط عمن تسقط عنه
الا ان صلوة العيد اذا سقط وجوبها لم يسقط استحبابها
واذا فاتت لا يلزم قضاؤها الا اذا وصل الى الخطبة
وجلس مستمعا اليها واذا لم تصل في الجماعة استحب

ان

ان تصلى على الانفراد وينبغي ان تقام مع الاختيار
في الصحراء الا بمكة فانه تصلى في المسجد الحرام ولا يجوز
صلوة النافلة قبلها ولا بعدها قبل الزوال الا بالمدينة
فانه يستحب ان تصلى فيها ركعتان في مسجد النبي صلى الله
عليه وآله قبل الخروج الى المصلى ووقتها من عند انبساط
الشمس الى وقت الزوال وكيفيتها ركعتان باثنتي
عشرة تكبيرة سبع في الاولى وخمس في الثانية بزيادة
تسع تكبيرات على التكبيرات المعتادة في سائر الصلوة
ويستحب ان تقرا في اوليهما بعد الحمد سورة الاعلى
وفي الاولى سورة الشمس ويفصل بين كل تكبيرتين
بقنوت ويرفع يديه بالتكبير والقنوت ويقدم
القراءة على التكبيرات وجوبا في الركعتين ويركع
بعد السابعة في الاولى وبعد الخامسة في الثانية
ويكبر بالتكبير المعروف بعد اربع صلوات مفروضات
في عيد الفطر بعد المغرب والعشاء والغداة و
صلوة العيد وبعد خمس عشرة صلوة في عيد الاضحى
اذا كان بمنى وبعد عشر صلوة اذا لم يكن بها ابتداء

من بعد صلوة الظهر يوم العيد الى ان يستوفى والخطبة
يوم العيد بعد الصلوة ويقوم الامام على منبر معمول من
الطين ويخطب مثل خطبة الجمعة ويعلم الناس الفطرة و
الاضحية في يومها فصل في بيان صلوة
الكسوف صلوة الكسوف تجب عند احدى
اربع آيات كسوف الشمس وخسوف القمر والزلازل والرياح
السود المظلمة فاذا انكسفت الشمس او خسف القمر جميعًا
وترك الصلوة عمدًا قضى بغسل وان تركها غير متعمد قضى
قضى بغير غسل ولا احترق بعض الغسل وترك متعمدًا
قضى بغير غسل وان ترك سهوًا لم تقض واول وقتها
اذا ابتدا في الاحتراق وآخره اذا ابتدا في الانجلاء
واول وقت صلوة الزلازل والرياح السود اول
ظهورها وليس لآخره وقت معين وان كان وقتها
وقت فريضة موظفة ابتدا بالموظفة وان كان
وقتها قريبًا من وقت الموظفة ودخل فيها ثم دخل
وقت الموظفة اتمها ما لم يخف فوات الموظفة فان
خاف فوتها قطعها وصلى الموظفة او خففها ان

الكن وهي عشر ركعات باربع سجدات او ركعتان بعشر
ركوعات ويستحب ان يقرا فيها السورة الطوال
وان يعيد اذا فرغ منها قبل الانجلاء وكيفيتها ان
يفتتح ويتوجه ويقرا الحمد وسورة طويلة مثل الانبيا
والكهف فاذا فرغ ركع وطول زمان الركوع مثل
زمان القراءة ورفع راسه بالتكبير وقرا الحمد وسورة
وعاد الى الركوع هكذا خمسًا وقال اذا رفع راسه
من الركوع الخامس سمع الله لمن حمده وسجد بعده سجدتين
وقام وفعل مثل ما فعل وقنت اذا اراد الركوع العاشر
وان قنت خمس مرات عند كل ركوعين كان افضل
وان قرا بعض السورة جاز فان اراد اتمامها بعد
الركوع الاول لم يقرا الحمد وان اراد قراءة اخرى قرا
الحمد فصل في بيان صلوة الاستسقا
وهي مثل صلوة العيد صفة وهيئة وترتيبًا وفي الخروج
الى المصلى الا انه لم يندب فيها الى قراءة سورة معينة
ويستحب اذا اجدبت البلاد وقلت الامطار
ونضبت العيون والآبار فاذا اراد الناس

ذلك تقدم الامام اليهم بصوم ثلثة ايام السبت والاحد
والاثنين ثم خرج بهم يوم الاثنين الى الصحرا الا بمكة وليتقدمه
وتقدمه الناس وهو على اثرهم بسكينة ووقار
وصلى بهم فاذا فرغ من الصلوة قام وهو مستقبل القبلة
والناس معه وكبروا الله تعالى مائة تكبيرة ورفعوا
بها الاصوات ثم التفتوا عن ايمانهم وسبحوا الله
تعالى مائة تسبيحة ثم التفتوا عن شمايلهم وهللوا مائة
تهليلة ثم استقبل الامام الناس وحمدوا الله تعالى
مائة تحميدة يرفعون اصواتهم في جميع ذلك ثم خطب
الامام بخطبة الاستسقاء المروية عن امير المؤمنين عليه السلم
فان لم يعلم اقتصر بالدعاء فان لم يسقوا اعادوا
ثانيا وثالثا فاذا اسقوا صلوا شكرا لله تعالى وانما
يحضروا الاستسقاء الشيوخ الكبار والصبية الصغار
والعجايز من النساء والبهايم ويكره احضار اهل
الذمة فصل في بيان صلوة المريض
المريض وصلاته ثمانية اضرب فان قدر على الصلوة
قائما متعمدا على حايط او عكازة صلى قائما متعمدا

علي

عليه وان لم يمكنه القيام في بعضها صلى كذلك الا قاعدا
وان امكنه الركوع قائما صلى قاعدا او قام للركوع وان لم يمكنه
الا القيام لم يقم للركوع وسجد على الارض ان امكنه فان
لم يمكنه رفع الشي ذاته وسجد عليها وان لم يمكنه قاعدا
وامكنه مضطجعا صلى كذلك وركع وسجد فان لم يمكنه
اومى بالركوع والسجود مضطجعا فان لم يمكنه استلقى على قفاه
واومى وغمض عينيه اذا اراد الركوع وفتحهما اذا اراد رفع
الراس منه واذا كان مبطونا وحدث به ما ينقض
الصلوة قطع وتطهر وبنى وان كان به سلس البول
وكذلك اذا استبرى ووجب عليه ان يلف خرقة على
ذكره لئلا تتعدى النجاسة الى بدنه وثوبه واذا
صلى قاعدا فصلى بين قعدة القيام وبين قعدة الجلوس
بالجلسة وجلس متربعا جاز له القراءة وعلى وركه
متشهدا ان امكنه فان لم يمكن فعل كيف امكنه وان كان
ماشيا جاز له ان يصلي النوافل راكبا وسجد
على ما يتمكن منه ان امكن وان تنفل وصلى بالايماء
جاز فصل في بيان صلوة العريان

العريان على اربعة اضرب فان وجد ما يستر به العورة
من الحشيش او الطين الطاهر سترها به فان لم يجد واراد
الصلوة جماعةً فقد ذكرنا حكمه وان صلى منفرداً بحيث يامن
الاطلاع احد عليه صلى قائماً وان لم يامن صلى قاعداً ومن
كان معه ثوب نجس فهو في حكم العاري وان كانت جماعة
عراة ومع احدهم ما يستر به العورة استحب له اذا صلى
فيها ان يعيرها واحداً فواحداً حتى يصلوا فيها والمقيد
صلى على حالته كيف امكنه فصل في بيان
الصلوة في السفينة من ركب السفينة وقدر على
الشط فالمستحب له ان يخرج لصلوة الفريضة اليه فان
لم يخرج وصلى فيها جاز وصلى قائماً مستقبل القبلة فان
لم يتمكن من القيام صلى جالساً فان دارت السفينة و
امكن ان يدور معها ليكون وجهه الى القبلة دار فان لم
يمكنه استقبل بتكبيرة الاحرام وصلى كيف دارت وسجد ان
شاء على خشبها وان كانت متغيرة وكان له ثوب يغطيه
به غطاه وسجد عليه وان لم يتمكن من القيام صلى جالساً
ولكن له ما يستر به يسجد على القير اذا لم يكن له ما يسجد عليه والمتنفل

يجوز له ان يصلي الى راس السفينة وان راعى القبلة كان افضل
والبحار والانهار في ذلك سواء فصل في بيان
صلوة الغريق والموتحل والسابح هؤلاء اذا دخل
عليهم وقت الصلوة ولم يتمكنوا من موضع يصلون عليه صلوا
ايماء والسجود اخفض من الركوع ولا بد من استقبال القبلة
اذاً فصل في بيان صلوة الليل ونوافل
شهر رمضان وغيرها صلوة الليل احدى عشر ركعة
فاذا اراد ذلك قام وتطهر وابتدأ فصلى ركعتين ركعتين
كل ركعة منها بالحمد مرة والاخلاص ثلثين مرة وقنت
وعقب بعد كل ركعتين بالدعاء المأثور او بما تيسر له وصلى
بعد ذلك ست ركعات كل ركعة بتسليمة وقرأ فيها السور
الطوال مثل الانبياء والكهف والحواميم وعقب بعد كل
ركعتين وقنت في الثانية قبل الركوع ثم صلى ركعتي صلوة
الشفع وتوجه فيها وفي الاول وفي الاولى بسبع تكبيرات وقرأ
في الاول الحمد وسورة الفلق وفي الثانية الحمد وسورة الناس
وقنت بالمأثور وعقب بالمروي وسجد ثم قام الى مفردة
الوتر وتوجه وقرأ فيها الحمد وسورة الاخلاص ثلث مرات

والمعوذتين وقنت قنوتاً طويلاً بالمروي ودعا فيه لاربعين نفرا
من خيار اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله ومن خيار اصحاب
الائمة عليهم السلم وسماهم باسمائهم واسماء آبائهم ودعا للمؤمنين
وسمى من قدر عليه والدبر ودعا على من حاد الله ورسوله
صلعم وتضرع وابتهل واستغفر واناب فاذا فرغ من القنوت
وركع ورفع راسه دعا بالدعاء الماثور المروي فاذا فرغ
من الصلوة عقب بما هو مروي ثم قام الى ركعتي الغداة عليهم
وصلى وعقب واضطجع ووضع الخد الايمن على اليد اليمنى
ودعا وقرا الايات الموقوفة بذلك من القران على
ما هو مذكور واما نوافل شهر رمضان فالف ركعة منها
ثلثمائة ركعة في ثلث ليال ليلة تسع عشرة واحدى
وعشرين وثلث وعشرين وثلثمائة وثمانون ركعة في تسع
عشرة ليلة كل ليلة عشرين ركعة منها ثماني ركعات
بعد المغرب قبل العشائين والباقي بعد العشاء وماتان
واربعون ركعة في ثماني ليالي الباقية كل ليلة ثلثين
بين العشائين ثمانيا والباقي بعده ويقرا في كل ركعة الحمد
مرة وقل هو الله احد عشر مرات ودعا بعد كل ركعتين بالماثور

ان المكنة

ان المكنة وصلى في كل جمعة منها عشر ركعات اربع ركعات
صلوة امير المؤمنين وركعتان صلوة الطاهرة واربع ركعات
صلوة جعفر عليهما السلم وصلى في سحر الجمعة الاخيرة عشرين
ركعة صلوة امير المؤمنين عليه السلم وسحر السبت الاخير
عشرين ركعة صلوة الطاهرة عليها السلم وصلى ليلة
النصف زيادة على الالف مائة ركعة واما
صلوة امير المؤمنين عليه السلم فاربع ركعات بتشهدين
وتسليمين يقرا في كل ركعة منها الحمد مرة والاخلاص
خمسين مرة وصلوة فاطمة عليها السلم ركعتان
يقرا في الاولى مائة مرة سورة الاخلاص بعد الفاتحة وصلوة
جعفر عليه السلم اربع ركعات بتشهدين وتسليمتين يقرا
في الاولى الحمد واذا زلزلت الارض وفي الثانية
الحمد والعاديات وفي الثالثة الحمد واذا جاء
نصر الله وفي الرابعة الحمد وقل هو الله احد ويقنت
فيها قنوتين ويسبح في الجميع ثلثمائة تسبيحة في كل ركعة
خمسة وسبعين بعد القراءة قبل الركوع في كل ركعة
خمسة عشر وفي الركوع عشرا وفي رفع الراس منه

عشراً وعقب بعد كل واحدة من هذه الصلوات بالدعاء
والتسبيح المرويان لها وان صلى صلوة جعفر بالليل
او بالنهار واحتسب من نافلته جاز فصل
في بيان الصلوة على الاموات الفصل يشتمل
على بيان خمسة انواع من يجب الصلوة عليه ومن
تحظر الصلوة عليه ومن يصلى عليه سنة وتقية
ومن يكبر عليه خمساً ومن يكبر عليه اربعاً فالاول
كل من بلغ ست سنين فصاعداً من اهل الايمان
والثاني ثلثة اصناف الكافر والمنافق والمقتول
باغياً والثالث كل طفل من اهل الايمان لم يبلغ
ست سنين والرابع كل من اقر بالولاية من المسلمين
والخامس كل من قربها ومن يصلى عليه ضربان مكتس
وعار فالمكتسي يوضع نعشه بحذاء القبلة بحيث
لو اضطجع على يمينه لكان بازاء القبلة ورأسه
الى يمينها فان وضع منكوساً وصلى عليه وجبت
اعادة الصلوة عليه ما لم يدفن ولم يخل اما كان
مفرداً او معه ميت آخر فان كان مفرداً وكان

رجلاً وقف الامام عند وسط الجنازة وان كانت
امرأة وقف عند صدرها وان كان معه غيره
لم يخل من تسعة اوجه اما كان رجلين او امرأتين
او رجلاً او امرأة وصبية او صبياً او رجلاً وخنثى
او حراً او عبداً او رجلاً حراً او عبداً او امرأة وخنثى
وصبياً وصبية فالاول قدم الاعلى سناً الى جهة
القبلة والثاني كذلك والثالث قدمت المرأة و
الرابع قدم الصبي والخامس قدمت الصبية والسادس
قدمت المرأة اذا كان الصبي ممن يجب عليه الصلوة
والسابع قدم الخنثى والثامن قدم العبد والتاسع
قدمت الصبية ثم الامة ثم المرأة ثم الخنثى ثم الصبي
ثم العبد ثم الحر وان كان الصبي ممن لا يجب عليه الصلوة
قدم على المرأة ومن يصلي على الميت سبعة اصناف
اما كان رجلين او رجلاً وامرأة او امرأتين او رجالاً
جماعة او عراة او نساء او رجالاً ونساء وخناثى
وصبية وعبيداً فالاول يقف المأموم خلف الامام
والثاني كذلك والثالث تقف المؤتمة خلفهما

والرابع يقف المأموم خلف الامام وان كن نساء يقف الامام
وسطهن وصففن ايديهن على سوآتهن وان كن يقف
الامام والباقيات عن يمينها ويسارها وان كان
فيهن حائض وجبت عن الصف ووقفت بارزة من
الصف وان اجتمع يقف الامام ثم الرجال ثم
العبيد ثم الصبيان ثم الخناثى ثم النساء واولى
الناس بالصلوة على الميت فاولهم به في الميراث
الا اذا حضر الاب والابن معا فان الاب احق
من الابن والزوج ~~والهو~~ احق بالصلوة على المرأة
فان حضر امام عدل فهو احق بالصلوة وليس للاجل ان
يتقدمه وان حضر هاشمي وكان اهلا للامامة قدمه
الولي استحبابا والصلوة في موضع المخصوص بها افضل
ويجوز في المساجد وافضل الصفوف الاخير واذا نوى
للصلوة ورفع يديه بالتكبير وتشهد الشهادتين بعده
ثم كبر الثانية وصلى بعدها على النبي وآله عليه وعليهم السلم
ثم كبر الثالثة ودعا للمؤمنين ثم كبر الرابعة ودعا على
الميت ان كان ناصبا وختم الصلوة بها ودعا

له ان كان مؤمنا وان كان مستضعفا دعا له بدعائه وان
كان ممن لا يعرف عقيدته سأل الله تعالى ان يجعله
ولابويه فرطا ثم كبر الخامسة وقال ثلث مرات
عفوك وليس الطهارة من شرط صحة هذه الصلوة وانما
هي من شروط فضلها ولا قراءة فيها ولا يرفع اليد بالتكبير
الا في الاولى وروي رفع اليد في الجميع وان سبق المأموم
الامام بتكبيرة اعادها معه وان فاتته واحدة كبر
عليه بعد فراغ الامام وان فاتته الصلوة يصلي على
القبر الى انقضاء يوم وليلة واذا صلى عليه لم يبرح من
مكانه حتى ترى الجنازة على ايدي الرجال

كتاب الزكوة

هذا الفصل يشتمل على بيان زكوة الاموال وزكوة الرؤس
وزكوة الاموال يحتاج الى معرفة ستة عشر شيئا
معرفة وجوبها ومن يجب عليه ويصح منه اداؤها ومن يجب
عليه ولا يصح منه اداؤها ومن لا يجب عليه ويلزم في ماله
ومن يضمن اذا لم يؤد ومن لم يضمن ومن سقط عنه اداؤها
وما يجب فيه الزكوة من الاموال وما يستحب وما ليس فيه الزكوة

من الاموال والقدر الذي يجب اخراجه منه الى المستحق والوقت
الذي يجب فيه ومن المستحق لها ومن له صرفها الى المستحق
ومن اذا اخرج الزكوة وجب عليه اعادتها فاما الاول
فمعلوم ضرورة من دين نبينا محمد صلى الله عليه وآله والثاني
كل مكلف مسلم والثالث الكافر والرابع الصبي والخامس
كل من تمكن من اخراجها من المال وايصالها الى المستحق
او الى من اليه التفرقة على المستحق ولم يؤد او لم تمكن
ولم يعزل قدر الفريضة عن المال اذا وجب والسادس
من لم تمكن وقد عزل حق الزكوة عن ماله ولم يفرط فيه عنه
والسابع الكافر اذا اسلم فانه يسقط عنه الزكوة التي
كانت واجبة عليه كافرا واما من تسعة اشياء
الذهب والفضة والحنطة والشعير والتمر والزبيب
والابل والبقر والغنم والتاسع ستة اشياء الخيل
السائمة الاناث ومال التجارة اذا طلبت براس
المال او باكثر فان طلبت باقل لم يلزم وقال قوم
من اصحابنا يجب فيه الزكوة ومن قال بالاستحباب
قال بعضهم يكون فيه زكوة سنة وان مر عليه سنون

وقال

وقال آخرون يلزم كل سنة وسبائك الذهب والفضة
ما لم يفر به من الزكوة فان فر به وجبت والحلي المحرم
لبسه مثل حلي الرجال للنساء وحلي النساء للرجال ما لم
يفر به من الزكوة وكل ما يخرج من الارض مما يكال او يوزن
سوى الاجناس التسعة اذا بلغ النصاب وكل مال
غاب عن صاحبه سنين ثم تمكن منه اخرج الزكوة لسنة
واحدة استحبابا والعاشر ستة عشر شيئا العاملة
من الحيوان وغير السائمة من الغنم والحمير والبغال
والمتولدة بين الغنم والظباء على قول وعند الاهل من
الحيوان اذا هلك وتانس وكل مال سوى ما ذكرناه مما تجب
فيه الزكوة او تستحب من الدور والمساكن والضياع والعقار
والاثاث والحلي المباح الاستعمال ومال الطفل والمجنون من الذهب
والفضة وكل مال لم تمكن منه صاحبه قرضا كان او غيره
والخضراوات والحادي عشر المال الزكوي اذا بلغ مقدار نصاب
فصاعدا وان نقص قدر الفريضة والثاني عشر
مضى السنة على النصاب التام ان كان المال مما يعتبر
حول الحول وهو خمسة اشياء الذهب والفضة والابل والبقر

والنعم من المال الذي يجب فيه الزكوة وغيره اشياء مما تجب
فيه الزكوة وهي ما سوى ما يخرج من الارض مما يكال ويوزن فاذا
مر على المال احد عشر شهرا او استهل الشهر الثاني عشر فقد وجبت
الزكوة وبدو الصلاح في الغلة والتمر في الواجب من الزكوة والمستحب
فان وقت الوجوب في ذلك غير وقت الاداء ووقت الوجوب
والاداء واحد فيما سواه والاصناف الذين ذكرهم الله تعالى
في القرآن بقوله انما الصدقات للفقراء الآية وهم
ثمانية نفر والخمس عشر ثلثة نفر الامام اذا احضر وطلب حتى
يقسم ثم صاحب المال اذا كان عارفا بذلك ثم من اذن
له الامام في ذلك من نوابه والفقهاء الامناء وان دس عشر
ستة نفر احدهم من ادى زكوة المال ولم ينو او دفع الى
غير المستحق اما عاملا بذلك او دفع وظن انه مستحق ثم ظهر انه
غير مستحق او دفعها معجلة ثم تغير حال المدفوع اليه بغنى قبل
حول الحول او نحو على الغنى ولم يعلم الا بعد (?) منه او دفع
الى وكيل له ليؤدي فتلف او دفع الى غير المستحق فصل
في بيان زكوة الابل انما تجب الزكوة فيها باربعة
شروط الملك والنصاب وحول الحول والسوم للدر والنسل

فالنصاب

فالنصاب المبلغ الذي تجب فيه الزكوة وما لا تجب فيه
الزكوة يسمى شنقا كان تحته نصاب او لم يكن وما يوخذ
منها ما يسمى فريضة وفيها ثلثة عشر نصابا خمسة منها متجانسة
وهي خمسة ثم عشرة ثم خمسة عشر ثم عشرون ثم خمسة وعشرون
وثمانية مختلفة ستة وعشرون ستة وثلثون ستة واربعون
احد وستون ستة وسبعون احد وتسعون مائة واحد وعشرون
ثم تغير ذلك الحكم وصار النصاب اربعين او خمسين والاشناق
كذلك لان تحت كل نصاب شنقا الا في ستة وعشرين
وفيها اثنا عشرة فريضة خمسة متجانسة وهي كل ما يجب
في كل خمسة الى خمسة وعشرين وهي جذع من الضان او ثني
من المعز من غنم ذلك البلد والرديء لا يجزي والباقي مختلفة
وهي بنت مخاض او ابن لبون ذكر في ستة وعشرين
وبنت لبون في ستة وثلثين وحقة في ستة واربعين
وجذعة في احدى وستين وبنتا لبون في ستة وسبعين وحقتان
في احدى وتسعين وثلث بنات لبون في مائة واحد وعشرين
وبنتا لبون وحقة في مائة وثلثين وعلى ذلك فاذا لم يكن له ما يجب
عليه وكان معه ما يجب فيما دونه من النصاب او فوقه

دفع واسترد شاتين او عشرين درهما ان كان فوقه ودفع
ما معه وما ذكرنا ان كان دونه مثل من وجب عليه بنت
لبون ومعه بنت مخاض اوما هو في حكمها من ابن اللبون
او حقة وان حصل معه من النصب ما ينقسم
على اربعينات وخمسينات مثل مائتين فانها تنقسم
على خمس اربعينات وخمسينات مثل مائتين فانها
تنقسم على خمس اربعينات واربع خمسينات كان مخيرا
ان شاء دفع اربع حقاق وان شاء خمس بنات
لبون والحقة افضل وان كان الابل صحاحا او مراضا او سمانا
ومهازيل لم يجزي الادون ولم يلزم الاعلى بل يلزم الوسط
وان تبرع بالاجود فقد احسن ولا يجمع فيها بين المتفرق
ولا يفرق بين المجتمع **فصل** في بيان
زكوة البقر شروط زكوة البقر مثل
شروط زكوة الابل من الملك والنصاب والحول والسوم وما
تعلق به الزكوة نصاب وما لم يتعلق به وقص والماخوذ
منه فريضة فالنصاب فيها اثنان وهما ثلثون واربعون
والوقص اثنان وهما ما تحتها والفريضة اثنان

تبيع او تبيعة ومسنة فان انقسم المال على اربعين وثلثين
مثل مائة وعشرين او كان المال صحيحا ومعيبا او جيدا او
رديا او سمينا وهزيلا كان حكمه على ما ذكرنا في الابل والبقر
والجاموس جنس في الزكوة **فصل** في
بيان زكوة الغنم شروط وجوب زكوة الغنم
مثل شروط الابل والبقر وما يتعلق به النصاب وما
يوخذ منه الفريضة وما لا يتعلق به يسمى عفوا فالنصاب
فيها اربعة والعفو كذلك والفريضة جنس واحد وهو
في كل نصاب واحد من جنسه وباختلاف الغنم في
بالبلد لا يتغير الحكم والنصاب الاول اربعون والثاني
مائة واحد وعشرون والثالث مائتان وواحدة
والرابع ثلثمائة وواحدة فاذا زاد على ذلك تغير هذا
الحكم فكان في كل مائة شاة ولا يجزي الردي ولا يلزم
الافضل وحكم الصحيح والمريض والسمين والهزيل والجيد
والردي على ما ذكرنا والسخال لها حكم حول الغنم وا
كذلك حكم ولد الابل والبقر والضان والمعز جنس
واقل الاسنان التي تجزي الجذع من الضان وما تم له

سنة من المعزو اذا حال الحول وباع او رهن لم ينعقد في الفريضة
وان خلت به واحدة من النصاب قبل الحول وعادت
لم تسقط الزكوة وان لم تعد بطلت فصل

في بيان زكوة الذهب والفضة

شروط زكوة الذهب والفضة اربعة الملك والنصاب
والحول وكونهما مضروبين منقوشين او في حكم المضروب
والمنقوش وفي كل واحد نصابان وعفوان
والماخوذ منهما يسمى فريضة والفريضة فيهما ربع العشر
فالنصاب الاول في الذهب عشرون دينارا وفيه
نصف دينار وفي الفضة مائتا درهم وفيها خمسة دراهم
والنصاب الثاني في الذهب اربعة دنانير وفيها
عشر دينار وفي الفضة اربعون درهما وفيها درهم وعلى
هذا ابدا كلما بلغ والعفو الاول في الذهب قدر ما
نقص عن العشرين وفي الفضة ما نقص عن المائتين
والعفو الثاني في الذهب ما نقص عن الاربعة ويتم
هذا الحكم وفي الفضة ما نقص عن الاربعين وعلى ذلك ابدا
وان كان الذهب والفضة مضروبين غير خالصين اعتبر

بالخالص

بالخالص وان تم النصاب طرفي السنة دون وسطها
او في احد طرفيها لم تجب فيه الزكوة وان كان مالا غائبا
عنه ولم يتمكن منه او وديعة ولم يصل اليه او قرضا على احد
ولم يرد عليه او دفينا وقد نسي او لم يتمكن منه او غير
مضروب ولا منقوش ولم يفر به من الزكوة لم تجب
الزكوة فيه وان تمكن او فر بغير المنقوش المضروب من — المستقرض
الزكوة او لم ياخذ المال من المستقرض وهو يرد عليه
وجب فيه الزكوة فصل في بيان
زكوة الغلات والثمار انما تجب
الزكوة في الجميع بشرطي الملكية والنصاب فيها فاخذ
والعفو واحد فالنصاب خمسة اوساق والوسق ستون
صاعا والصاع تسعة ارطال بالعراقي والعفو ما نقص
عن ذلك ولم يخل جميع ذلك من ثلثة اوجه اما سقي
سيحا او بعلا او عذيا او سقي بالغرب او الدوالي
او ما يلزم عليه المؤن الكثيرة او سقي بهما معا فالاول
يلزم فيه العشر والثاني نصف العشر والثالث على ثلثة
اضرب اما كان الغالب ما يلزم معه العشر او نصف العشر او كان

سقا ويا فالاول يلزم فيه العشر والثاني نصف العشر والثالث
يلزم في نصفه العشر وفي نصفه نصف العشر والثمر ضربان
اما اختلف زمان ادراكها في السنة او حمل شجرها كل سنة
مرتين فالاول يضم بعضها الى البعض والثاني لا يضم ويكون
لكل حمل حكم نفسه وانواع الثمر والغلة في حكم جنس ولا يلزم
الاعلى الا اذا تبرع به ولا يجزي الادنى وان لم يقبل
الجفاف بعض الثمر اعتبر بالحب فصل في بيان
من يستحق الزكوة المستحق الزكوة ثمانية اصناف
الفقرا والمساكين والعاملون عليها والمولفة قلوبهم
وفي الرقاب والغارمون وفي سبيل الله وابن السبيل فالفقير
من لا شي له والمسكين من له قدر من المال ولا يكفيه والعامل
الساعي لجميع المال وقد سقط سهمه اليوم والمولفة قلوبهم الذين
يستمالون من الكفار لاستعانة بهم على قتال غيرهم من امثالهم
فيتالفون وسقط سهمهم ايضا اليوم وفي الرقاب العبيد سهمهم
المضيق عليهم عند سادتهم فان اشتروا واعتقوا عن
اهل الصدقة او عن من وجب عليه عتق رقبة ولم يجد اجزا
من الزكوة وكذلك المكاتب اذا عجز عن ادا المال

الكتابة اعني بمال الصدقة على فك رقبته والغارم من ركبه
الدين في مصلحة نفسه او غيره في غير معصية الله وسبيل الله
الجهاد والرباط والمصالح وسبل الخير وسقط اليوم غير الجهاد
والرباط دون المصالح وسبل الخير وابن السبيل المجتاز بغير بلده المنقطع به
غير منشي للسفر وقال بعض اصحابنا الضيف اذا كان فقيرا
داخل فيه ومن ياخذ الصدقة ثلثة اقسام اما يعرف
استحقاقه بظاهر الحال او لا يعرف الا بالبينة او يعرف
تارة بهذا وتارة بذاك فالاول ستة اصناف العامل
والمولفة وسبيل الله وابن السبيل والفقير والمسكين ابتداء
والثاني صنفان الرقاب والغارم وينقسمون من وجه
آخر قسمين احدهما ياخذ مع الغنى والفقر وهم خمسة نفر
العامل والمولفة والغزاة والغارم لمصلحة ذات البين
وابن السبيل وان كان في بلده ذا يسار والآخر لا ياخذ
الا مع الفقر وهم الخمسة اصناف الفقير والمسكين
والرقاب والغارم لمصلحة نفسه وابن السبيل المنشي للسفر
وينقسمون قسمين آخرين احدهما يعطى مستقرا وهو اربعة
اصناف الفقير والمسكين والعامل والمولفة والآخر يعطى

غير مستقر وهو الباقي والغارم ان كان انفق ما استدان
في معصية الله تعالى وتاب لم يعط من سهم الغارمين
شيئاً واعطي من سهم الفقراء ويعتبر الايمان في جميع الاصناف
الا في المؤلفة والعدالة الا في المؤلفة والغزاة وتحرم
الزكوة على بني هاشم من غيرهم مع تمكينهم من الخمس ولا يجوز
دفع الزكوة الى الولد وان سفلوا والى الوالدين وان علوا
من سهم الفقراء والمساكين وجاز من سهم الرقاب والغارمين
والعاملين والغزاة وحكم الزوجة من سهم الغارمين كذلك
ولا يجوز للمزكي ان يدفع صدقته الى مملوكه ومن اجتمع فيه
سببان او اكثر واستحق بجميع الاسباب والمؤلف
اذا استبصر ودفع الزكوة الى اهل نحلته اعاد واذا حضر
الامام وطلب المال الزكوة وجب ان يدفع اليه فان لم
يدفع اليه واعطى صاحبه لم يجزئ وان لم يطلب جاز ان
يباشر بنفسه والاولى ان يدفع اليه زكوة المال الظاهر
وان لم يحضر الامام ولم يعلم وضعها في مواضعها دفع الى
الفقهاء الديانين ليضعوها مواضعها ومن كان له دين
على مؤمن ومات فقيراً جاز له ان يحتسب من الزكوة

وينبغي ان يدفع زكوة الذهب والفضة الى الضعفاء وزكوة
المواشي الى المتجملين ولا يجوز ان يعطى من زكوتها للمستحق اقل
من نصاب ويجوز ان يعطى قدر غناه وقال قوم
ما يجب في النصاب الاول والاوفق بالباقي واذا
استحقها قرابته فالاولى صرفها اليه وان كثرت جعل
للقرابة قسطاً وللاجانب قسطاً واذا وجد المستحق
في البلد كره له نقلها الى غيره فان فعل ضمن وان لم يجد لم
يضمن

فصل في بيان زكوة الرؤوس

وهي زكوة الفطر وهي ضربان واجب ومستحب فالواجب
انما يجب على من فيه اربعة اوصاف الحرية والبلوغ وكمال
العقل واليسار بكونه مالك نصاب مما يجب فيه الزكوة
ولا بد له في ذلك من معرفة عشرة اشياء من يجب عليه وتصح
منه ومن يجب عليه ولا تصح منه ومن لا يجب عليه ولا
تستحب له ومن عليه الاخراج عن غيره ومن الذي يجب
ان يخرج عنه وما يجب فيه الاخراج ومقدار ما يجب
اخراجه فيها والوقت الذي يجب فيه ومن يستحقها و
القدر الذي لا يجوز اخراج اقل منه فاما الاول فقد

فقد ذكرناه والثالث الكافر والثالث غير من يجب عليه
او تستحب له والرابع من وجبت عليه وكان ذا عيال
والخامس جهة اضافة نفسه وجميع عيال من تجب عليه
النفقة من الوالدين وان علوا والولد وان سفلوا والزوجة
والمماليك وخادمة الزوجة ومملوكه اذا عالها وكل ضيف
افطر عنده شهر رمضان والسادس احد سبعة اصناف
التمر والزبيب والحنطة والشعير والارز والاقط واللبن
وانما يجب عليه من ذلك الاغلب من قوته وافضلها التمر
ثم الزبيب والسابع صاع قدره تسعة ارطال بالعراقي
الا اللبن فانه يجب فيه ستة ارطال واذا لم يجد اخرج قيمته
وروى انه يخرج عنه درهما في الغلاء ثلاثة دراهم وثلثا
درهم في الرخص والاول احوط والثامن اذا طلع هلال
شوال الى ان يتضيق وقت صلوة العيد ويجوز تعجيلها
من اول شهر رمضان فان لم يدفع قبل الصلوة لم يخل
من وجهين اما وجد المستحق او لم يجد فان وجد فقد فاته
الوقت والفضل ولزمه قضاؤها وروى انه يستحب
له وان لم يجد وعزل عن ماله وتلف لم يضمن وان لم يعزل

والتاسع من يستحق زكوة الاموال والاولى ان يحملها الى الامام
ان حضر والى الفقهاء ان لم يحضر ليضعوا مواضعها وان
قام بنفسه بذلك جاز اذا علم مواقعها والعاشر صاع ويجوز
ان يعطى محتاجا اصواعا فان كان له صاع واحد وحضر من
المستحقين جاز له ان يفرقه عليهم واما من يستحب له ذلك
فثلثة نفر من لا يملك نصابا من المال ومن اسلم بغير
استهلال شوال ومن يأخذ زكوة الاموال ومن عسر
عليه اواخذ الزكوة وبه حاجة اداره على عياله من هذا
الى ذاك ثم اخرج راسا عن الجميع وفطرة المكاتب
المشروط عليه على سيده والمكاتب المطلق اذا ادى
بعض مال الكتابة عليه بقدر ما تحرر اذا كان موسرا و
المعسر اذا تزوج امة لم تلزمه ولا مولاها فطرتها ويستحب
اخراج الفطرة عن المولود بعد استهلال شوال الى وقت
صلوة العيد وروى الى قرب الزوال فصل

فصل

في بيان احكام الارضين الارضون
اربعة اقسام ارض اسلم اهلها عليها طوعا وارض
الجزية وهي ما صولح عليها اهلها وارض اخذت عنوة

بالسيف وارض الانفال فالاولى لاربابها ولهم التصرف فيها
بما شاءوا ان قاموا بعمارتها فان تركوا عمارتها صارت
للمسلمين وامرها الى الامام والثانية ارضها موكول الى الامام يصالحهم
على ما يراه صلاحا من المبلغ وله بعد مضي مدة الصلح الزيادة و
والنقصان في المصالح عليه ولم يخل حالها بعد ذلك من
الثلثة اوجه اما باعوها او اسلموا عليها او تركوها بحالها
فان باعوها انتقلت الجزية الى رؤسهم وان اسلموا عليها
سقطت الجزية عنهم ولهم التصرف فيها بانواعه وان
تركوها بحالها لزمهم ما صالحوا عليها والثالثة تكون بامرها
للمسلمين وحكمها الى الامام يتصرف فيها بما يراه صلاحا و
يكون اعود على المسلمين والرابعة للامام خاصة وهي عشرة
اجناس كل ارض جلا عنها اهلها وكل ارض خراب باد
اهلها وكل ارض اسلمها الكفار بغير قتال وكل ارض
لم يوجب عليها بخيل ولا ركاب والبايرة التي لا ارباب
لها والآجام ورؤس الجبال وبطون الاودية وكل
ما يصطفيه الملوك لانفسهم وقطايعهم التي كانت في
ايديهم من غير جهة غصب فجميع ذلك حكمه الى الامام

سبيلها

روز بلکه چگونه نخوابد عاقل و حال آنکه ملک الموت میخواهد نه شب
و نه بروز و طلب میکند روح او را بهر شب و بروز یا در دمی
یا در ساعتی از ساعات و بود علیه السلام سجده میکرد و بعد از این دعا
میخواند روی خود را بر خاک و میگفت اَسْئَلُكَ
الرَّوْحَ وَالرّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَالْعَفْوَ عَنّي حينَ
اَلْقاكَ سوال میکنم ترا فراغت و راحت را در وقت
مردن و بخشش و گذشتن از گناهان من در هنگامی که ملاقات
میکنم ترا و بود علیه السلام که دو رکعت نماز میکرد از پیش
از نماز شب میخواند در رکعت اول قل هو الله احد و در ثانی
قل یا ایها الکافرون پس برمیداشت دستهای خود را
تکبیر گفتی و دعا میخواند و تو هرگاه بگذاری این رکعت را خوب
که دعا کنی بحیات دعائی که روایت کرده است رئیس المحدثین در
کتاب امالی از ابی الدرداء که او شنیده که امیر المؤمنین علیه السلام
دعا میکرد با او در میان شب که اِلهي كَمْ مِنْ مُوبِقَةٍ حَلُمْتَ
عَنْ مُقابَلَتِها بِنِقْمَتِكَ وَكَمْ مِنْ جَريرَةٍ تَكَرَّمْتَ
عَنْ كَشْفِها بِكَرَمِكَ اِلهي اِنْ طالَ في عِصْيا نِكَ
عُمْري وَعَظُمَ فِي الصُّحُفِ ذَنْبي فَما اَنَا بِمُؤَمِّلٍ

غَیْرَ غُفْرَانِكَ وَلَا اَنَا بِرَاجٍ غَیْرَ رِضْوَانِكَ

عبادت هم

ای مستحق پرستش بسیار از خطاهای خراب کننده دین
گذرانیده که مستوجب شده ام در مقابل آن بخشم و غضب تو بسیار از گناه
مستور که کرامت کردی و کشف و رسوا نکردی از کرم خود ای مستحق پرستش
اگر چه طول کشیده در نافرمانی تو عمر من و بسیار بزرگ شده در نامهای اعمال
گناه من نیستم من آرزو دارنده غیر آمرزش ترا و نیستم امید دارنده
غیر رضا و خوشنودی ترا   یَا اِلٰهِی اُفَکِّرُ فِی عَفْوِكَ فَیَهُونُ
عَلَیَّ خَطِیئَتِی ثُمَّ اَذْکُرُ الْعَظِیمَ مِنْ اَخْذِكَ فَتَعْظُمُ عَلَیَّ بَلِیَّتِی آهِ
اَنَا قَرَأْتُ فِی الصُّحُفِ سَیِّئَةً اَنَا نَاسِیهَا وَاَنْتَ مُحْصِیهَا
فَتَقُولُ خُذُوهُ فَیَا لَهُ مِنْ مَأْخُوذٍ لَا تُنْجِیهِ عَشِیرَتُهُ وَلَا
تَنْفَعُهُ قَبِیلَتُهُ آهِ مِنْ نَارٍ تُنْضِجُ الْاَکْبَادَ وَالْکُلَی آهِ مِنْ نَارٍ
نَزَّاعَةٍ لِلشَّوَی آهِ مِنْ غَمْرَةٍ مِنْ لَهَبَاتِ لَظَی
ای مستحق پرستش فکر میکنم در صفت عفو تو و گذشت تو از گناه
بندگان پس آسان میشود بر من خطا و نافرمانی پس یاد میکنم
بزرگی و شدت مؤاخذه و گرفت گیر ترا بجهت گناهان پس بزرگ
میشود بر من بلیه و مصیبت آه و درد اینکه بخوانم در نامهای اعمال خود
گناهی را که فراموش کرده باشم و تو بحساب و شماره در آورده

باشی

باشی آنها را پس بگوی بمالکان عذاب که بگیرید او را پس آن گناهکار
پس آه و درد از گرفته شده که نجات نمیتوانند داد او را خویشان نزدیک
او و نفع نمیتوانند رسانید او را قبیله او آه و درد از آتشی که فرو گرفته
باشد جگرها و گردها را آه و درد از آتشی که بغایت صاحب قوت
است از برای کندن اطراف و جوانب و پوست سر آه و درد
از شعله ور شدن و فرو گرفتن که زبانه های آتش جهنم باشد پس گریه کن
بعد از خواندن این دعا و بخواه آنچه خواسته باشی   پس برخیز بگذار
دن نماز شب و تحقیق که اجماع کرده اند علماء ما رضوان الله علیهم
بر اینکه اول وقت نماز شب نصف شب است و بدرستی که این
نماز شب هر چند نزدیکتر بصبح ثانی باشد افضل است پس اگر
طلوع کرده باشد صبح تا در حالتی که چهار رکعت نماز شب گذارده شده
باشد تمام کند مابقی را مخفف بحمد تنها بنیت ادا و آنچه مشهور ما است
جایز است مقدم داشتن او بر نصف شب از برای صاحب عذر و
قضای او از تقدیم او افضل است پس هر گاه اراده کنی شروع در نماز
شب پس سزاوار است که بگویی   اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَتَوَجَّهُ
اِلَیْكَ بِنَبِیِّكَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ وَآلِهِ وَاُقَدِّمُهُمْ بَیْنَ یَدَیْ
حَوَائِجِی فَاجْعَلْنِی بِهِمْ وَجِیهًا فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ
وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِی بِهِمْ وَلَا تُعَذِّبْنِی بِهِمْ

وَاهْدِنِي بِهِمْ وَلَا تُضِلَّنِي بِهِمْ وَارْزُقْنِي بِهِمْ وَلَا
تَحْرِمْنِي بِهِمْ وَاقْضِ لِي حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ای مستحق
عبادت و پرستش بدرستی که من رو آورده ام بسوی تو بوسیلهٔ تو
که نبی رحمت است و بوسیلهٔ اولاد او که ائمه هدی اند و پیشوا داشته ام ایشان را
در پیش حاجتهای خود پس بگردان مرا و بسوی ایشان معروف و روشناس
در دنیا و آخرت و بگردان مرا از مقربان ای مستحق عبادت و پرستش رحم
کن مرا بسبب ایشان و عذاب مکن مرا بایشان و هدایت ده و راهنمائی کن
مرا بمعرفت ایشان و گمراه مگردان مرا بایشان و روزی ده مرا بطاعت
ایشان و محروم مگردان مرا از شفاعت ایشان و بجای بیاور از برای من
حاجتهای دنیا و آخرت مرا بدرستی که تو بر همه چیز قادری و بهمه چیز
بغایت دانائی پس شروع کند رکعت اولی را با تکبیرات
هفتگانهٔ افتتاح با ادعیهٔ ثلاثه و بهتر که بخواند در رکعت دوم
بعد از حمد سورهٔ جحد و در رکعات ششگانهٔ باقیه سورهای دراز مثل
سورهٔ انعام و کهف و انبیا و یس و حوامیم و آنچه بایشان ماند در درازی
و جایز است مرد را در همه نمازهای سنتی خواندن یک سوره از سورهای
مصحف اگرچه حفظ داشته باشد چه او را و در نمازهای فریضه جایز
نیست مگر با عدم حفظ و بعضی گفته اند که جایز است در فرایض مطلقا خواه

حفظ

حفظ داشته باشی و خواه نه و این مذهب ضعیف است و اگر تنگ شده باشد
وقت تو از برای خواندن سورهای دراز کافیست ترا خواندن حمد
و توحید در هر رکعتی و در قرائت اقتصار کردن بر حمد تنها
همچو سایر نمازهای سنتی بدرستی که اتفاق کرده اند علمای رضوان الله
علیهم بر اینکه قنوت همچنانکه در نمازهای فریضه سنت در هر دو رکعت
از نوافل نیز سنت است و روایت کرده است ابن ثقة الاسلام در کافی
بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و مجزیست
در قنوت اینکه بگوید اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا
وَارْحَمْنَا وَعَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ای مستحق عبادت و پرستش
بیامرز از برای ما گناهان ما را و رحم کن ما را و عافیت ده ما را و عفو کن
و درگذر از گناهان ما در دنیا و آخرت بدرستی که تو بر همه چیز قادری
و همچنانکه روایت کرده این قنوت را ثقة الاسلام در کافی نیز از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام بسند حسن و روایت کرده شده است
در قنوت بسه تسبیح و سنت است بلند خواندن قنوت هرچند که نوافل
روز باشد و سنت است طول دادن قنوت خصوصا در نماز شب پس هر قدر
که وقت تو در او وسیع است بخوان روایت کرده است رئیس المحدثین

در قضیه از حضرت نبی صلی الله علیه و آله که آنحضرت گفت که طول
دهنده ترین شما قنوت را در دار دنیا طول یابنده ترین شماست
راحت را در روز قیامت بحقیق که آورده سید جلیل القدر رضی
الدین علی ابن طاوس قدس الله روحه در کتاب مهج الدعوات
پاره از قنوتهای دراز آنجا که قنوت میکرده اند با و امامان سلام الله
علیهم و دعا میکرده اند در آنها بنفرین دشمنان دین و باکی نیست
قنوت کردن در نمازهای سنتی بچیزی که میخواهند باشد او را
از روی کتاب و مانند او نیست ای ممنوع مگر در فرایض از دعاهای
مختصر الجنانی که لایقست قنوت کند با و در نمازهای سنتی
و فرایض از جمله آن دعاهای که روایت شده است از امام
جعفر صادق علیه السلام الهی کیف ادعوک وقد
عصیتک و کیف لا ادعوک و قد
عرفت حبک فی قلبی وان کنت عاصیا مددت
الیک یدا بالذنوب مملوة وعینا بالرجاء ممدودة
مولای انت عظیم العظماء وانا اسیر الاسراء
وانا اسیر بذنبی المرتهن بجرمی الهی لئن طالبتنی
بذنبی لاطالبنک بکرمک ولئن طالبتنی بجریرتی لاطالبنک
بعفوک ولئن امرت بی الی النار لاخبرن اهلها

انی کنت اقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم
ان الطاعة تسرک والمعصیة لا تضرک فهب لی
ما یسرک واغفر لی ما لا یضرک یا ارحم الراحمین
ای مستحق عبادت و پرستش چگونه بطلبم ترا و حال آنکه نافرمانی کرده ام
ترا و چگونه نطلبم ترا و حال آنکه شناسانیده یا آنکه دانسته ام
دوستی ات را در دلم و اگر چه بوده ام من عاصی و گناهکار کشیده ام بجانب
تو دستی بگناهان پر و چشمی با امید بسیار و میخوانم ترا ای آقای من تو بزرگ
بزرگان و من اسیر اسیران منم اسیر و گرفتار بگناهان خود و مرهون بجرائم خود
ای مستحق عبادت و پرستش هر آینه طلب میکنم البته ترا بکرم
عمیم تو و هر آینه اگر طلب کنی مرا برای جنایت و جرم من هر آینه
طلب میکنم ترا البته بخشش و عفو تو و هر آینه اگر امر کنی تو که ببری
جهنم و هر آینه خبر میدهم البته اهل جهنم را بدرستی که من بودم میگفتم
که نیست مستحق عبادتی موجود مگر الله تعالی و محمد رسول الله است
صلی الله علیه و آله بار خدایا بدرستی که اطاعت و فرمانبرداری
خوشنود میکند ترا و معصیت و نافرمانی ضرر نمیرساند ترا پس ببخش از برای
من آنچه خوشنود میکند ترا و بیامرز از برای من آنچه ضرر نمیرساند ترا ای
رحم کننده ترین هر رحم کننده و از دعاهای متوسط الجنانی که لایق

و مناسب است که خوانده شود در قنوت نماز و حال آنکه او از جمله
دعاهای وسیله جستن ها است بسوی مسئول خداوند روایت کرده شده
است از حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام اللّٰهُمَّ
إِنَّ الرَّجَاءَ لِسَعَةِ رَحْمَتِكَ أَنْطَقَنِي بِاسْتِقَالَتِكَ
وَالْأَمَلَ لِأَنَاتِكَ وَرِفْقِكَ شَجَّعَنِي أَمَانِكَ وَ عَلَى طَلَبِ
عَفْوِكَ وَلِي يَا رَبِّ ذُنُوبٌ قَدْ وَاجَهَتْهَا أَوْجُهُ
الْانْتِقَامِ وَخَطَايَا قَدْ لَاحَظَتْهَا أَعْيُنُ الْاصْطِلَامِ
وَاسْتَوْجَبْتُ بِهَا عَلَى عَدْلِكَ أَلِيمَ الْعَذَابِ
وَاسْتَحْقَقْتُ بِاجْتِرَاحِهَا مُبِيرَ الْعِقَابِ وَخِفْتُ
تَعْوِيقَهَا لِإِجَابَتِي وَرَدَّهَا إِيَّايَ عَنْ قَضَاءِ حَاجَتِي
بِإِبْطَالِهَا لِطَلِبَتِي وَقَطْعِهَا لِأَسْبَابِ رَغْبَتِي مِنْ
أَجْلِ مَا أَنْقَضَ ظَهْرِي مِنْ ثِقْلِهَا وَبَهَظَنِي مِنَ
الْاسْتِقْلَالِ بِحَمْلِهَا ای خداوند بدرستی که
امیدواری از برای وسعت رحمت تو گویا کرده است مرا بطلب عفو
زلت کردن از تو و آرزومندی از برای تأنی و نرمی کردن تو
با بندگان مرا دلیر کرده بر طلبیدن امان از تو و عفو تو و از برای من
هست ای صاحب کل احتیاج من گناهان بسیار بتحقیق که مواجه شده

است

است آن گناهان بر آن روهای انتقام و از برای من هست ای صاحب
کل احتیاج بسیار سیئات بسیار بتحقیق که ملاحظه کرده ان سیئات
را چشمهای بعنوان قطع و جزم و مستوجب شده ام بسبب این
گناهان از عدل تو بغایت دردناک عذاب را و مستحق شده ام
بسبب کسب این قسم معصیتها مهلک عقاب را و ترسیده ام
که تعویق انداخته باشند اینها اجابت دعای مرا و رد کرده باشند اینها
بجا آوردن حاجت مرا بسبب نابود کردن گناهان طلب مرا
و قطع کردن ایشان مر اسباب رغبت داشتن مرا از جهت
گناهان الحیائی که شکسته شده پشت من از سنگینی او و عاجز
کرده مرا از تهاون برداشتن او ثُمَّ تَرَاجَعْتُ رَبِّ
إِلَى حِلْمِكَ عَنِ الْخَاطِئِينَ وَعَفْوِكَ عَنِ الْمُذْنِبِينَ
وَرَحْمَتِكَ لِلْعَاصِينَ فَأَقْبَلْتُ بِثِقَتِي مُتَوَكِّلًا
عَلَيْكَ طَارِحًا نَفْسِي بَيْنَ يَدَيْكَ شَاكِيًا
بَثِّي إِلَيْكَ سَائِلًا مَا لَا أَسْتَوْجِبُهُ مِنْ
تَفْرِيجِ الْهَمِّ وَلَا أَسْتَحِقُّهُ مِنْ تَنْفِيسِ الْغَمِّ مُسْتَقِيلًا
إِيَّاكَ وَاثِقًا مَوْلَايَ بِكَ اللَّهُمَّ فَامْنُنْ عَلَيَّ
بِالْفَرَجِ وَتَطَوَّلْ عَلَيَّ بِسُهُولَةِ الْمَخْرَجِ وَادْلُلْنِي

برأفتك على سمت المنهج فازلفني بقدرتك عن
الطريق الاعوج وخلصني من سجن الكرب باقالتك
واطلق اسري برحمتك وطل علي برضوانك
وجد علي باحسانك پس رجوع کردم من ای
صاحب کل اختیار بسوی بردباری تو از خطاکاران و بسوی بخشش
تو از گنهکاران و بسوی رحمت تو از جهت معصیت کنندگان
پس روآورده‌ام باعتمادی که دارم بتو در حالتی که توکل کرده و گا[illegible]
خود را واگذاشته بر تو و در حالتی انداخته‌ام نفس ضعیف را پیش تو
در حالتی که شکایت کننده‌ام حاجتی را که صبر نمیتوانم کرد و در پنهان
کردن او بسوی تو در حالتی سوال کننده‌ام خیری را که نمیتوانم جذب
و از جهت فرج یافتن بهره و مستحق نیستم [illegible] در حالتی
که طلب عفو کننده‌ام ترا از لغزش خاطر او و در حالتی که اعتقاد
کننده‌ام ای آقای من بتو ای مستحق پرستش پس منت گذار
بر من بسبب فرج دادن و منت گذار بر من باسان [illegible]
از این حالت و دلالت کن مرا بمهربانی خودت بر من و اجابت راه
حق و [illegible] گردان مرا بقدرت خودت از راه کج تا حق و خلاص
کن مرا از زندان مشقت با دعای خودت و خلاص کن از بند

رحمت خودت و تفضل کن بر من بهشت خودت و تمام کن
بر من بنکویی احسان خودت وأقلني عثرتي وفرج
كربتي وارحم عبرتي ولا تحجب دعوتي واشدد
بالاقالة ازري وقو بها ظهري واصلح بها امري و
اطل بها عمري وارحمني يوم حشري ووقت نشري انك
جواد كريم رؤف رحيم عفو کن زلت لغزش مرا
پس درآمدن مرا و فرج و خلاصی ده از اندوه و مشقت مرا و رحم
کن بر اشک چشم من و منع و رد مکن دعای مرا و محکم کن بسبب گذشتن
از گناه و لغزش مرا و اصلاح کن بسبب او کار مرا و دراز کن بسبب
او عمر مرا و رحم کن مرا در روز زنده گردانیدن و در وقت مبعوث
شدن و [illegible] بدرستی که تو نهایت بخشنده کریمی مهربان و رحیم و دعای بعد
از دو رکعت از رکعات است که نه بار این دعا اللهم انی اسئلك
ولم يسئل مثلك انت موضع مسئلة السائلين ومنتهى رغبة
الراغبين ادعوك ولم يدع مثلك وارغب اليك ولم
يرغب الى مثلك انت مجيب دعوة المضطرين وارحم الراحمين
اسئلك بافضل المسائل وانجحها واعظمها يا الله يا رحمن
يا رحيم وباسمائك وامثالك العليا ونعمك التي لا تحصى

وَيا كرمِ اسمائِكَ واحبّها اِلَيكَ واقربها منك وسيلةً
واشرفها عندك منزلةً واجزلها لديك ثواباً واسرعها في الامورِ
اِجابَةً ای سنجیده عبادت و پرستش سزاست کسی که من سؤال میکنم ترا
و سؤال کرده نشده است مثل تو و توئی مرجع سؤال کردن هر سؤال کننده
و توئی نهایت رغبت هر رغبت کننده میخواهم ترا و خواسته نشود مثل تو
و رغبت دارم بسوی تو و رغبت کرده نشده کسی بسوی او مثل تو توئی اجابت
کننده دعای مضطر و رحم کننده هر رحم کننده و سؤال میکنم ترا به بهترین
مشتهی و نجات دهنده ترین سؤالی و بزرگترین شأن بسوی تو
ای سنجیده جمیع صفت کمال ای روزی دهنده خلایق ای رحم کننده
آمرزنده مومنان و قسم باسماء تو که نیکوست و مشتهای تو که غایت نعمت
تو آنچنان نعمتیست که بهیچ چیز نشانده در حی ابد و قسم بگرامی ترین اسماء تو
و دوست ترین اسماء تو بسوی تو و نزدیکترین شان تو را از روی
وسیله و شریفترین شان نزد تو از روی ثواب و سریعترین
شان در امور اجابت وَباِسمِكَ المَكنُونِ
الاكبَرِ الاعزِّ الاجلِّ الاعظَمِ الاكرَمِ الذي
تُحِبُّهُ وتَهواهُ وتَرضىٰ بِهِ عمَّن دَعاكَ بِهِ فَ
استَجبتَ لَهُ دُعائَهُ وحقٌّ عليكَ ان لا تردَّ

سائلك

سائلَكَ ولا تحرِمَهُ وبكلِّ اسمٍ هو لكَ في التورية
والانجيلِ والزبورِ والقرانِ والفرقانِ العظيمِ
وبكلِّ اسمٍ دعاكَ بِهِ حملةُ عرشِكَ وملائكتِكَ
وانبيائكَ ورسلِكَ واهلِ طاعتكَ من خلقِكَ
ان تُصلّيَ على محمّدٍ وآلِ محمّدٍ وان تُعجّلَ فرجَ وليِّكَ
وابنِ وليِّكَ وتُعجِّلَ خِزيَ اعدائِهِ وان تفعلَ
بي كذا وكذا قسم باسم تو آنچنان اسمی که محقق و
پنهانست بزرگتر است و بی شک کم یاب تر است جلیل تر و عظیم
تر و گرامی تر است آنچنان اسمی که دوست میداری تو او را و خواهی
او را و راضی میشوی باو از کسی که خواسته ترا باین اسم و مستجاب
میکنی از برای او دعای او را و حقیقت بر تو اینکه محروم نکنی سائل
خودت را باین اسم و رد نگردانی دعای او را و قسم میدهم ترا
تو را به هر اسمی که در تورات و انجیل و زبور و فرقان عظیمست و بهر
اسمی که خوانده است تو را باین و حاملان عرش تو و ملائکه تو
و انبیاء تو و رسولان تو و اهل طاعت تو از مخلوقات اینکه درود
رحمت بفرست بر محمد و آل محمد و اینکه تعجیل کن ظهور ولی خودت را
و پسر ولی خود را و تعجیل ایام خواری دشمنان این خودت را

بجای کذا و کذا مطلب خود ذکر کن پس تسبیح زهرا علیها السلام بگو و دعا
که خواهی بخواه پس دو سجده شکر و نیکوست که دعا کنی بیکی از آن دو سجده
باین دعای که نسبت داده شده است بامام زین العابدین علیه السلام
إِلٰهِي وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ وَعَظَمَتِكَ لَوْ أَنِّي مُنْذُ بَدَعْتَ
فِطْرَتِي أَوَّلَ الدَّهْرِ عَبَدْتُكَ دَوَامَ خُلُودِ رُبُوبِيَّتِكَ
بِكُلِّ شَعْرَةٍ فِي كُلِّ طَرْفَةِ عَيْنٍ سَرْمَدَ الْأَبَدِ بِحَمْدِ
الْخَلَائِقِ وَشُكْرِهِمْ أَجْمَعِينَ لَكُنْتُ مُقَصِّراً فِي
بُلُوغِ أَدَاءِ شُكْرِ خَفِيِّ نِعْمَةٍ مِنْ نِعَمِكَ عَلَيَّ وَلَوْ
أَنِّي كَرَبْتُ مَعَادِنَ حَدِيدِ الدُّنْيَا بِأَنْيَابِي وَحَرَثْتُ
أَرْضَهَا بِأَشْفَارِ عَيْنِي وَبَكَيْتُ مِنْ خَشْيَتِكَ مِثْلَ
بُحُورِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرَضِينَ دَماً وَصَدِيداً لَكَانَ
ذٰلِكَ قَلِيلاً فِي كَثِيرِ مَا يَجِبُ مِنْ حَقِّكَ عَلَيَّ وَلَوْ
أَنَّكَ إِلٰهِي عَذَّبْتَنِي بَعْدَ ذٰلِكَ بِعَذَابِ الْخَلَائِقِ
أَجْمَعِينَ وَعَظَّمْتَ لِلنَّارِ خَلْقِي وَجِسْمِي وَمَلَأْتَ
طَبَقَاتِ جَهَنَّمَ مِنِّي حَتَّى لَا يَكُونَ فِي النَّارِ مُعَذَّبٌ
غَيْرِي وَلَا يَكُونَ لِجَهَنَّمَ حَطَبٌ سِوَايَ لَكَانَ
ذٰلِكَ بِعَدْلِكَ عَلَيَّ قَلِيلاً فِي كَثِيرِ مَا اسْتَوْجَبْتُهُ
من

مِنْ عُقُوبَتِكَ ای مستحق پرستش من قسم بعزت تو و جلال
تو و بزرگی تو که اگر بدرستی که من از ابتدای زمانی که اختراع کردی
و خلق کردی مرا از اول طول و عبادت کرده بودم ترا در
مدت دوام همیشگی صاحب کل اختیاری تو بعدد هر موی در
هر چشم بهم زدنی باین نوع در ابد الاباد حمد کرده باشم بحمد کل خلایق
و شکر کرده باشم بشکر ایشان تمامه هر آینه بودم مقصر و کوتاهی
کننده در رسانیدن اداء شکر گذاری یک نعمت از نعمتهای پنهان
تو بر من و اگر بکنم کانهای آهن دنیا را بدندانهای خودم و اگر
و زراعت کنم زمین دنیا را بمژه‌های چشم خودم و بگریم از ترس تو
مثل دریاهای آسمان و زمین خون را و چرک را هر آینه بوده است
اینها کم در پیش بسیاری از چیزی که واجب است از حق تو بر من
و اگر بدرستی که تو ای مستحق پرستش من عذاب کنی مرا بعد از اینها
بعذاب خلایق جمیع و بزرگ کنی از برای آتش جهنم خلقت
و جثه مرا و پر کنی طبقات جهنم را از من تا آنکه نماند در آتش عذاب
کرده شده غیر من و نه بوده باشد از برای جهنم هیزمی سوای من هر آینه بوده
اینها بسبب عدالت تو بر من کم در پیش بسیاری که مستوجب شده
از عقوبت و عذاب تو پس وقتی که فارغ شدی از دعا گفتن

دعا کن باین دعا یَا اَللّهُ یَا اَللّهُ یَا اَللّهُ در بار صَلِّ
عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْحَمْنِی وَثَبِّتْنِی عَلَی دِینِکَ وَدِینِ نَبِیِّکَ وَلَا
تُزِغْ قَلْبِی بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنِی وَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً اِنَّکَ
اَنْتَ الْوَهَّابُ رحمت بفرست بر محمد وال او و رحم کن مرا
و ثابت قدم دار مرا بر دین خودت و دین پیغمبر خودت و مایل مکن
دل مرا از حق بعد از آنکه راه نموده باشی مرا و ببخش از برای من از نزد خودت
رحمتی بدرستی که تو بغایت بخشنده و بکوشند اَللّهُمَّ
اَنْتَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ الْخَالِقُ الرَّازِقُ
الْمُحْیِی الْمُمِیتُ الْبَدِیءُ الْبَدِیعُ لَکَ الْکَرَمُ وَلَکَ
الْجُودُ وَلَکَ الْمَنُّ وَلَکَ الْاَمْرُ وَحْدَکَ لَا شَرِیکَ
لَکَ یَا خَالِقُ یَا رَازِقُ یَا مُحْیِی یَا مُمِیتُ یَا بَدِیعُ یَا رَفِیعُ
اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَرْحَمَ
ذُلِّی بَیْنَ یَدَیْکَ وَتَضَرُّعِی اِلَیْکَ وَوَحْشَتِی مِنَ النَّاسِ
وَاُنْسِی بِکَ بارالها توی زنده بغایت ایستاده بکار مخلوقات
بلند مرتبه بزرگ مرتبه تدبیر کننده و مخترع بی ماده سابق و نظر سابق
و روزی رسان خلایق زنده کننده آب منی و میراننده
خلایق مبدء مخلوقات و اختراع کننده هر چیز و بر تو است کرم و

درو است جود و مر تراست منت نهادن و مر تراست امر یگانه و
شریک از برای تو نیست ای خالق و ای رازق ای زنده کننده
ای میراننده و ای کسی که مانند ندارد ای بلند مرتبه انداز که اسما
و صفات ترا ای تو سطوح ای توان دانست سوال میکنیم ترا اینکه
رحمت بفرستی بر محمد و آل محمد و اینکه رحم کنی باین ذلیلی من
پیش تو و تضرع و زاری من بجانب تو و وحشت و دوری من
از مردمان و انس و آرام گرفتن من بسوی تو و میگو آنچه بود امیر
المومنین علیه السلام دعا میکرده باو بعد از رکعت هشتم
اَللّهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ مَنْ عَاذَ بِکَ وَلَجَاَ اِلَی حَرَمِکَ
وَاسْتَظَلَّ بِفِنَائِکَ وَاعْتَصَمَ بِحَبْلِکَ وَلَمْ یَثِقْ
اِلَّا بِکَ یَا جَزِیلَ الْعَطَایَا یَا مُطْلِقَ الْاُسَارَی یَا مَنْ
سَمَّی نَفْسَهُ مِنْ جُودِهِ وَهَّابًا اَدْعُوکَ رَاغِبًا
وَرَاهِبًا وَخَوْفًا وَطَمَعًا وَاِلْحَاحًا وَتَضَرُّعًا وَ
تَمَلُّقًا وَقَائِمًا وَقَاعِدًا وَرَاکِعًا وَسَاجِدًا وَرَاکِبًا
وَمَاشِیًا وَذَاهِبًا وَجَائِیًا وَفِی کُلِّ حَالَاتِی
اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَفْعَلَ بِی
کَذَا وَکَذَا ای صاحب بخشش بدرستی که من سوال میکنم

تورا بحرمت کسی که پناه گرفته است بتو ای صاحب بخششهای خلاص
کننده اسیران از بند گناه ای کسی که نام برده بنفس خود ترا از
بسیار بخشیدن و عطا میخوانم تورا از روی رغبت و ترس و خوف
وطمع و الحاح و تضرع و تملق و ایستاده و نشسته و در حال رکوع و سجود
و در حال سواری و پیادگی و در حال رفتن و آمدن و در همه حال سوال میکنم
ترا اینکه صلوات بفرستی بر محمد و آل محمد و اینکه بکنی از برای من این
و این و بکنی کذا و کذا حاجت خود را ذکر کنی پس دو سجده شکر کن و بخوان
در آنها و بعد از آنها آنچه پیش از این مذکور شد پس بعد از فارغ
شدن از هشت رکعت بر خیز بجهت بجا آوردن دو رکعت شفع و یک
رکعت وتر و فضل اوقات آنها میانه صبح کاذب و صادق است بنحوی که
گذشت در باب اول نزد ذکر صبح صادق و کاذب مشهور در زمان
متاخرین فقها آنست که وتر رکعت سیم تنهاست نه مجموع سه رکعت
اما شایع و متعارف در احادیث ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین آنست که وتر هر سه رکعت است که دو رکعت شفع هم داخل
وتر است چنانکه روایت کرده شیخ طوسی قدس سره در تهذیب
بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت امام محمد
باقر علیه السلام میخواندند در نماز وتر قل هو الله احد در سه رکعت از هم

روایت کرده بسند موثق از آنحضرت که گفت که بود رسول الله صلی الله
علیه و آله میکرد از روز هشت رکعت نافله زوال و چهار رکعت اول یعنی ظهر
هشت رکعت بعد از آن نافله عصر و چهار رکعت عصر و سه رکعت مغرب
و چهار رکعت بعد از مغرب و چهار رکعت عشای آخر و هشت رکعت نماز
شب و سه رکعت وتر و دو رکعت فجر و نماز غداة یعنی دو رکعت
صبح تا آخر حدیث و همچنانکه روایت کرده رئیس المحدثین بسند
صحیح از حفص بن سالم الحناط که گفت شنیدم ابا عبدالله علیه السلام
که میگفت باکی نیست که بکند از دو شخص دو رکعت از ایستاده دو
رکعت خود را اعتبار و بعد از آن وتر کرد و لیس کاسی او را یک رکعت
دیگر و غیر اینها از احادیث بسیار و در اطلاق وتر بر رکعت سیم
تنها پس او در احادیث بسیار گشت اما در عبارات متاخرین
فقها قدس الله ارواحهم شایعست و اما متقدمین پس اکثر
چیزی که تعبیر میکنند از او بمفرده و تر همچنان چیزی است که تعبیر کرده
است از او شیخ طایفه در مصباح و غیره و از اینها ظاهر میشود که اگر
کسی نذر کند نماز وتر موظف را از برای ذمت بری نمیشود مگر آنکه
هر سه رکعت را بجای آورد و آنچه شیخ جلیل القدر ابو علی طبرسی معطر
گرداند الله تعالی مرقد او را او در کتاب مجمع البیان از وجه تسمیه

فاتحه بسبع المثانی بر این انکه دو بار خوانده میشود در هر نمازی واجب
وشت کلام را نسبت خالی از قصور واما انچه وارد اورده شده بر او بعض
این کلام وتمام روز را دوازده میت واز اعظم وبخوان صد بار در هر دو رکعت بعد
بعد از حمد قل هو الله احد واگر خواسته باشی در اول قل اعوذ برب الفلق ودر دوم
قل اعوذ برب الناس حین سلام وهر این ما بخوان   الٰهی تعرّض لک
فی هذا اللیل المتعرّضون وقصدک فیه القاصدون
وأمّل فضلک ومعروفک الطالبون ولک فی هذا اللیل
نفحات وجوائز وعطایا ومواهب تمنّ بها علی من
تشاء من عبادک وتمنعها من لم تسبق له العنایة
منک وها أنا ذا عبدک الفقیر الیک المؤمّل فضلک
ومعروفک فان کنت یا مولای تفضّلت فی هذه اللیلة
علی احد من خلقک وعدت علیه بعائدة من عطفک فصلّ
علی محمد وآله الطیّبین الطاهرین الخیّرین الفاضلین وجُد
علیّ بطولک ومعروفک یا رب العالمین وصلّی الله
علی محمد خاتم النبیّین وآله الطاهرین الذین اذهب
الله عنهم الرجس وطهّرهم تطهیرا انّ الله حمید
مجید اللهمّ انی ادعوک کما امرتنی فاستجب لی کما

وعدتنی

وعدتنی انّک لا تخلف المیعاد   ای مستحق پرستش شده
شده و روی آورده مر تو را درین شب روی آورندگان وقصد کرده
ترا درین شب قصد کنندگان وآرزو کرده فضل ترا ومعروف
ترا طلب کنندگان ومر تراست درین شب انعامات وجایزه ها
وعطاها وبخششها منت میگذاری بر انها بر کسی که میخواهی از بندگان
خودت ومنع میکنی انها را از کسی که سبقت نگرفته مر او را
اهتمامی از جانب تو واینک منم اینجا بنده تو بسیار محتاج بسوی تو
وآرزو دارنده فضل تو ومعروف تو پس اگر بوده باشی ای آقای
من تفضل بکرده باشی درین شب بر کسی از خلق خودت ورجوع
کرده باشی بر او بمعروف خودت از مهربانی خودت پس صلوات بفرست
بر محمد وال محمد که این صفت دارند نیکان اند پاکانند نعمت
خیررسانندگان ودانشمندانند وبخشش بر من بتفضل خودت ای صاحب
کل احسان عالمیان ودرود الله تعالی بر محمد باد که ختم کننده پیغمبرانست
وبر آل او پاکانند انچنانند که بر داشته الله تعالی از ایشان چرک شک
در رسولیت را وپاکیزه کرده است ایشان را پاکیزه کردنی
عظیم وسلام بر او باد وسلام فرستادنی که الله تعالی بغایت حمد کرده شده
وبلند مرتبه است بار خدایا میخوانم ترا همچنانکه امر کرده

استجابت کن همچنانکه وعده کرده اشاره باین ادعونی
فاستجب لکم بدرستی که تو خلاف نمیکنی وعده این
بر خیز از برای مفرده وتر و متوجه شو بتکبیرات هفتگانه و ادعیه
سگانه و بخوان در او بعد از حمد سوره توحید سه بار و معوذتین پس بردار
دستهای خود را و قنوت بخوان در حالتی که میکرده باشی
باخود را بکر برداشته باشی بخیر که روایت کرده است رئیس
المحدثین در فقیه بسند صحیح از معروف بن خربوذ از احدهما یعنی امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام که بگو در قنوت وتر
لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین
السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم
اللهم انت الله نور السموات والارض وانت الله
زین السموات والارض وانت الله جمال السموات و
الارض وانت الله عماد السموات والارض وانت الله
قوام السموات والارض وانت الله صریخ المستصرخین
وانت الله غیاث المستغیثین وانت الله المفرج
عن المکروبین وانت الله المروح عن المغمومین

جمال

وانت

وانت الله مجیب دعوة المضطرین وانت الله
اله العالمین وانت الله الرحمن الرحیم وانت الله کاشف
السوء وانت الله بک تنزل کل حاجة مثبت مستحق پرستش
موجود دیگر الله تعالی این صفت دارد که برد باد و بخشنده است بهشت
مستحق پرستش که الله این صفت دارد که علی است عظیم و منزه
مبراست ام مستجمع جمیع صفات کمالیه که صاحب کل اختیار آسمانها
هفتگانه و صاحب کل اختیار زمینهای هفتگانه است و آنچه
در آنهاست و آنچه درمیان آنهاست و صاحب کل اختیار عرش عظیم است
باز خدایا توئی الله نور دهنده آسمانها و زمین توئی الله زینت دهنده
آسمانها و زمین و توئی الله نیکو کننده آسمانها و زمین و توئی الله برپا
دارنده آسمانها و زمین و توئی الله نگهدارنده آسمانها و زمین و توئی
الله فریادرس فریادکنان توئی الله بردارنده خرار محزونان و توئی
الله رحمت رساننده و دفع کننده غم از مغمومان و توئی الله اجابت
کننده دعای درماندگان و توئی الله مستحق پرستش عالمیان
و توئی الله روزی دهنده مخلوقان و امرزنده مومنان و توئی
برطرف کننده بدیها و توئی الله بسوی تو نازل میشود هر حاجتی بالله
لیس یرد غضبک الا حلمک ولا ینجی من عقابک

الا رحمتك ولا ينجي منك الا التضرع اليك فهب لي
من لدنك يا الهي رحمة تغنيني بها عن رحمة من سواك
بالقدرة التي بها احييت جميع ما في البلاد وبها
تنشر ميت العباد لا تهلكني غما حتى تغفر لي و
ترحمني وتعرفني الاستجابة في دعائي وارزقني
العافية الى منتهى اجلي واقلني عثرتي ولا تشمت
بي عدوي ولا تمكنه من رقبتي بار الها نیست چیزی
که رد کند غضب ترا مگر حلم تو و نیست چیزی که نجات دهد از عقاب تو
مگر رحمت تو و نجات نمیدهد از تو مگر تضرع بسوی تو پس ببخش از برای
من از نزد خود ای الهی رحمتی که غنی کنی مرا بآن
از رحمت کسی غیر تو بقدرت آنچنانی که بآن قدرت زنده کردانیدی
جمیع آنچیز را که در بلاد است و بآن قدرت بحرکت درمی آوری مردگان
عباد را هلاک مکن مرا از روی غم تا آنکه بیامرزی از برای من و ترحم کنی بر
مرا و بشناسانی مرا استجابت دعا و روزی ده مرا سلامتی را تا انتهای اجل
من و بگذران لغزش مرا و شماتت و سرزنش نفرمای بر من دشمن مرا و تمکین مده
دشمن را کردن من اللهم ان رفعتني فمن ذا الذي يضعني
وان وضعتني فمن ذا الذي يرفعني وان اهلكتني فمن

ذا الذي يحول بينك وبيني او يتعرض لك في شيء
من امري وقد علمت ان ليس في حكمك ظلم ولا في
نقمتك عجلة وانما يعجل من يخاف الفوت
وانما يحتاج الى الظلم الضعيف وقد تعاليت
عن ذلك يا الهي فلا تجعلني للبلاء غرضا و
لا لنقمتك نصبا ومهلني ونفسني واقلني عثرتي
ولا تتبعني ببلاء على اثر بلاء فقد ترى ضعفي
وقلة حيلتي استعيذ بك الليلة فاعذني و
استجير بك من النار فاجرني واسئلك الجنة
فلا تحرمني بار خدایا اگر بلند مرتبه کنی مرا کیست که پست کند
مرا و اگر پست مرتبه کنی کیست که بلند مرتبه سازد مرا و اگر هلاک
کنی تو مرا پس کیست کسی که حایل شود میان تو و میان من یا متعرض شود
مر ترا در چیزی از امر من و مانع شود بتحقیق که میدانم که نیست در حکم
تو ظلمی و نه در عقاب تو شتابی و جز این نیست که تعجیل میکند کسی
که ترسد فوت شدن و از دست رفتن را و جز این نیست که محتاج
و راغب بظلم میشود ضعیف که استطاعت مثلا ملک جهان برای
جمع کردن مال و دفع مخاطرات آفات ظلم کنند و بتحقیق که بلندی مرتبه
تو برتر است از اینها ای مستحق پرستش پس مگردان مرا از برای بلاهایت نشانه زد از

بر خشم خود نصیب کرده شده و مهلت ده مرا و جنت ده مرا و بکذر
از لغزش من و مبتلا مساز مرا ابتلای بر اثر بلای پس بتحقیق که منم
ضعیفم مر او بیچاره کی مرا طلب پناه میکنم بتو درین شب پس پناه
بده مرا و زینهار میخواهم بتو از آتش جهنم پس زینهار ده مرا و سوال
میکنم تو در جنت را پس محروم مگردان مرا پس بخواه از الله تعالی
بالکه خاشعانه و استغفار کن هفتاد مرتبه تا انجاست حدیث و سنت است انکه
دعا کنی از برای چهل نفر از برادران با ذکر نام پس بگو اللهم اغفر لفلان
و فلان تا آخر پس بگو استغفر الله ربی و اتوب الیه هفتاد مرتبه و سزاوار است
انکه بشماری استغفار را بدست راست خود و برداری دست چپ خود را از ...
کرده است رئیس المحدثین در فقیه بسند صحیح لاکر ما ... استغفار ... مرتبه
بهر است پس بگوی هفت مرتبه اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِی لَا اِلٰهَ
اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لِجَمِیعِ ظُلْمِی وَجُرْمِی وَاِسْرَافِی عَلٰی نَفْسِی
وَاَتُوبُ اِلَیْهِ پس بگو رَبِّ اَسَأْتُ وَظَلَمْتُ نَفْسِی وَ
بِئْسَ مَا صَنَعْتُ وَهٰذِهِ یَدَایَ یَا رَبِّ جَزَاءً بِمَا کَسَبَتْ وَهٰذِهِ
رَقَبَتِی خَاضِعَةً لِمَا اَتَیْتُ وَهَا اَنَا ذَا بَیْنَ یَدَیْکَ فَخُذْ لِنَفْسِکَ
مِنْ نَفْسِی الرِّضَا حَتّٰی تَرْضٰی لَکَ الْعُتْبٰی لَا اَعُوْدُ ای صاحب
کل اختیار بد کرده ام و ستم کرده ام بنفس خود را و بجا آورده ام

و اینست سزاوار من ای صاحب کل اختیار از جهت جزای چیزهای
که کسب کرده ام من و اینست کردن من خضوع و فروتنی کننده از
جهت چیزی که آمده ام من و اینست منم که تسلیم کرده ام خود را پس بگیر
بگیر برای خودت از نفس من رضای خودت را تا آنکه راضی شوی تو در
سزاوار که مواخذه کنی مرا ببدی اعمال من تا آنکه عود کنم
پس بگو العفو العفو سیصد بار پس بگو رَبِّ اغْفِرْ لِی وَارْحَمْنِی
وَتُبْ عَلَیَّ اِنَّکَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ ای صاحب کل اختیار
بیامرز از برای من و رحم کن مرا و رجوع بنظر التفات بر من بدرستیکه
که توئی تواب رحیم و سنت است مر تو را طول دادن قنوت پس افضل
کن یاد الخیر را که گذشت در رکعات هشت گانه اگر وسعت داشته
وقت پس اضافه کن با و آنچه دعا میکرده با و سید العابدین صلوات الله
علیه در قنوت همچنانکه روایت کرده رئیس المحدثین در کتاب املی
سَیِّدِی سَیِّدِی هٰذِهِ یَدَایَ قَدْ مَدَدْتُهُمَا
اِلَیْکَ بِالذُّنُوبِ مَمْلُوَّةً وَعَیْنَایَ بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةٌ وَ
حَقٌّ لِمَنْ دَعَاکَ بِالنَّدَمِ تَذَلُّلًا اَنْ تُجِیبَهُ بِا
لْکَرَمِ تَفَضُّلًا سَیِّدِی اَمِنْ اَهْلِ الشَّقَاءِ
خَلَقْتَنِی فَاُطِیلَ بُکَائِی اَمْ مِنْ اَهْلِ السَّعَادَةِ خلقتنی

فابشر رجائي سيدي لضرب المقامع خلقت
اعضائي ام لشرب الحميم خلقت امعائي
سيدي لو ان عبداً استطاع الهرب من
مولاه لكنت اول الهاربين منك لكني
اعلم اني لا افوتك   اقاي من اقاي من اميد تنهاي
من كه كشيده ام از الطاف تو كنا هر دو اميد جسمهاي من
باميدي كشيده شده و حق هر كسي كه خوانده باشد تو را سبب تنهائي
ارزوي حاجتواري اجابت كردنست او را باعانت كرم وتفضل
اقاي من آيا از اهل شقاوت خلق كرده مرا پس طول بدهم گريه خودم
را يا از اهل سعادت خلق كرده مرا پس بشارت بدهم اميدواري
خودم را اقاي من از براي زدن عمود خلق كرده اعضاي مرا از
براي اشاميدن آب جوش جهنم خلق كرده روده هاي مرا اقاي من
اگر بدرستي بنده استطاعت وتوانايي گريختن ميداشت از اقاي خود
هر آينه بودم اول گريزندگان از تو ليكن ميدانم بدرستي كه فوت
نميشوم از دست قدرت تو   سيدي لو ان عذابي مما
يزيد في ملكك لسالتك الصبر عليه غير
اني اعلم انه لا يزيد في ملكك طاعة المطيعين

ولا تنقصه معصية العاصين سيدي ما انا
وما خطري هبني بفضلك وجللني بسترك
واعف عن توبيخي بكرم وجهك الهي وسيدي
ارحمني مصروعاً على الفراش تقلبني ايدي احبتي
وارحمني مطروحاً على المغتسل يغسلني صالح
جيرتي وارحمني محمولاً قد تناول الاقرباء
اطراف جنازتي وارحم في ذلك البيت المظلم
وحشتي وغربتي ووحدتي   اقاي من اگر بدرستي
عذاب كردن من از آنچيزي ميبود كه زياده ميشد در ملك پادشاهي تو
هر آينه سؤال ميكردم صبر را بر آن غير اينكه بدرستي كه من ميدانم انچه
زياده نميكند در پادشاهي تو طاعت طاعت كنندگان ونقص نميكند از
نافرماني عاصيان اقاي من آيا چيستم من حال آنكه نيست مرا قدر و
منزلتي ببخش از براي من بفضل خودت وبپوشان عيوب مرا به
پرده پوش خودت وعفو كن از سرزنشهاي من بكرم خودت اي
مستحق پرستش اي اقاي من رحم كن مرا در حالتي كه افتاده باشم
از رخت خواب بيماري ميگردانده باشد مرا از جايي بجايي دستهاي
دوستان ورحم كن مرا در حالتي كه افتاده باشم بر غسال خانه غسل

مبداد باشد مرا کسی که صلاحیت داشته باشد از همسایگان و دیگران
من و رحم کن مرا در حالتی که برداشته شده باشم و گرفته باشند خویشان
و نزدیکان اطراف جنازه مرا و رحم کن مرا در آن خانهٔ تاریک قبر
بر وحشت و تنهایی من و اگر تنگ باشد وقت از طول دادن
قنوت پس مر تراست اقتصار کنی بر آنچه خواسته باشی از آن چیزها که
وسعت او داشته باشد وقت و اراده مختصر الحیاتی که بنگویست قنوت
او در وسعت و تنگی در دنیا و غیر او مرتب   اللّهمّ انّ كثرة
الذّنوب تكفّ ايدينا عن انبساطها اليك با
لسّؤال والمداومة على المعاصي تمنعنا من التّضرّع
والابتهال والرّجاء يحثّنا على سؤالك يا ذا الجلال
ولئن لم يعطف السّيّد على عبده فمن يبتغي النّوال
فلا تردّ اكفّنا المتضرّعة اليك الّا ببلوغ الآمال
وصلّى الله على اشرف الانبياء والمرسلين محمّد و
آله الطّاهرين   بار خدایا بدرستی که کثرت گناهان باز
داشته دستهای ما را از پهن کردن بسوی تو بسبب سؤال و بر
مداومت بر نافرمانی منع کرده ما را از تضرع و زاری و امیدواری
بتو حریص کرده ما را بسؤال تو ای صاحب جلال و بزرگی پس اگر

عطوفت

عطوفت و مهربانی نکرده باشد آقا بر بنده خود پس کیست از که بخواهد عطا را
پس رد مکن کفهای ما را التجا کننده که تضرع کننده اند بسوی تو مگر
برسانیدن آرزوها در رود و رحمت الله تعالی بر اشرف انبیا و مرسلین باد
که او محمد است و بر آل و پاکان او از لوث گناه   پس هرگاه فارغ
شوی از قنوت پس رکوع کن و بگو بعد از سر برداشتن از رکوع در
هذا مقام من حسناته نعمة منك وسيّئاته بعمله وذنبه
عظيم وشكره قليل الهي طموح الآمال قد خابت
الّا لديك ومعاكف الهمم قد تقطّعت الّا عليك
ومذاهب العقول قد سمت الّا اليك فاليك
الرّجاء واليك الملتجى يا اكرم مقصود ويا اجود
مسئول هربت اليك بنفسي يا ملجأ الهاربين
باثقال الذّنوب احملها على ظهري وما اجد
اليك شافعا سوى معرفتي بانّك اقرب
من رجاه الطّالبون ولجأ اليه المضطرّون
واملّ ما لديه الرّاغبون يا من فتق العقول
بمعرفته واطلق الالسن بحمده وجعل ما
امتنّ به على عباده كفاء لتأدية حقّه

صلّ علی محمّد و آله و لا تجعل للهموم علی عقلی
سبیلاً و لا للباطل علی عملی دلیلاً برحمتك
یا ارحم الراحمین این مقام کیست که حسنات او
نعمت از جانب تو و سیئات او بعمل خودش است و گناه او
بزرگ است و شکر کمست ای سخی پرستش از دولتهای بلند
بزرگ ما بتحقیق بدو بیجا است مگر از جانب تو هیچ عفو از گناهان
الجنایتی که مستوجب شده باشیم ما با نها عذاب سخت را و از خالی امنت او
از روی تفضل بغیر آنکه مستوجب شده باشیم از او بیناوکی برا
انجامی برادر هر کس در طلب احسان او و بتحقیق که منقطع و بدبخت
مگر بوده وجود احسان تو وطن عقول داری بتحقیق که مرتفع میشود
بسوی بلندی کشیدا اما بسوی تو کوتاهی میکند از بالا رفتن و کم میشود در
پیش بزرگی و کرمهای تو پس بجانب تو است همه امیدی و بسوی تست
هر جاهای ای گرامی ترین قصد او بخشنده ترین سوال کرده شدها
گریختم بسوی تو بنفس خود ای پناه دهنده ترین گریختها با گناهان سنگین
که حمل کرده ام بر پشت خود نمی یابم از برای خود بسوی تو شفاعت کننده
سوای معرفت من اینکه تو ای نزدیک ترین کسی که امید دارند بان کسی را
طلب کننده گان پناه جسته اند بسوی او مضطران و آرزو دارند آنچه

نزد او است رغبت کنندگان ای کسی که بشکافته است
عقلها را بمعرفت خود و جاری کرده است زبانها را بحمد خود و گردانیده
است الحمد را که منت گذاشته است او بر بندگان خود و ادای نعمتهای خود
با آنکه تکلیفها بعبادت او و شرفیها از برای خدمت او و گر
و گردانیدن ما را اهل از برای قیام بآن تکلیف لطف بسیار بر
و منتی عظیم بر ما با وجود آنها وعده کرده برآنها ثواب بسیار
در آخرت سبحان الله چه عالیست شان او و چه بزرگست امتنان
او و صلوات بفرست بر محمد و آل او و مگردان از برای هموم بر عقل من
راهی و نه از برای باطل بر عمل من راهنمایی برحمت خود یا ارحم
الراحمین سجده میکنی سجده بین را و تشهد میخوانی پس هر گاه سلام
دهی تسبیح بگو تسبیح زهرا علیها السلام را پس دعا کن بدعا مشهور در
الحزین من پس به ده بگیر و تشهد بخوان پس هر گاه سلام دهی تسبیح بگو زهرا
علیهم السلام اناجیك یا موجود فی كل مكان لعلك تسمع
ندائی فقد عظم جرمی و قل حیائی مولای یا مولای ای
الاهوال اتذكر و ایها انسی و لو لم یكن الا الموت لكفی
كیف و ما بعد الموت اعظم و ادهی یا مولای یا مولای
حتی متی و الی متی اقول لك العتبی مرة بعد اخری

ثم لا تجد عندي صدقاً ولا وفاءً فيا غوثاه ثم واغوثاه
بك يا الله من هوى قد غلبني ومن عدو قد استكلب
علي ومن دنيا قد تزينت لي ومن نفس امارة بالسوء
الا ما رحم ربي يا مولاي ان كنت رحمت مثلي
فارحمني وان كنت قبلت مثلي فاقبلني يا قابل السحرة
اقبلني یعنی باز میگویم ترا ای موجود در هر مکان بی آنکه مکانی
باشد ترا امید دارم که بشنوی ندای مرا پس بتحقیق بزرگست جرم من
و بسیار کم است حیای من از تو ای آقای من ای آقای من کدام یک از ترس و هول را
یاد بیاورم و کدام یک از آنها را فراموش کنم و اگر نمیبود مگر هول
و ترس موت هر آینه کافی بود چه جای ما بعد موت که بزرگتر
و عظیم تر است ای آقای من ای آقای من تا کی و چند مکرر بگویم مرا آنکه خوشنود
مرا از توبه بعد مرتبه پس نمی یابم نزد خود راستی و نه وفایی پس ای فریاد
رس پس فریاد رس بتو یا الله از خواهشهای که زیاده گردیده است
مرا و از دشمنی سگ نفس که بیجهد بروی من اشاره است بجذب الدنیا
جیفة وطالبها کلاب و از دنیایی که بتحقیق آراسته شده
است و زینت داده خود را برای فریب من و از نفس بغایت
امر کننده ببدی مگر آنکه رحم کند صاحب کل اختیار من ای آقای

ای آقای من ای آقای من اگر بوده باشی تو که رحم کرده باشی مثل منی را پس رحم کن مرا
و اگر اینکه قبول کرده باشی عذر مثل منی را پس قبول کن عذر مرا ای قبول
کننده سحره فرعون قبول کن عذر تقصیرات مرا تتمه دعا یا من لم
ازل اتعرف منه الحسنى يا من يغذيني بالنعم صباحاً ومساءً
ارحمني يوم آتيك فرداً شاخصاً اليك بصري
مقلداً عملي قد تبرأ جميع الخلق مني نعم وابي
وامي ومن كان له كدي وسعيي فان لم ترحمني
فمن يرحمني في القبر وحشتي ومن ينطق لساني
اذا خلوت بعملي وسألتني عما انت اعلم به مني
فان قلت نعم فاين المهرب من عدلك وان قلت
لم افعل قلت الم اكن الشاهد عليك فعفوك
عفوك يا مولاي قبل سرابيل القطران عفوك
عفوك يا مولاي قبل ان تغل الايدي الى الاعناق
يا ارحم الراحمين ويا خير الغافرين ای کسی که همیشه میدانم
از نیکویی را ای کسی که غذا میدهد مرا بنعمتهای گوناگون در هر صبح
و شام رحم کن مرا در روزی که بیایم تو را تنها باز مانده باشد بسوی تو
چشم من قلاده گردن من شده باشد عمل من بتحقیق که بیزار شده
باشد جمیع خلق از من بلی فدای تو گردد پدرم و مادرم و کسی که بوده

بکشد برای او کدام من وسعی من پس اگر رحم نکنی مرا پس که رحم میکند در قبر
وحشت را که گویا میکند زبان به بند افتاده مرا وقتی که خلوت کرده
باشم بعملهای ناشایسته خود و سؤال کرده باشی مرا از چیزی که تو داناتری
باو از من پس اگر بگویم بلی پس کجا بگریزم از عدل تو پس بگویم عفو را
از اما من پس آنکه عمل کرده بود دستمایه کردن از رحم کننده بر رحم
کنندگان وای بهترین از زندگان سجده کن و بگو اللّهمّ صلّ علی
محمّد وآله وارحم ذلّی بین یدیک وتضرّعی الیک ووحشتی
من النّاس وانسی بک یا کریم یا کائنا قبل کلّ شیء
یا مکوّن کلّ شیء یا کائنا بعد کلّ شیء لا تفضحنی
فانّک بی عالم ولا تعذّبنی فانّک علیّ قادر اللّهمّ
انّی اعوذ بک من کرب الموت ومن سوء المرجع فی
القبور ومن النّدامة یوم القیمة اسئلک عیشة
هنیئة ومیتة سویّة ومنقلبا کریما غیر مخز
ولا فاضح اللّهمّ مغفرتک اوسع من ذنوبی و
رحمتک ارجی عندی من عملی فصلّ علی محمّد و
آله واغفر لی یا حیّا لا یموت بارخدایا صلوات بفرست
بر محمّد وآل او و رحم کن ذلیلی را پیش خودت و وحشت مرا از مردمان
وانس مرا بتو ای کریم ای بوجود آورنده هر چیزی پیش از بودن هر چیزی

ای

از خلق کننده هر چیزی ایجاد کننده بعد از فنای هر چیزی رسوا مکن مرا بدرستیکه
که توئی باحوال من دانا و عذاب مکن مرا بدرستیکه تو بر عذاب من قادری
بارخدایا بدرستی که پناه میبرم بتو از اندوه و مشقت مردن و از
بدی محل رجوع در قبور و از پشیمانی و ندامت در روز قیامت و سؤال
میکنم ترا از زندگانی گوارا و مردنی بعد از آنکه مستعد و مهیای
او شده باشم از تقدیم توبه و قضای فائت و خروج از حقوق
ناس و سؤال میکنم ترا بازگشت کریمانه را غیر خواری و رسوائی
خدایا آمرزش تو وسیعتر است از گناهان من و رحمت تو امید
وارتر است نزد من از عمل من پس رحمت فرست بر محمّد و آل محمّد و بیامرز
مرا ای زنده که هرگز مردنی نیست بعد از فارغ شدن
تو از مفرده وتر و آنچه تعلق میگیرد باو برخیز بجهت گزاردن نافله صبح
و نامیده شده است این دو رکعت دساستین از جهت آنکه
پنهان شده این رکعتین در نماز شب همچنانکه روایت کرده است
شیخ طایفه در تهذیب بسند صحیح از امام رضا علیه السلام بدرستی
که آن حضرت گفت که پنهان کنید دو رکعت را در نماز شب
و ظاهر آنست که میکشد وقت اینها تا طالع شدن سرخی از جانب
مشرق همچنانکه متضمن است این را بعضی روایات و همچنانکه

گفته است بابن جماعتی از علما قدس الله روحهم و اگر چه بوده است افضل
ادعیات ابتدا دو رکعت میان دو فجر و میخواند در رکعت اول بعد از
حمد سوره جحد و در ثانی توحید پس وقتی که سلام دادی بخواب بپهلوی راست
روی بقبله چنانکه میت را در قبر میگذارند و بگذار روی دست خود
را بر روی راست و بگو اِسْتَمْسَكْتُ بِعُرْوَةِ اللهِ الْوُثْقَى
لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ اللهِ الْمَتِينِ وَأَعُوذُ
بِاللهِ مِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَشَرِّ فَسَقَةِ الْجِنِّ
وَالْإِنْسِ رَبِّيَ اللهُ رَبِّيَ اللهُ رَبِّيَ اللهُ آمَنْتُ بِاللهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى
اللهِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ
حَسْبُهُ إِنَّ اللهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا
حَسْبِيَ اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ اللَّهُمَّ مَنْ أَصْبَحَ وَلَهُ حَاجَةٌ
إِلَى مَخْلُوقٍ فَإِنَّ حَاجَتِي وَرَغْبَتِي إِلَيْكَ وَحْدَكَ
لَا شَرِيكَ لَكَ لَكَ الْحَمْدُ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الصَّبَاحِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
فَالِقِ الْإِصْبَاحِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ قَاسِمِ الْمَعَاشِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ جَاعِلِ
اللَّيْلِ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ
الْعَلِيمِ چنگ در زده ام بدست آویز محکم الله تعالی الحنان که دست آویزی
که انقطاع نیست او را و چسبیده ام بریسمان قایم شرع الله تعالی و پناه میبرم

بالله تعا

بالله تعالی از شر فسقه عرب و عجم و از شر فسقه جن و انس صاحب کل اختیار من اللهست
ایمان آورده ام بالله تعالی توکل کرده ام بر الله تعالی نیست گردیدنی و نیست
قوتی موجود مگر بالله تعالی و کسی که کار بالله تعالی پس او بس است او را بدرستی که
الله تعالی رساننده است امر خود را بتحقیق که گردانیده است الله تعالی
از برای هر چیزی قدری و اندازه بس است مرا الله تعالی و خوب وکیل است
بار خدایا کسی هست که صبح کرده است و مر او را حاجت بسوی مخلوق
بدرستی که حاجت من و رغبت من بسوی تست یگانه و شریکی
نیست مر ترا از برای تست که حمد و شکر و سپاس مر خدای را که صاحب
کل اختیار در صبح کاذب است و شکر و سپاس مر خدای را که شکافنده
در صبح صادق است شکر و سپاس مر خدای را که قسمت کننده معیشت
از قسمت و گردانیده است شب را جهت سکنا و استراحت و ماه را
جهت شناختن حساب شب و روز و ماه و سال و فصول و اوقات
این تقدیر و اندازه قرار دادن ان بی شک بعنایت الله است
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا وَفِي
بَصَرِي نُورًا وَعَلَى لِسَانِي نُورًا وَمِنْ بَيْنِ يَدَيَّ نُورًا
وَمِنْ خَلْفِي نُورًا وَعَنْ يَمِينِي نُورًا وَعَنْ شِمَالِي نُورًا
وَمِنْ فَوْقِي نُورًا وَمِنْ تَحْتِي نُورًا وَعَظِّمْ لِي النُّورَ

وَاجْعَلْ لِي نُوراً اَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ وَلَا تَحْرِمْنِي نُورَكَ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ای پروردگار من تو صلوات بفرست بر محمد و آل
محمد و بگردان در دل من نوری که بعین تعین بیابم راه حق را و همه اوقات
خالی از شائبه شک و ریب و وساوس شیطان و نفسانی بوده باشم
و بگردان در چشم من نوری که ببینم وجه اکرم حق را از باطل و بگردان
در زبان من نوری که آنچه حقیقت گویم و از باطل اجتناب کنم و بگردان
از پس من نوری که پا از جاده مستقیم حق بیرون نگذاشته بجا مهای شیاطین
نرافتم و بگردان از عقب نور من که مطلع باشم از دشمنان و دزدان
که منتظر و در کمین منشیند و بگردان از راست من نوری که قدر و حقیقت
اصحاب یمین را بدانم و بگردان از چپ من نوری که بطلان طریقه اصحاب
شمال را بشناسم و بگردان از فوق من نوری که فکر در خالق سموات نمایم
و بگردان در تحت من نوری که از یاران گذشته و نجات مدات یکسان
گشته عبرت بردارم و بزرگ گردان برای من هر یک از این انوار را
و بگردان از برای من نوری که فرو گرفته باشم روشنی او در میان مردمان
و محروم مگردان مرا از نور خودت را در روز قیامت پس بخوان
آیة الکرسی و معوذتین و پنج آیه از آخر سوره آل عمران که اِنَّ فِي خَلْقِ
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ

لِاُولِي الْاَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيَاماً وَ
قُعُوداً وَعَلٰى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ
فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَا اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ
فَقَدْ اَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ اَنْصَارٍ رَبَّنَا اِنَّنَا
سَمِعْنَا مُنَادِياً يُنَادِي لِلْاِيمَانِ اَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ
فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا
وَتَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلٰى
رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ
الْمِيعَادَ بدرستی که آنچه در آفریدن آسمان و زمین و آنچه
در دست و آمدن شب و روز در نور ظلمت با نقصان و زیاده
هر یکی نشانه‌هاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت
او مر صاحبان خرد را که عقول ایشان از شوایب حسی و وهمی صاف و مبرا
ادراک دقایق اسرار و حقایق آثار واقف باشند آنانکه از راه خلوص
یاد میاورند پروردگار عالم را در حالت ایستادن و در حالت نشستن و در
زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود یعنی دوام ذکر حق کنند و پیوسته در دریای
محبتش غرقند مَنْ اَحَبَّ شَيْئاً اَكْثَرَ ذِكْرَهُ و تفکر میکنند در روی

استدلال در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن زمینه ایشان بزاری رو نمایند
بصانع قدیم ای صاحب کل اختیار ما نیافریدی این مخلوقات را
که آسمان و زمین است آفریدنی باطل خلق نکردی اینها را بعبث
و تنزیه پاکی تراست از آنکه چیزی باطل آفرینی پس نگاه دار ما را
بکفایت لطف خود از عذاب آتش جهنم ای صاحب کل اختیار ما
بدرستی که تو از روی عدل هر کرا در آری در دوزخ بدرستی که او را
خوار کردانیدی در عقوبت و نیست ستمکاران را هیچ مددکاران که
عذاب ایشان مندفع سازند ای صاحب کل اختیار ما بدرستی
که ما شنیدیم ندای نداکننده را که میخواند خلق را بسوی ایمان
و این منادی محمد صلی الله علیه و آله است یا قرآن روشن که
بگروید بصاحب کل اختیار خود پس اجابت کردیم منادی را و ایمان
آوردیم ای صاحب کل اختیار ما بیامرز از برای ما گناهان ما را
مراد کبایر است یا مطلق گناهان گذشته و درگذران و بپوش
از ما بدیهای ما را مراد صغیره است یا گناهان آینده و بمیران ما را
با نیکان و نیکوکاران ای صاحب کل اختیار ما بده آنچه
ما را وعده کرده بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاودانی بهشت
و خوار و رسوا مکن ما را در روز رستخیز بدرستی که تو خلف نمیکنی وعدهٔ خود را

پس بنشین و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بگو و صد مرتبه بگو سُبْحَانَ
رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّي وَاَتُوبُ
اِلَيْهِ و هفت مرتبه بگو بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَلَا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ پس دو سجده
شکر کن و بگو در آنها آنچه مذکور شد در سجدهٔ شکر قبل از این و دعا کن
از برای برادران مؤمن پس بگو اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْفَجْرِ
وَاللَّيَالِي الْعَشْرِ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وَاللَّيْلِ اِذَا يَسْرِ
وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَخَالِقَ كُلِّ شَيْءٍ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ بِي وَبِفُلَانٍ وَفُلَانٍ مَا اَنْتَ اَهْلُهُ وَلَا
تَفْعَلْ بِنَا مَا نَحْنُ اَهْلُهُ فَاِنَّكَ اَهْلُ التَّقْوٰى وَاَهْلُ
الْمَغْفِرَةِ بار خدایا توئی پروردگار صبح که وقت نماز
صادق است یا نماز صبح که ادای آن افضل است و توئی پروردگار شبها
دهه ذی الحجه که عرفه در آنست یا دهه آخر ماه رمضان یا دهه میان شعبان
و توئی پروردگار جفت و طاق که نماز شام و صبحست یا شفع و وتر
و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که مراد بشفع امام حسن و
امام حسین است و مراد بوتر امیر المؤمنین علی علیهم السلام و توئی
پروردگار آن شبها که میگذرد یعنی شب قدر و توئی صاحب

کمل اشیا هرچیز و مستحق پرستش هرچیز و خالق هرچیز و تویی مالک
هرچیز صلوات بفرست بر محمد و آل محمد که بی ارکانی و نقلان و غلان
آنچه سزاوار دهش و بخشش تست آنچه ما سزاوار آنیم بدرستی تو اهل تقوی
و اهل آمرزشی و سزاوار است که بخواند بعد از فارغ شدن از نماز
شب یعنی سیزده رکعت آنچه بیخواند باو سید العابدین علیه السلام
و او از ادعیه صحیفه است اللهم یا ذا الملک المتأبد بالخلود
والسلطان الممتنع بغیر جنود ولا اعوان والعز الباقی علی مر
الدهور وخوالی الاعوام ومواضی الازمان والایام
عز سلطانک عزا لا حد له باولیة ولا منتهی بآخریة
واستعلی ملکک علوا سقطت الاشیاء دون بلوغ
امده ولا یبلغ ادنی ما استأثرت به من ذلک اقصی
نعت الناعتین ضلت فیک الصفات وتفسخت دونک
النعوت وحارت فی کبریائک لطائف الاوهام
السلطان مثل عجزان یعنی تسلط و خوالی گذشتها از قبل اضافه صفت
بسوی موصوف استعلی از باب استفعالست و انجا بمعنی علت
و تفسخت بفا و سین مهمله و خاء معجمه است یعنی بریده و باطل شد
بار خدایا ای صاحب پادشاهی ابد بدوام و همیشگی و سلطنت و دارائی

کرمی

ممتنع غالبی بر گردن کشان سلاطین جهان بی لشکر و مددکاری ای
صاحب قدرت و توانایی که باقی و پاینده است در مرور روزگار
و گذشتن سالها و رفتن زمانها و روزها غالب است تسلط و پادشاهی
تو چنان غلبه که اندازه نیست اورا با اولیت و نهایت نیست اورا
با آخریت یعنی غلبه و سلطنت تو نه اول دارد و نه آخر و عالیست
پادشاهی تو چنان علوی که جمیع موجودات باز مانند نزد او ساقط شدند
پیش از آنکه برسند بغایت و نهایت آن و نمیرسد به پایین ترین مرتبه
آنچه منفرد و یکتا شده از علو جلال نهایت وصف وصف کنندگان
گم گشت و ناپیدا جلال تو صفتها و از هم پاشید و گسسته شد در تو
نعتها و حیران و در ماندند در بزرگی تو اندیشه‌های باریک و دقیق کذلک
اَنْتَ اللهُ الاَوَّلُ فی اَوَّلِیَّتِکَ وَعَلی ذلِکَ اَنْتَ دائِمٌ لا تَزُولُ
وَاَنَا الْعَبْدُ الضَّعیفُ عَمَلاً الْجَسیمُ اَمَلاً خَرَجَتْ مِنْ یَدی
اَسْبابُ الْوُصُلاتِ اِلّا ما وَصَلَهُ رَحْمَتُکَ وَتَقَطَّعَتْ عَنّی
عِصَمُ الآمالِ اِلّا ما اَنَا مُعْتَصِمٌ بِهِ مِنْ عَفْوِکَ قَلَّ عِنْدی
ما اَعْتَدُّ بِهِ مِنْ طاعَتِکَ وَکَثُرَ عَلَیَّ ما اَبُوءُ بِهِ مِنْ مَعْصِیَتِکَ
وَلَنْ یَضیقَ عَلَیْکَ عَفْوٌ عَنْ عَبْدِکَ وَاِنْ اَساءَ فَاعْفُ عَنّی
اَللّهُمَّ وَقَدْ اَشْرَفَ عَلی خَفایَا الاَعْمالِ عِلْمُکَ وَانْکَشَفَ کُلُّ مَسْتُورٍ
دُونَ خُبْرِکَ وَلا تَنْطَوی عَنْکَ دَقائِقُ الاُمُورِ وَلا تَعْزُبُ

عبد لسم

عَنْكَ خَبِيئَاتُ السَّرَائِرِ   وصلالت بصاد مهمله جمع وصله یعنی خاصه
داوست و او چیزیست که برسند بوسیله او بمطلوب و مراد
اینست که عمیق فوت شده است مرا اسباب آنچنانکه مرسند
باو بسوی سعادات اخرویه یکسر بسبب آنچه از رحمت تست پس من
که او فوت میشود از کف ابوء بباء موحده و آخر همزه یعنی اقرار دارم
و رجوع میکنیم   و همچنین تو معبودی که اولی در اولیت خود
یعنی اولی بر تو سبقت ندارد و بر این حال همیشه ثابتی و زوال پذیر نیستی
و تغیر در تو راه نمی یابد و منم بنده ضعیف از روی کردار و عظیم و بزرگ
از روی امید بسیار بیرون رفته است از دست من اسباب وصول
بحضرت تو مگر آن سبب که وصل کرده است مرا رحمت تو و گسسته
شده است از من هر چه دست در آن توان زد از امیدهای من مگر دست
آویز آنچنانی که در آن در آویخته ام از عفو تو کمتر است من آنچه بشمار آوردم
از طاعت و فرمان برداری تو و بسیار است بر من آنچه اقرار دارم
بآن از معصیت و نافرمانی تو و هرگز تنگ نگردد بر تو عفو کردن از خطایا
و گناه بنده تو و اگر چه بد کرده باشد پس عفو کن از من بار خدایا و بتحقیق
که شرف گشته است و اطلاع شده است بر پوشیده های اعمال علم محیط
تو و مکشوف و ظاهر هست هر پوشیده نزد اطلاع تو و محو و ناپدید نیست
از تو امور دقیقه و غایب نیست از علم تو سرایر پنهان   وَقَدْ

اسْتَحْوَذَ

اِسْتَحْوَذَ عَلَيَّ عَدُوُّكَ الَّذِي اسْتَنْظَرَكَ لِغَوَايَتِي فَأَنْظَرْتَهُ
وَاسْتَمْهَلَكَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ لِإِضْلَالِي فَأَمْهَلْتَهُ فَأَوْقَعَنِي
وَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ مِنْ صَغَائِرِ ذُنُوبٍ مُوبِقَةٍ وَكَبَائِرِ أَعْمَالٍ
مُرْدِيَةٍ حَتَّى إِذَا قَارَفْتُ مَعْصِيَتَكَ وَاسْتَوْجَبْتُ بِسُوءِ
سَعْيِي سَخْطَتَكَ فَتَلَ عَنِّي عِذَارَ غَدْرِهِ وَتَلَقَّانِي بِكَلِمَةِ
كُفْرِهِ وَتَوَلَّى الْبَرَاءَةَ مِنِّي وَأَدْبَرَ مُوَلِّيًا عَنِّي فَأَصْحَرَنِي
لِغَضَبِكَ فَرِيدًا وَأَخْرَجَنِي إِلَى فِنَاءِ نَقِمَتِكَ طَرِيدًا
لَا شَفِيعٌ يَشْفَعُ لِي إِلَيْكَ وَلَا خَفِيرٌ يُؤْمِنُنِي عَلَيْكَ
وَلَا حِصْنٌ يَحْجُبُنِي عَنْكَ وَلَا مَلَاذٌ أَلْجَأُ إِلَيْهِ
مِنْكَ   فتل بفاء و تاء مثناة یعنی گردانید عذار بکسر عین مهمله و
ذال معجمه آنچه واقع میشود در روی اسب از لجام و رسن و در اینجا
استعاره است و مراد اینست که شیطان عنان عذار حصول مراد از
انداختن من در معصیت بحیله و غدر میکرد انداز من عنان غدر
خود از من بگشت که حاصل شده است از من مراد او اصحرنی بصاد و حاء
مهمله یعنی بیرون برده است مرا بسوی صحرا مراد اینست که گردانیده
است مرا حیران و سرگردان در بیابانها که راهی ندارد یعنی مانع و دفع

اشاره است بقول الله تعالى رب فانظرني الى يوم يبعثون
الله تعالى در قبول سؤالش فرموده فانك من المنظرين الى
يوم الوقت المعلوم قال فبعزتك لاغوينهم
اجمعين الا عبادك منهم المخلصين پس از جهت
شيطان مراد معصيت تو و حال آنكه من بودم كه بتحقيق ميگريختم
ازو بسوى تو و خود ميكردم ارتكاب صغيره هلاكت سازنده و كبائر
كبيره مهلكت آنكه چون ارتكاب نمودم معصيت تو او مستوجب شدم
بسوى كسى خود خشم تو را برگرديد شيطان از من عنان عذر و مكر
خود را در وقتى كه حاصل شد از من مراد او بلعنتى كه در من بكلم كفر
خود و انكار كرده بيزار گشت از من و پشت كرده اعراض كننده از
من اشاره است بقول الله تعالى اذ قال للانسان اكفر
فلما كفر قال انى برى منك پس بر او مراد در صحراى غضب
تنها و آواره و بيرون كردم الصحو براى خشم و عقوبت تو رانده
شدم نه و بيچاره نه شفيعى كه شفاعت گناه نمايد و نه پناه دهنده كه
مرا از عقاب تو ايمن سازد و نه حصارى و قلعه كه حجاب و مانع گردد مرا

الحمد لله

مكمل والا از جهت است كه گرديده است بسبب اختصاص بايد سبحانه همچو واسطه
ميان علم و وصف پس مناسب بود توسط او ميان ايشان و ذكر اين
اسمى شريف در بسم الله كه ابتداء كتاب كريم است براى محكم كردن
بناى جود و كرم و تقويت دادن معالم عفو و رحمت و اشارتست بانكه
رحمت الهى سابقست بر غضبش و تنبيه است بر اينكه سزاوار است كه
استعانت خواسته شود بنام او در جميع كارها الله تعالى جامع صفات
كمالست و رساننده هر رحمت نهايت او را و اوست صاحب نعمتها
بتمامه خواه نعمت دنيوى و خواه اخروى بسيار او و خواه كم او
الحمد لله رب العالمين الحمد ثنا نيست بر جميل اختيارى
اما حمد سبحانه بر بعض صفات او پس از جهت بسوى حمد بر آثار مترتبه
بر نفس ذات مقدس بنا بر اجراى كه آن حقست كه صفات الهى
عين ذاتست و آن آثار اختيارى الهيست و الف لام او يا جنسيه است
يا استغراقيه است يا عهديه است يعنى حقيقت حمد يا جميع افراد حمد يا
فرد كامل لايق باو ثابت است از براى او ثبوت مخصوص مفيد
همچنانكه افاده ميكند لام اختصاص اگرچه بتقاضاى مقام بلند و
رب يا مصدر است بمعناى تربيت يعنى رسانيدن هر چيز
را بكمالش از روى تدريج و وصف الله تعالى باو از روى مبالغه است

همچو وصف عدل با صفت مشبه است مشتق از رتبه برتبه بعد از انکه
نقل شده باشد بصیغه لازم همچنانکه گذشت در رحمن اضافه
رب العالمین اضافه حقیقیست مثل کریم البلد زیرا که عامل نصب
در اینجا نیست پس جایز است صفت الله که معرفه است واقع بودن
بانکه مراد استمرار است نه تجدد و عالم اسم چیزیست که بآن علم بچیزی
حاصل شود غالب شده استعمال او در هر جنس از ان چنان جنس که
دانسته میشود باو صانع همچنانکه گفته میشود عالم افلاک و عالم عناصر و عالم
حیوان و عالم نبات الرحمن الرحیم مکرر ساختن این دو اسم شریف
در ابتدای کلام مجید اشعار است بر انکه اهتمام حضرت الهی برحمت بیشتر است
از اهتمام بباقی صفات و از برای اینست که بهم کند طمع امید
واری بانکه پادشاهی روز جزا رحمن رحیم است و ناامید نباشند
گناه کاران از گذشتن او از گناهان ایشان در روز هولناک
قیامت مالک یوم الدین مالک را با الف بعد از میم خوانده
است عاصم و کسائی یعنی صاحب روز جزا و باقی قرا ملک خوانده
اند یعنی پادشاه روز جزا امر بدست اوست موافقت قول الله تعالی
لا تملک نفس لنفس شیئا والامر یومئذ لله
و مرجح قرائت دوم بجهت انکه تعظیم درین بیشتر است

انکه مناسب تر است با اضافه روز جزا چنانچه میگویند
پادشاه عصر انکه موافق تر است بقول الله تعالی لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار الکرمان جهت بیشتر وارد شده
در آخر کتاب در سوره قل اعوذ برب الناس از وصف پادشاهی
بعد از وصف پروردگاری پس مناسب میشود افتتاح اختتام را
انکه غرض است از توجه وصف معرفت که لفظ الله است بچیزی که حاصل
او تنکیر است بیان انکه اضافه ملک یوم الدین حقیقیت پس معرفه باشد
و وصف الله باو جایز باشد بی توجیهی و تکلیفی زیرا که از قبیل کریم
البلد است بخلاف مالک که کسب تعریف نکرده پس وصف معرفه
نتواند شد مگر بتوجیهی و تکلیفی چنانکه گویم اسما بمعنی ماضی است
نازل شده است از برای تحقق وقوع همه چیزی که واقع شده باشد
یا مراد استمرار ثبوتست و نیز اضافه اسم فاعل بسوی طرف بجهت
بتوجیه انکه قائم مقام مفعول به است از جهت وسعت مراد اینست که
مالک امر است کل امر در آن روز و الدین بمعنی جزاست چنانکه
میگویند کما تدین تدان یعنی چنانچه خواهی جزا خواهی
یافت و وجه تخصیص مالکیت و پادشاهی الله تعالی بر روز قیامت
با انکه الله تعالی مالک همه چیزست در جمیع اوقات از برای تعظیم

روز قیامت با آنکه مالکیت و پادشاهی حق ظاهر در این نشاه و عرصه
است در آن روز بالکلیه زایل و باطل میگردد و مخصوص میشود بالله تعالی
و در ذکر این صفات بعد از ذکر الله که دلالت میکند بر جامعیت جمیع
صفات کمال اشارتست باینکه حمد بندگان و تعظیم ایشان پروردگار
عالم را برای یکی از چهار چیز است یا از برای بودن الله تعالی کامل در ذات
و صفات یا از برای بودن او نیکوکار بسوی ایشان و انعام و احسان
کننده بر ایشان یا برای آنکه امیدوارند برسیدن احسان یا از برای
آنکه میترسند از قهر و غضب و کمال قدرت و سطوت او پس گویا الله تبارک
و تعالی میگوید برای مردمان اگر بوده باشند حمد و تعظیم میکرده باشند برای کمال ذات
و صفات بدرستی که منم الله و اگر بوده باشد از برای احسان و نعمت و تربیت
پس منم رب العالمین و اگر بوده باشد از برای امیدواری و طمع نعمتی که بعد از این
بشما رسد پس منم رحمن الرحیم و اگر بوده باشد از برای ترسیدن قهر و غضب پس
منم ملک یوم الدین اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِینُ عبادت اعلی مراتب
خضوع و خواریست و ازین جهت است که لایق عبادت نیست مگر کسی(؟) که
مولی و دهنده اعلی و اعظم مراتب نعمتها باشد از جمله ایجاد معدوم کردن
و زنده گردانیدن و آنچه از لوازم و توابع اینها باشد و استعانت طلب
یاری و مدد است بر فعل و در اینجا طلب یاریست در جمیع مهمات یا طلب

یاری و اعانت خواستن در بجا آوردن عبادت و قیام نمودن بوظایف
و شروط او از جمله اخلاص تام و حضور قلب و در این آیه کریمه چیزیست
که ناچار است از بیان کردن نکته چند در هر یک از ایشان
تقدیم عبادت است بر استعانت   تقدیم معمول که ایاک است
بر عامل که نعبد و نستعین است   مکرر بودن لفظ ایاک
اختیار صیغه متکلم مع الغیر و جمع   التفات و توجه از غیبت
بخطاب پس میگوییم که تقدیم عبادت بر استعانت میتواند که
از جهت چند باشد   رعایت موافقت فاصلهای کل آیات
در حرف ماقبل آخر مثل عالمین که ماقبل آخر او یا و ساکن ماقبل
مکسور است و این نکته است بلکه بنا بر آن مذهبی که اصح است
از بودن بسمله آیتی از حمد   عبادت مطلوب بندگانست از
او مناسب بود تقدیم مطلوب الله تعالی بر مطلوب بندگان
اینکه عبادت بسیار مناسب تر است بر آن چیزی را
که مشتمل است بجزا و ثواب و استعانت اقوی است در رسیدن
بمطلب هدایت پس مناسب این بود که بلکه باشد هر چیزی را که
مناسب تر است   اینکه یاری و مدد یافتن بر وجه اکمل ثمره
عبادتست چنانچه ظاهر میشود از حدیث قدسی که نزدیک نمیشود بنده

همین بچیزی که دوست بنده از انچه فرض کرده شده ام برا او بندگی که بنده
هرچه نزدیکی بسوی ستیها تا انکه دوست دارم او را پس هرگاه که دوست
داشتم من او را می باشم گوش او انچنان گوش که میشنود باو و می
باشم چشم او انچنان چشمی که می بیند باو و می باشم دست او انچنان دستی
که اخذ میکند کردن سخت تا اخر حدیث   بدرستی که تخصیص عبادت
الله تعالی چیزیست که حاصل میشود باو ملکات و اما تخصیص استعانت حاصل
میشود بعد از رسوخ تمامی در دین پس او سزاوار است بتاخیر
انکه عبادت وسیله بسوی حصول حاجت انچنان چیزی که او عدد
و اعانت است و تقدیم وسیله بر طلب حاجت خواهان تر است
بسوی اجابت   انکه چون متکلم نسبت عبادت بخود داده
بود درین نوعی خوشحال و بهجت و نوعی اعتماد بچیزی که صادر میشود از
دو انجهت گویا که اندک عجب و تکبر حاصل شد باو پس در عقب او
اقرار کرد بگفتن نستعین یعنی بدرستی که عبادت و بنده گی تمام
نمیشود و منقطع میکرد و مگر بیاری و توفیق دادن تو   تقدیم
مفعول عبادت و استعانت بر ایشان پس میشاید که در او سه نکته
باشد   انکه عبادت و استعانت مخصوص است بالله تعالی بقصر
حقیقی یا قصر اضافی افرادی   برای تقدیم چیزی که مقدم است

در وجود   اشاره است بانکه عبادت کننده و یاری طلبنده را
که سزاوار است که بوده باشد مطمح و مرجع ملحوظ اولا و بالذات
حق سبحانه و تعالی بر وجه مَا رَأَیْتُ شَیْئًا اِلَّا رَأَیْتُ
الله قَبْلَهُ یعنی هیچ چیز ندیدم مگر انکه خدای تعالی را ملاحظه
کردم پیش از او و بعد از ان نفسهای ایشان نه از حیثیت ذات
ایشان بلکه از ین حیثیت که الت ملاحظه خدای عز و جل اند
و منسوبند بسوی او پس اعمال ایشان از عبادت و مانند او
نه از ین حیثیتی که صادر شده است از ایشان بلکه از حیثیتی که ان
اعمال نسبت شریف و وصلت لطیفست میان ایشان و الله
تعالی   مکرر بودن ضمیر نصب که ایاک است چهار نکته در ان میتوان
گفت   تصریح کردن بانکه مخصوص استعانت الله تعالی است
و الا احتمال دارد تقدیر مفعولش موخر اپس فوت میشود تصریح
دفع انچیزی که توهم میشود که تخصیص جز این نیست که بمجموع عبادت
و استعانت است نه بهر یک از ایشان   دریافت لذت بتصغیر
خطاب با مطلوب   طول دادن کلام با محبوب چنانکه در
کلام موسی علی نبینا علیه السلام هِیَ عَصَایَ اَتَوَکَّأُ عَلَیْهَا وَ اَهُشُّ
بِهَا عَلٰی غَنَمِی الآیة   وقف درمیان دو نکته اخر انست که اجزای

ضمیر غیبت در ثنا نمیتوان کرد یعنی بجای ایاک ایاه نمیتوان گفت بخلاف
اول واما اختیار صیغه متکلم مع الغیر بر متکلم وحده شاید که بجهت
چهار نکته باشد راه نمایت بسوی ملاحظه کردن قاری در اینکه
داخل سازد باین عبادت دیگران را که با وی می باشند حافظان
او نیز یا جماعتی را که در ان نماز جماعت حاضرند با جمیع حواس وقوای
ظاهری و باطنی خود و شاید جمیع اجزا را که شامل است و نشان یافته
است بعلامت وجود چنانچه گفته است حق سبحانه وتعالی وَاِنْ
مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ اعلام بنده است باینکه حقیر است
نفس او از اینکه کند عبادت خود را به تنهایی و طلب اعانت
کند در آینده از غیر او اینکه منضم و داخل شود در جمله جماعت شریک اند
او را در عرض کردن عبادت بر درگاه عظمت و کبریای او بلکه باید
منضم کند خود را بعبادت جمع دیگر چنانچه عادت است در عرض تحفها و
هدایا بدرگاه پادشاهان و رفع حوایج بسوی ایشان اینکه در خطاب
کردن بندگان مر خدای عز و جل را باینکه عبادت ما یعنی خضوع
و خشوع تمام و استعانت ما یعنی طلب یاری در مهام منحصر است
در درگاه علیم علام با خضوع و خشوع کردن ما از برای اهل دنیا از پادشاهان
و وزرا و تابعان ایشان جرات عظیم و بی حیایی و کذب ظاهر است

بواسطه این عدول کرد از متکلم وحده بمتکلم مع الغیر از باب تغلیب
مقصود اینکه این خطاب از زبان انبیا و اصفیا و اولیا و ملایکه است
که استعانت و نهایت خضوع برای غیر او نمیکنند خالصا از برای
او میکنند و پس احتراز کرده است باین از دروغ ظاهر و بی باکی شنیع
اینکه در اینجا مشد فقیه مست و آن اینست که اگر شخصی فروخته
باشد متاع چند مختلف را به بیع واحد پس ظاهر شود که بعضی از انها
عیب دار بوده مشتری را نمیرسد که بجهت نگاه داردن معیوب را
پس رد کند بلکه یا قبول میکند جمیع را یا رد میکند جمیع را پس گویا که
عابد ابرام کرده و رسید حجت از برای قبول عبادت و رسیدن
و طلب نافرمان بحاجت خود سهان کرده عبادت ناقص معیب خود را
در عبادت غیر خود از انبیا و اولیا و مقربین و مکرمین که خالی از
عیب است کرده است جمیع را بیکبار در حضرت صاحب جود
و فضال پس الله تعالی عظیم شانه کریم تر از انست که رد کند معیب را
و قبول کند صحیح را چگونه چنین باشد و حال انکه بندگان خود را از
این نهی کرده و لایق نیست بکرم او پس شق باقی نمیماند مگر قبول
کردن پس حاصل میشود در او مطلوب التفات از غیبت بسوی
خطاب پس ذکر کرده ام از برای او در تفسیری که نامیده شده است

لعروة الوثقی چهارده نکته و اقتصار کرده ام درین جا بشش نکته از او
تنبیه است بر اینکه قرائت سزاوار است که جمع باشد
از حضور دل و توجه کامل به حیثیتی که هرگاه جاری ساخته باشد
قاری اسمی از این اسماء علیا و صفات عظمی را بر زبان خود
و نقش بسته باشد معنی آن در صفحه جنان خود بجا آمده از برای
حصول مطلوب زیادتی کشف و انجلا و نیکوتر شده بسبب آن زاید
و تب و بکاء و همچنین زیاد میشود چیزی پس چیزی تا آنکه ترقی میکند
از مرتبه دلیل و برهان بسوی مرتبه حضور و عیان پس استدعا میکند
این مقام و این هنگام عدول کردن از غیبت بسوی خطاب اجرای خطاب برای بساط
منبسط اگر هدیه فرستد کسی که بدست او هدیه حقیر معمولی باشد و اراده داشته باشد
که پیشکش پادشاه عظیم و جلیل و کرد اندازد این را و بسبب ظرف و کاغذ العرض که هدیه
محفوظ میشود را بمواجهه و طلب حاجت کند از او که غیبت بوده است این در نزدیک مقبول
شدن هدیه و ظرف بسوی حاجت از عرض کردن از غیبت بعد از حضور پس بدرستی
که در هدیه بر روی شخص هدیه دهنده و سکنت عظمت در نظر او و اماره او در عنایه پیمانه
تنبیه است بانکه کلام حق است که جاری شود از اول او بطریق
خطاب از جهت آنکه الله سبحانه حاضر است غایب نیست بلکه او نزدیکتر است از رگ
گردن ولکن آنکه جاری شده است بطریق غیبت بعد از مقام قرب حضور

دعات شده

دعات شده است از برای قانون ادب انجناب که اوقات سالکین شعار عاشقانست
همچنانکه گفته شده است که راههای عاشقان گم کشتن از ذاتست چون عابد او را قائم مقام
ذات خود کرده که مستحق حضور شد پس تکلم کرد بمقتضای مقام مخاطبه چنانکه حدیث قدسی
انا جلیس من ذکرنی تنبیه است بر بلندی رتبه قرآن مجید خصوصا آنکه منتهی
مراد الله عزشانه را وانست بانکه شنیده بکاری ساختن این قدر از کلام مجید
بر زبان و نقش بستن معنی او بر صفحه جان میکردد اهل از برای مجلس خطاب
و مرتبه سعادت حصول حضور و اقربیت پس چگونه خواهد بود اگر جاری کلی منبع
باشد جمیعه اسم الهی بر زبان و مداومت میکرده باشد بر تلاوت قرآن و ذکر
میکرده باشد بمعانی آن در لیالی و ایام تا که بیفت در آنکه بر میخورد حتی از میان
و مرتبه تعین حضور از غیبت آن تحقیق که روایت شده است از امام جعفر صادق
علیه السلام بدرستیکه آنحضرت گفت که هر آینه بتحقیق تجلی میکند الله تعالی از برای
بندگان خود در کلام لیکن ایشان نمی بینند او را و در روایت وارد شده است
بدرستیکه آنحضرت علیه السلام بود نماز میکرد انت در بعضی ایام پس افتاد
در حالتی که بیهوشی روی داده بود در او در اثنای نماز پس سوال کرده شد
بعد از این حالت از سبب بیهوشی پس گفت همیشه مکرر بودم در این آیت تا که شنیدم
این آیت را از گوینده آن گفته است بعضی از عارفین بدرستیکه زبان جعفر
صادق علیه السلام بود در آن وقت همچون درخت طور موسی علیه السلام نباد

السلام نزد گفتن الحق انا الله چه نیکو و مناسب مینماید در این
مقام قول شبستری روا باشد انا الله از درختی چرا نبود
روا از نیک بختی بدرستی که عبادت چون بود در اداء او تکلف و تعسر
و تنفر و از داب عاشق است اینکه متحمل مشقت بیشتر بود در حضور
معشوق از آنکه متحمل میشود عاشق از اعتبار انزواد غیبت او بلکه
حاصل نمیشود مراو را بسبب غیر حضور مگر غایت بهجت و نهایت
سرور و مقارن ساخته سبحانه و تعالی عبادت را اینکه چیزی که مشعر
باشد بحضور او و نظر التفات سبحانه سوی عابد بسوی آنکه
آنکه حاصل شود بسبب این تدارک الخبیر که در دست از تکلف
و تحیر باشد بخیری که لازم او افتاده است مشقت و اید عابد بطوع
و رغبت بان مشقت در حالتی که عاری است از کلال و خالی است
از سستی و ملال مقارن شده بتمام نشاط و نهایت انبساط
بدرستی که حمد همچنان که گفته اند محققین اظهار نیکیهای محمود است
نزد غیر او پس مادام که سالک از مرتبه قرب و حضور دور است در نظر
غیر او وجود هست پس او اظهار کمالات محبوب میکند باشان و
ذکر نیکیهای او میکند نزد ایشان اما هرگاه رجوع شود در امر او و ترقی
واقع شود در حال او بسبب مداومت اذکار و ملاحظه آثار با انکشاف

استتار

استتار و مضمحل گشتن جمیع اغیار باقی نماند غیر معبود بحق و جمال مطلق
شناخته حقیقت قول الله تعالی را در سوره بقره اَيْنَمَا تُوَلُّوا
فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ پس بالضروره میگردد روی خطاب مگر بسوی او
و همچنین هست اگر چیزی مگر در نزد او پس میگردد عنان زبان جانب
او جناب او و میگردم در کلام او منحصر در خطاب او و بالاتر از این
مقام هست لیکن وفا نمیکند بتقریر او کلام و وفا در هست تحریر او زبانهای
اقلام بلکه زیاده نمیشود سالک را چیزی در کشف استار خفا و نفع نمیرسد او
را چنان مگر غموض و اغلاق وَإِنْ قَمِيصًا خِيطَ مِنْ نَسْجِ تِسْعَةٍ
وَعِشْرِينَ حَرْفًا عَنْ مَعَالِيهِ قَاصِرٌ هر امنیت او حذف شده
از یافته الجنانی که هست و نه خوف بجا از بیان علو مرتبه او قاصر است
بار خدایا تو کشف کن از چشمهای ما پردهای جسمانیه را و بگردان از خاطرهای
های ما مطالب هیولانی را تا آنکه نه اندازیم بسوی غیر تو نظر احساس
نکنیم از غیر تو بچشم و نه اثر بدرستی که توئی بخشنده کریم و مهربان
رحیم اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ هدایت مطلق ارشاد و
دلالت بلطف است خواه بمطلب رساند یا راه مطلب نماید خواه متعدی
شود به دو مفعول بدون واسطه حرف جر یا بواسطه حرف جر و بعضی گفته
اند که هدایت مطلقا بمعنی رسانیدن بمطلوب است و دفع میکند مذهب

آخر را قول الله تعالی که فرموده وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ یعنی راه خیر را
و راه شر را زیرا که منت گذاشتن است در رسانیدن براه خیر
و دفع مینمود مذهب اول بقول الله تعالی وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ
فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى زیرا که منافات است میان رسیدن
بمطلوب و دوستی عمی و اما قول جل شانه که إِنَّكَ لَا تَهْدِي
مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اخص است
از مطلوب ایشان و نفی کمال ایشان نمیدارد در دان بدرستی که صفت
هدایت جل شانه از آن حیثیت که بشماره درنمی‌آید که مقدار او معدود
نیست انحصار او لکن آنکه بر چهار نوع است راه نمودن لکن جنس منتهیها
و دفع مضرتها است بسبب عطا کردن حواس ظاهری که باصره و سامعه و شامه
و ذائقه و لامسه است و حواس باطنی که حس مشترک و وهم و حافظه
و فکر و قوت عاقله چنانکه میفرماید أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ
هَدَى نصب دلایل عقلی که فرق کننده است میان حق و باطل
و صلاح و فساد چنانکه میفرماید وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ
بفرستادن پیغمبران و کتابها چنانکه میفرماید وَأَمَّا ثَمُودُ
فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى هدایت بطریق
رفتن بسوی حضایر قدس و داخل شدن بمقامات انس -

بسبب

بسبب تعلقات بدنیه و مندرس ساختن ملبوسات جسمانیه و غرق
شدن در ملاحظه اسرار کمال و مطالعه انوار جمال و این نوع از هدایت
مخصوص است باولیا و کسانی که از ارباب طابق النعل بالنعل متابعت
و پیروی ایشان کرده اند پس هرگاه تلاوت کنند این آیه را
کسانی که در مرتبه سیم بوده باشند قصد کنند بآن هدایت مرتبه
چهارم را و اگر بمرتبه چهارم رسیده باشند قصد کنند چیزی را که آن
بر او هستند از دوام آن چنانکه روایت شده از امیر المؤمنین علیه السلام
اهْدِنَا یعنی ثَبِّتْنَا یعنی ثابت دار ما را بر این هدایتی که کرده
یا قصد کنند زیادتی را باین معنی که هدایت ما را زیاده گردان و لفظ هدایت
بنا بر اول مجاز است و همچنین است بنا بر دوم اگر اعتبار کنیم
مفهوم زیادتی را داخل در معنی مستعمل فیه و الا پس حقیقت است
و صراط اینجا جاده و راه واضح است که نیکو بر او درشده اشیای
بر ایشان نمیمانند و از راه بدر نمیروند گویا که جاده خود میبرد روندگان
خود که از او برون نروند نسبت داده اند با ایشان فرو میگیرند جاده را و ابن کثیر
بسین خوانده و غیر حمزه از قرا بصاد و حمزه باشمام آن صوت زاء
منقوط خوانده و مراد بالصراط المستقیم مطلق راه حق است یا دین
اسلام صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ

عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ اول این آیه تا آخر این سوره
یک آیه است نزد کسانی که میدانند بسمله را آیه از سوره فاتحه
و ایشان علماء ما رضوان الله علیهم اند و کسانی که موافقت کرده
اند ایشان را از بقیه فرق مخالفین که شمرده اند بسمله را از سوره
فاتحه پس منتهی میشود صراط الذین انعمت علیهم را آیه ششم و ما بعد او را
آیه هفتم بیان این آنکه امت موافقند بر آنکه سوره فاتحه
پس کسی که نزد ایشان خوانده اند یک آیه از سوره فاتحه را یعنی
از همه نمیشود نزد ایشان که خوانده اند بسمله صراط الذین انعمت علیهم
همچنانکه یعنی از همه نمیشود نزد ایشان که خوانده اند بسمله و این آیه
همه تفسیر است از برای صراط المستقیم و صراط بدل کل از اوست
و مراد با الذین انعمت علیهم جماعتی اند که ذکر کرده اند در قول الله تعالی
که اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین
والصدیقین والشهداء والصالحین و بعضی
گفته اند که مراد ایشان مسلمانند بدرستی که نعمت اسلام سر
کرده جمیع نعمت هاست بدان بدرستی که اصناف نعمتهای حق
سبحانه و تعالی غیر متناهیست باحاطه نقاط حصر او در کسی را
ممکن نیست همچنانکه گفته است وان تعدوا نعمة الله

مرکبست و آنرا فقرات الظهر خوانند و بیست و چهار و دندانه دوازده
از طرف راست و دوازده از طرف چپ و پیوسته رحم تنگ بیضی زهدان ها
در که پوشیده او را به پرده های تو بر تو از پرده شکم و پرده مشیمه و او
پرده تنگیست که طفل در اوست و پرده رحم و این پرده ها در حالت
بستنی بهم میآید و در حالت وضع حمل فراخ میگردد و میگشاید نهادی
مرا اندر جای ایشان تا رسانیدی تمامی خلقت و پوشانیدی لباس صورت
انسانیت و ثابت و استوار کردی در من و اندامها [illegible] چنانچه وصف
کردی در کتاب عزیز خود که آدمی در اول خلقت نطفه منی بود و از آن خون
سرخ بسته شد بعد از آن مضغه شد مانند پاره گوشت پس استخوان گردید
پس پوشانیدی گوشتی پس پدید آوردی مرا خلقی دیگر بدمیدن روح چنانکه خواست
تو لیکن تا آنگاه محتاج شدم روزی تو و بسیار بودم از فضل و احسان تو اگر از
رسنده مضطر است گردانیدی از برای من قوتها از زیادتی مطعومات و مشروبات که
ساخته بودی از برای [illegible] ساکن گردانیده بودی مرا در شکم او و دلیل
نهاده بودی مرا در بند زهدان و اگر واگذاشتی مرا ای پروردگار من در این احوال بقدر من
یا بجای [illegible] نیرو داده از رکن نبود و قوت آن از کار بس غذا
دادی مرا و پرورانیدی باحسان و فضل خود ای پروردگار بسیار مهربان کرده
این احسانها یابم از روی تفضل رحمت تا آن جا که رسیدم اکنون توقف نموده است

که نیابم خبر در احسان تو ر یاد بر رسد بر من نیکوکاری تو و بالجمله همیشه از تو
روزی یافته ام و پرورده نعمت تو بوده ام با این همه مراتب که مذکور شد
وثوق و اعتماد من بر امر روزی ثابت و استوار نمیگردد تا نفس را از غم روزی
فارغ کرده ام برای طاعت و عبادت که آن ملازم تو با نصیب تر و بهره
مند تر میگرداند   قَدْ مَلَكَ الشَّيْطَانُ عِنَانِي فِي سُوءِ
الظَّنِّ وَضَعْفِ الْيَقِينِ فَأَنَا أَشْكُو سُوءَ مُجَاوَرَتِهِ لِي وَ
طَاعَةَ نَفْسِي لَهُ وَأَسْتَعْصِمُكَ مِنْ مَلَكَتِهِ وَأَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ
فِي أَنْ تُسَهِّلَ إِلَى رِزْقِي سَبِيلاً فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى ابْتِدَائِكَ
بِالنِّعَمِ الْجِسَامِ وَإِلْهَامِكَ الشُّكْرَ عَلَى الْإِحْسَانِ وَ
الْإِنْعَامِ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَهِّلْ عَلَيَّ رِزْقِي وَأَنْ
تُقَنِّعَنِي بِتَقْدِيرِكَ لِي وَأَنْ تُرْضِيَنِي بِحِصَّتِي فِيمَا قَسَمْتَ
لِي وَأَنْ تَجْعَلَ مَا ذَهَبَ مِنْ جِسْمِي وَعُمُرِي فِي سَبِيلِ
طَاعَتِكَ إِنَّكَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ   من ملکته به فتحه یعنی
مالک شدن او مرا و طلب یکی کردن و از برای من   تحقیق
که مالک شده است و گرفته است شیطان عنان مرا بسبب
گمانی و سستی یقین پس من شکایت میکنم از بدی همسایگی
او و از اطاعت نفس من او را و چنگ میزنم در تو از مالک
شدن

شدن شیطان مرا و مغلوب کردن و تضرع و زاری میکنم
بدرگاه تو در اینکه راهی آسان بگشایی بسوی روزی من پس
مر تراست سپاس و ستایش بر آغاز کردن تو بنعمتهای بزرگ
بی سابقه استحقاقی و در دل انداختن مرا شکر کردن بجای احسان
و انعام تو مرا پس رحمت کن بر محمد و آل او و آسان گردان بر من
روزی مرا و آنکه قانع گردانی مرا بآنچه تقدیر کرده از برای من
و اینکه راضی سازی مرا بحصه و نصیب من در آنچه قسمت کرده
از برای من و چنان کنی آنچه رود از تن و عمر من در راه
طاعت و فرمان برداری تو باشد نه در طلب معیشت و
روزی زیرا که تو بهترین روزی دهنده گانی
اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ تَغَلَّظْتَ بِهَا عَلَى
مَنْ عَصَاكَ وَتَوَعَّدْتَ بِهَا مَنْ صَدَفَ عَنْ رِضَاكَ
وَمِنْ نَارٍ نُورُهَا ظُلْمَةٌ وَهَيِّنُهَا أَلِيمٌ وَبَعِيدُهَا
قَرِيبٌ وَمِنْ نَارٍ يَأْكُلُ بَعْضَهَا بَعْضٌ وَ
يَصُولُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَمِنْ نَارٍ تَذَرُ الْعِظَامَ
رَمِيماً وَتَسْقِي أَهْلَهَا حَمِيماً وَمِنْ نَارٍ لَا تُبْقِي
عَلَى مَنْ تَضَرَّعَ إِلَيْهَا وَلَا تَرْحَمُ مَنِ اسْتَعْطَفَهَا

وَلَاتَقْدِرُ عَلَى التَّخَفُّفِ عَمَّنْ خَشَعَ لَهَا وَاسْتَسْلَمَ
إِلَيْهَا تُلْقِي سُكَّانَهَا بِأَحَرِّ مَا لَدَيْهَا مِنْ أَلِيمِ
النَّكَالِ وَشَدِيدِ الْوَبَالِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ
عَقَارِبِهَا الْفَاغِرَةِ أَفْوَاهُهَا وَحَيَّاتِهَا الصَّالِقَةِ
بِأَنْيَابِهَا وَشَرَابِهَا الَّذِي يُقَطِّعُ أَمْعَاءَ وَأَفْئِدَةَ
سُكَّانِهَا وَيَنْزِعُ قُلُوبَهُمْ وَأَسْتَهْدِيكَ لِمَا
بَاعَدَ مِنْهَا وَأَخَّرَ عَنْهَا

صدف بصاد و دال مهملین و فا یعنی بیرون رفت و اعراض کرد النکال گذشت
تقیر فاغره بفا و غین معجمه وا باز کرده صلقه بصاد مهمله
و آخر او قاف همچو ضرب است لفظا و معنا

بار خدایا پناه میبرم بتو از آتشی که شدید سخت سختی آزار
برکسی که ترا معصیت نموده و عید نمودی بان بر کسی که از رضای تو اعراض
و از آتشی که روشنایی او ظلمت است و آسان آن بعبارت
دردناک و دور او نزدیک است و از آتشی که میخورد بعض آن
بعضی و حمله میکند بعض آن بر بعضی و از آتشی که ریزاند استخوانها
را خاک و پوشیده کشته و آب دهد اهل خود را آبی در نهایت
گرمی که چون بخورند امعا و احشا دلهای ایشانرا ازهم و ریزد و از

ریشی

نکارت
صاحب صیندی که متصف باشد بواحد تا منزه یک شود بمعوذه والا
صرف بیرون اید و این در صورتیست که الف لام المغضوب
عهد خارجی باشد یا بکر دانیدن موصول که مقصود با جماعت
باشد نه با عیان جماعت پس جاری میشود موصول مجرای معرف
بلام جنسی از قبیل که اراده کرده شده باشد فرد غیر معین ولفظ
لا در ولا الضالین افاده تاکید نفی میکند که واقع شده
بیش از دو بار انکه صریح است باینکه شامل است و هر یک از منفا
طرفین را و از ایراد کلمه لا در اینجا متضمن بشد و غیر مغایرت النفی
را با هم باینمعنی که مغضوب و ضلل غیر منعم علیهم اند و از اینجاست که
جایز است امثال انا زید غیر ضارب رعایت جانب نفی پس میکند
اضافه بمنزله عدم پس جایز است تقدیم معمول مضاف الیه بر مضاف
همچنانکه جایز است مانند انا زیداً الا ضارب ازجهت ممتنع است
واقع شدن معمول جایی که ممتنع است واقع شدن عاملش فرا گیر
این را که نا شعت و در عدول کردن الله سبحانه از نسبت دادن
غضب بسوی نفس خود جل شانه باینمعنی که بجای المغضوب علیهم
غضبت علیهم نگفته با انکه صریح کرده به نسبت دادن عدیل
غضب که نعمت بسوی خود عز سلطانه محکم کردن غیب برای

اعلام عفو و رحمت و نبا و ما قابلیت از برای اظهار کردن جود و کرم
گویا که آنچه صادر میشود از غیر سبحانه و تعالی از رو و همین انفاست نه
غیر و غضب صادر نمیشود از غیر سبحانه و تعالی و الا پس مناسب بعد از
قول عز و علا صراط الذین انعمت علیهم گفتن غیر الذین غضبت
علیهم بود و بر این و تیره از تصریح در جانب رحمت و تعریض در
جانب عقاب جاری شده است قول عز و جل لئن شکرتم
لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید زیرا که نگفته لاعذبنکم
با آنکه این مقتضی مناسب مقابله بود و همچنین است آیاتی که متضمن
است مر ذکر عفو و انتقام را پس بدرستی که می‌یابی ظاهر آن آیات را
در رجحان جانب عفو همچنانکه در قول الله تعالی است یغفر لمن
یشاء و کان الله غفورا رحیما با آنکه ظاهر مقابله و کان الله
عفوا منتقما با بود و پس عدول الله سبحانه از این بسوی تکرار
رحمت ترجیح جانب رحمت است چنانچه در قول الله عز سلطانه است
غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب ذی الطول سه
صفت رحمت ذکر کرده شده است و یک صفت انتقام و حال
آنکه گردانیده ابتدا و تجدید کننده بصفات عفو و احسان مستغرق
گشته در صفات رحمت و غفران مر اینکه قطع میکنیم کلام را بر لفظ

رحمت

رحمت و غفران در حالتی که سؤال کننده ایم از جل شأنه که فرو گیرد ما را
برحمت و مغفرت خود و تفضل کند بر ما بعفو و جود و منت خود و آنکه
توفیق دهد ما را و سایر برادران را از برای مواظبت و مداومت
بر عمل کردن بچیزی که در بر گرفته است او را این کتاب و آنکه بگرداند
او را از بزرگترین ذخیره از برای روز حساب و متوسل میشوم بسوی
الله سبحانه و بسید المرسلین و اشرف اولین و آخرین و بعترت
او و ائمه الطاهرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و آنکه رو نگرداند
نکند ما را از در خود خائبین و خاسرین و مواخذه نکند ما را ببدی
اعمال ما یوم الدین بدرستی که اوست ارحم الراحمین و اکرم الا
کرمین پس فارغ شدم از ذکر این رساله و شرف اختتام
پذیرفت تمت الکتاب بعون الملک
الوهاب سال ... رمضان المبا
رک سنه ۱۰۹۲ احقر العبد
الاقل علی ابن محمد جعفر الحسینی

عم عم ۲ ۳
۳ م ۲
۳ م
م







